







الفرع الثاني من

الأصل السامي



قد طبع في المطبع الصديقي

الكائن في بھوپال

المكتبة  
الشيخ

بماد علی ذلک

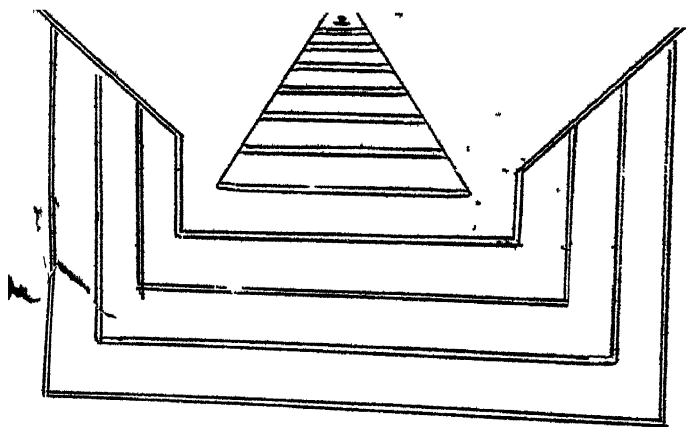
چنانکہ نیست بنمایہ

باللہ من جمع مآثرہ

نوشتہ اندکرا و الاورش

بنو نایبوا بنی

الاعلیٰ



### بسم الله الرحمن الرحيم

حمد الله على خلق الإنسان في أحسن تقويم وأكمل تصوير ورفع شأنه  
 بالأصطفاء والتكريم على أنواع العالم الكبير أودع فيه نعماً وفضائل وجعله  
 شعوباً وقبائل ثم اصطفى من ولد آدم إبراهيم ومن ولد إبراهيم اسمعيل  
 من ولد اسمعيل بنى كنانة ومنهم قریشاً ومنهم بنى هاشم ومنهم محمد بن محمد صلى الله  
 عليه وآله وسلم ومن ذريته بنى فاطمة وجعلهم مفاتيح الرحمة ومعادن  
 الحكمة ومصائب الكرامة وامن الامة وصلواتهم وسلاطهم على خاتم رسلهم  
 اكرم انسانيته الذي فضله على كافة الخلق اسمعيلين وارسلهم في اخر الدهر  
 رحمة للعالمين اعطاه الكوثر وخذلسنانه الابتر ووصل  
 في الدنيا والدين حتى لا يقطع بنص الاحاديث الثابت  
 وعلى آله الذين سأل الله عز وجل عن عباد مودتهم وتب  
 يجزيهم اذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا واختار  
 كان شريفاً مستطيراً في اصحابه وحملته على ماله وادابيه

شیئا من حقائق الاحکام علیاً لوالجهد فی قصرة الاسلام ولعربها لوالبیدل  
 النفس والاموال فی سبیل الله حتی ما قوا ارفع مد اسرج المقامر ومعاجم  
 المرام ولم یخافوا فی الله لومة اللوام فیهما الملوك علی الاسرة فی الجنة  
 والاسلاطین فی دار السلام سپس معروض رای بیضاخیای عارفان نسب اهل بیت  
 رسالت وناقدان جواهر زواهر معدن سیادت وایالت بادکنسل آدم ابو البشر علی السلام  
 وذریت آن اکرم الانام شجره ایست که حکم خلق آدمید که خود دست خالق آنرا نشاند و  
 از محمد و لقند حاکمان الانسانین سلاکة من طین وید و در حرات و جعلنا کما شئنا  
 و قبا ائلی بالیده و نقص علی و حجت قوی بر محافظت این شجره بلند و مراقبت این دو شجره بر موند  
 حدیث یحییست تعلی من النسا که ما اقلصلین به اس حاکمک مخصوصا شجره طیبه ریاض مصطفوی  
 و فروع تنزله بساتین مرتضوی اگر کنی از ان شجره بدست برد حادث روزگار و قلب لیل نوما  
 آواره دشت غربت گردد و سر کن بر کن کوی و بر زن شود و در ان سرزمین چون سبز بویگان  
 نشو و نمائی بهر ساند از دیده باغبان معرفت مستور نماند اگر شاخی جدا گانه بیرون از ان شجره خود را  
 و انما به دست گلچین بصیرت به نیروی تیز تیز از هم جدا گرداند در صحیح بخاری از ابن عباس  
 رضی الله عنهما روایت که قال قال رسول الله صلی الله علیه و الله وسلم من انشعب  
 الی غیره ایست ان قال غیر حوالیه فعلیه لعنه الله و الملائکة و الناس اجمعین  
 بنا علی ذلک فایت شتاد نهایت جفا باشد که خود را در دیده مردم چنانکه هست ننماید  
 چنانکه نیست بنماید و باغساب بسوی غیره در توتلی بغیر مولی مستحق لعن و نفرین بگمان گردد و نفوذ  
 الله من جمیع ماکر هه الله و بجای خود ثابت شده که نسب اولاد با باشد نه با همت و از اینجا  
 دشته اند که اولاد شریف از غیر فاطمی شریف نیست چنانکه دل شریف از غیر فاطمی شریف است شعر  
 نونک و بنو انما و بنو انما بنو ابناء الرجال الا باحد و لیکن در خصوص بنی فاطمه کانده  
 ل علم گفته اند بلا خلاف که ایشان اولاد رسول خدا هستند صلی الله علیه و آله و سلم و نسب ایشان

در زمانه سنان  
 صلوات الله علیه  
 اهل صلوات الله علیه  
 اهل صلوات الله علیه  
 در زمانه سنان  
 صلوات الله علیه  
 اهل صلوات الله علیه  
 اهل صلوات الله علیه  
 در زمانه سنان  
 صلوات الله علیه  
 اهل صلوات الله علیه  
 اهل صلوات الله علیه

از طرف فاطمه رضی الله عنها متصل بجناب رسالت مآب است علیه الصلوة والسلام و این یکی  
 از خصائص نبوت است که دیگری در ان شریک نیست و نبی تواند شد صاحب تلخیص گفته و  
 من خصائصه صلى الله عليه وآله وسلم ان اولاد بناته ينسبون اليه صلى الله  
 عليه وآله وسلم و اولاد نيات غيره لا ينسبون اليه صلى الله عليه وآله وسلم من جهة الامرف  
 الكفاءه و غير ها قال صاحب الكشاف تحت آية الميا هلة لا دليل اقوى من هذا  
 على فصل اصحاب النساء و هم على فاطمة و الحسنان انتهى كوكب مرید ندع أبناءنا  
 و أبناءكم و بناتنا و بناتكم و أنفسنا و أنفسكم نعتهم بآل نسل من آل فاطمه  
 و حسين ابناى رسول خدا اند صلى الله عليه وآله وسلم و آحاد و بش صحبه مبین اوست آنحضرت  
 صلى الله عليه وآله وسلم فرمود ان ابى هذا سيد احدى مراد با بن و در نجاس بن فاطمه است  
 و مؤيد اوست الحسين منى و انما من حسين و لقب سيادت نیز از همین جا گرفته اند و در چند  
 حديث ديگر نیز صراحت باين لقب على آمد مثل آنكه طبرانی در کبير احسن بن على روايت کرده که  
 ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال لا نس يا انس ادع الى سيد العرب  
 و قلت عائشة الست سيد العرب قال انا سيد ولد آدم و على سيد العرب  
 فلما جاء اى على قال يا معشر الانصار الا ادلكم على من ان تمسكتم به ليضلوا  
 بعد لا يدل هذا على فاجب و محبى و اكرم و انكر امتى فان جبرئيل يا صوفى بالذى  
 قلت لكم عن الله عز وجل و چون امر آلى بواسطه جبرئيل امين محبت على كرم الله وجهه و ارشاد  
 باشد كه ابن عم منتهى رسالت صلى الله عليه وآله وسلم است تا با فاطمه حسن و حسين كه نصف جبرئيل  
 رسول انصافى است و بعد از او و علم چه رسد ع قیاس كن زگلستان بن بها مراد به شنبلى زى  
 ابو عباس آورده و در تاليس قال فى سماعه صلى الله عليه وآله وسلم در من  
 بسيد المسلمين اما المتقين الحديث و قال لفاطمة انك سيدة نساء  
 العرب و بنو و فاطمة سيدة نساء أهل الجنة و فرمود الحسن و الحسين سيدان

اهل الجنة غرض که سیادت این چهار را بر اینص رسول متنا صلی الله علیه وآله وسلم ثابت است  
چنانکه خلافت هر چهار را بار باره نص احادیث یا اجماع اهل علم بترتیب واقع متحقق شده و  
این لقب تشبیه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در اولاد ایشان جاری گشته و هنوز در عرف  
عامه و خاصه باقی است و سده اکم حکایات استدلال ائمه هدی در اثبات فرزندی خود بر این  
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از کتاب سنت و غیره آینده بواسطه خود نکو خواهد شد و چون  
این نسبت علی و سیادت علی بنص نبوی ثابت شد رفع این انتساب و القاب بهم ثابت گردید  
زیر که الشئ اذا ثبت ثبت بلوازمه و لهذا حسن بن علی علیه السلام فرموده شیخ اهل البیت  
لا یقاس بنا احد له جوهر جام جم ازینست کان در گشت به توفیق زگل کوزه گران سید اکبر  
علاوه این معنی در احادیث مستفیضه نفع این انتساب و حب اهل بیت بصراحت و ارجح  
عن الحسن قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم معرفة الی محمدی براءة  
من الناس و حب الی محمدی جواز علی الصراط و المایة لال محمدی امان من العذاب  
اخرجه یحییٰ لعمری الشافعی البغنی فی البحجة الحافل دحمن ابن عباس فی قوله تعالیٰ  
و لیسون یعطیک ربک فتراضی قال رضاً محمدیان لایدخل احد من اهل بیتنا  
رواه السدی و اشخرج الطبرانی بسند رجاله ثقات نه صلی الله علیه وآله وسلم  
قال لفاطمة ان الله غیر معذبات ولا احد من ولدك و فی جمل اهل لعقدهین للسید  
فی الدین علی السهمودی المدنی عن عمران بن حصین قال قال رسول الله صلی الله  
علیه وآله وسلم سألت ربی ان لا یدخل النار احد من اهل بیتی فاعطانی ذلک و  
فیه عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یا فاطمة تذکرین لعمری  
فاطمة تمر قال ان الله فطمها و ذریتها عن النار و انما هو انما را از چو بود و خاصه از  
و باطنه مخصوص بکاخرین اهل بیت از فاطمه و حنین اندر ابد نه الا اعتدای بعضی من اللفظ لا  
بمحمود من السبب شامل جمیع اولاد اهل بیت اندر و نه و نه است لفظ احد و نه بیت در دین احادیث



[illegible]

بن عمرو بن اسد بن لطف علی بن علی اصغر بن سید کبیر بن تلج الدین بن سید جلال رابع بن سید راجو  
 شید بن سید جلال ثالث بن سید حامد کبیر بن سید ناصر الدین محمود بن سید ابو عبد الله جلال الدین  
 محمد دم جهانیان جهان گشت بن سید احمد کبیر بن سید جلال اعظم گسر بخاری بن سید علی  
 سید بن سید جعفر بن سید احمد بن سید محمد بن عبد الله بن علی اشقر بن جعفر زکی بن علی نقی بن  
 محمد نقی بن علی رضا بن موسی کاظم بن جعفر صادق بن محمد باقر بن علی زین العابدین بن حسین بن  
 بن فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نسب خود را درین کراسه ارجاب نبوت نزد  
 بروجه صحت چنانکه در نسب نامه خانوان مضبوط است برای اخلاف و احباب یگان یگان  
 می نویسد و هر چند منتای انساب بنی آدم تا آدم علیه السلام است لیکن چون در صحت آن بنا بر  
 بعد عمد و عدم اعتنائی نم نگذارد آن کلام است بلکه ادعای آن خلاف نص قرآنیهست چه  
 حق تعالی فرموده **تَالَّذِينَ آمَنُوا تَعْدِلُ هُكُلًا لِّعِبَادِهِمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و ابن مسعود رضی الله عنه این  
 آیه را می خواند و می گفت کلاب النسابون و عن عمر بن ميمون مثله و یکی علی را گفته بود  
 که من نسب مردم بیان می کنم فرمود نمیتوانی گفت آری میتوانم فرمود حق تعالی می گوید و قرآن  
**بَيِّنْ ذَٰلِكَ كَيْفَ يَكُونُ** انا انساب ذالك الكثر فرمود ارایت قوله والذين من بعدهم  
 لا يعلمهم الا الله فسكت و عروه بن الزبير گفته ما وجدنا احدا يعرف ما وراعه معد بن  
 عدنان و ابن عباس گفته ما بين حدنان و اسمحیل ثلاثين اباء لا يعرفون و تعالی سلام  
 را هم درین سلسله خلاف است چنانچه رلقطة العجایان ذکر کرده ایم لاجرم بایست نسب درین جا  
 از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کرده شد و نهایت آن بخبر و نموده آمد تا اخلاف مساوتند را  
 محل الحاق نسب خود تا آخر و میرا الی ما شاء الله تعالی باقی ماند و بغرض مزید حفظ و تمام ضبط اسامی  
 از دواج و بنات هم نوشته شد و لا محال و رغبه و لا شدا علیه زیرا که کتب سیر و طبقات اسامی  
 از دواج مطهرات بنات طاهرات و جمیع اسماء و زمان و دختران اهل بیت کرام و ایست  
 یگان یگان مرقد است و در کتب احادیث اسامی انشوان روایات زیاده بر احصا است

تا باغبان و زنان مالک و بگردشان نیز سیم چه رسد و نه در ذکر حجب و اسامی آنها کلام زیان دینی و دنیا و  
و مفاسد آخرت متصور است بلکه اقارب را برای صلوات رحم و وسیله اجمیل و اجانب را براس  
معرفت اصل و فروع ذریعۀ صحیحہ بدست می آید و احتیاجا و عارازا اظهار آن در مقام ضرورت بشیوہ  
عوام و رسم جلالت و این مقاله موسوم است بالفروع النامی من الاصل السامی بالله الشیخ

یادرسین خاتم النبیین اصل الحجة عن الشاہ المشہود اول الاول والاول الدلائل

مبدء النور الانزلى وتنتهى العروج الكمال غاية الغايات ونهاية النهايات المتعين  
بنشأة المثل الاعلى الالهى هيمولى العالم الغير المتناهى مروح الارواح ونور  
الاشباح فالتق اصباح الغيب وادفع ظلمات الربيب تحت التسعة والتسعين مراحة  
للعالمين المرسل الى كافة الخلق اجمعين سيد ما فى الوجود صاحب لواء الحمد  
والمقام المحمود ابن الاكوان وامر الامكان المبرقع بالعماد ابن القاسم احمد المحجوب  
محل المصطفى بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصي بن كلاب  
بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر وهو قريش بن كنانة بن  
خزيمة بن مدركة بن الياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن اذى بن ادد  
بن مقوم بن ناخر بن بريح بن يعرب بن يشجب بن ثابت بن قيس بن اسماعيل بن  
ابراهيم بن ازر بن ناجي بن شاروخ بن راعون بن فالج بن عبيد بن شالح بن فخذ  
بن سام بن نوح بن لامك بن متوشلح بن خنوخ وهو ادريس بن يرد بن مهليل  
بن قيس بن يالش بن شيث بن ادم عليه السلام والنسب الى عدنان متفق على  
صحته وما بعده لا يختلف فيه الا انهم اتفقوا على ان النسب يرجع الى اسمعيل بن  
ابراهيم خليل الله تعالى كما حققنا ذلك فى لقطه العجلان حافظ ابو الخطاب عمر بن حن  
بن وحيد بن كنانة رحمه الله اجمع كروا اندو ابلع ايشان محبت سست براكمه انحضرت صلى الله عليه وآله وسلم

انتساب می فرمود تا عدنان و تجاوز می کرد از آن آنتی و عن ابن عباس قال کان رسول الله  
صلی الله علیه و آله و سلم اذا انتسب له یجاز فی انتسابه بمعبد بن عدنان و یقول  
کذب النساء بن مروتین او ثلاثا تا اخرجه الدلیلی فی مسند الفرج و س مکر سیله گفته که اصح  
درین حدیث آنست که قول بن سعوت و عمر بن خطاب گفته انما ینسب الی عدنان و  
ما فی ذلک لاید سری ما هو و کلام حافظ یعمری و ابن حجر عسقلانی و قسطلانی و غیر هم  
صحیح است در آنکه از عدنان تا اسمعیل و از ابراهیم تا آدم خلافت است پس قول ثانی بشویش آن  
تا آدم خلافت و لفظ سیرت عسقلانی اینست اختلاف فی ما بین عدنان و اسمعیل اختلاف  
کنند و من اسمعیل الی آدم متفق علی اکثره و فیه خلف یسیر فی عدد الابیاء و فیه  
خلف ایضاً ضبط بعض الاسماء انھی زرقانی و شرح سوابق لدنیه بعد نقل بن عبد الله  
گفته و من خطه نقلت و قد انکر فیها الاقتصار علی الاصح فلا یصح زعم ان الخلف  
ضعیف جداً لیرتد به من غلاة یحیی بر عقلی و ابن عباس فرمود میان عدنان و  
اسمعیل سی پیراوند که شش ختمی شوند گویم ازست نفر هم زیاده و کم گفته اند و عرو و بن الزبیر بن العوام  
گفته نیافتم کسی را که بشناسد بعد معد بن عدنان زرقانی گوید و هذا لا ینافی و جل ان غیبه من  
بعض ذلک و مردی مالک بن انس را از سائیدن نسب خود تا آدم سوال کرد پس مکره داشت  
آنرا گفته شد که تا اسمعیل برساندین هم مکره گرفت و بر سبیل انکار فرمود من اخبره بذلك و یحیی  
در نسب دیگر انبیاء علیهم السلام تا آدم از وی کرا هست مرویت قسطلانی گفته آنچه باقی رسد عرض  
کردن از ما فوق نه نایست بنا بر تخلیط و تغیر الفاظ و صعوبت اسبابا قلت فائده انتی ابو جعفر بن  
عبید و تاج خود را بن عباس آورد که عدنان و معد و رمیه بن خزیمه و اسد بر ملت ابراهیم  
علیه السلام بودند پس ذکر ایشان جز بخیر نباید کرد و ساری اندر بن بکار و مرفوعاً  
لا سند له و مصرعاً لا ربیعة و انهم کما لا مسلمین و این حدیث اثبات است نزد یک  
پایه میسب از ساریه بن ابی سببه بزرگترین عدنان اول کسی است که کعبه را بناس پوشانید یا در بر آن

پنهانیده شد بلا قری گوید اول کسیکه کعبه را انطاع پوشانید مدنان ست و السلام و با کعبه را حفظ  
 صلی الله علیه و آله و سلم آمنه بنت وهب بن منات بن زهره بن کلاب بن مره بوده و تولد شریف  
 در یک عالم الفیل روز دوشنبه دوم شهر ربیع الاول یا هشتم یا دوازدهم بوده هفتم سال از سلطنت  
 کسری او شیروان و پانصد و هشتاد و هشتم سال از رفع عیسی علیه السلام بر آسمان و تصد و نهم  
 سال از سلطنت اسکندر رومی و شش هزار و چهل و سوم سال از مبعوث آدم علیه السلام آمد آمد  
 ذلك فی جمیع الکرامه آنحضرت را بعد از تولد تا هفت روز آمنه شیر داد بعد از آن ثوییه عقیقه الی الب  
 بنفرت اضلاع مشرف گشت و پس ثوییه که شیر او رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خرده و سحر نام  
 داشت بعد از آن حلیمه بنت ابی ذویب سدیة آنحضرت را بسکن خویر و در تکفل ارضاع شد  
 و چون مدت شیر که دو سال باشد تمام شد حلیمه او را پیش آمنه آورد و بواسطه آنکه خیر و برکت  
 بسیار از آنحضرت مشاهده کرده بود از آمنه درخواست کرد که چندگاه دیگر این طفل نزد ما باشد  
 و آمنه ملتزم او را قبول داشت حلیمه باز او را بسکن خویر برد و چون آنحضرت بدو سال و چهار ماه و نیم هفت  
 و نیم و ماه رسید عبدالله پدر آنحضرت در ابواب نام وضعی میان مکه و مدینه وفات یافت و در  
 سه سالگی یا چهار سالگی جبرئیل و میکائیل صد ربانک را شوق نمودند و قلب او را برآورد و چاک  
 کردند و نقطه سیاه خون آلود که حظ و بهره شیطانی بود برآوردند و حکمت و ایمان پر خست  
 بجای خودش نهادند و بیچ در وی دلیلی آنحضرت نرسید و تا بین کتفین آنحضرت مهر نبوت  
 گذشتند مائل بشانه چپ مقدار سیب خرد که رنگ آن رنگ بدن و بروس غامدای چند  
 بود و لغتم تا قبل رباعی پیغام خدا نخست آدم آورد و تا انجام بشارت ابن مریم آورد و تا بلبل  
 یل نامه بی خاتم بود و تا احمد بر نامه رضا تم آورد و تا یوسف با زینت صدر روان شد بکنه  
 در ده سالگی دوم هنگام نبشت در عار حرا سوم شب معراج در بیست سالگی یا نماز سال ششم حلیمه  
 آنحضرت را بکد آورد و ده آمنه مادر وی سپرد و هفتم آنحضرت شش ساله بود که آمنه فوت کرد و عقیقه  
 در کنایه خویش پرورش می داد چون هشت سال و دو ماه و ده روز رسید عبدالله الطالب در گذشت

و حکم او ابوطالب که برادر اعیانی عید او بود و متکفل تربیت گشت و چون بدو از ده سال و دو ماه و ده روز رسید بمکه ابوطالب روانه شام شد چون بمقام بصری رسید بنیبر اسباب بعظمت نبوت آنحضرت را شناخت و با ابوطالب گفت که او را همراه مبرکه بود و انداخته اند و رسانید لاجرم ابوطالب او را بکعبه باز فرست و بار دیگر در بست پنج سالگی بامیره غلام خدیجه تقرب تجارت بشم رفت و راه بغداد که راجه تجارت منفعت دو چند حاصل شد چون بست پنج سالگی و دو ماه و دو روز رسید خدیجه را در کالج آورد و عمر خدیجه در آن وقت چهل ساله بود و قبل بست و هشت ساله و دو ماه و دو روز او قیام کرد و او قیام عبارت از چهل و نیم است پس جمله چهار صد و هشتاد و نیم شد و پیش از دومی پانزده سال آوازی می شنید کسی را نیدید و هشت سال روشنائی مشاهده می کرد و بان شادمان می بود و چون ایام و سه نزدیک رسید غلوت و تنهایی را دوست گرفت و در غار که حرا که سر کرده راهست از کعبه غلوت می داشت و در ذکر قلبی مشغول می بود آنگاه بتابنیر صبح نبوت و میدان گرفت و بر سر درختی و سنگی که می گذشت بزبان فصیح می گفت سلام علیک یا رسول الله و هر طرف که نگاه می کرد مشکلی نمی یافت و هم خوابی که می دید صبح همچنان ظامری گشت و در غلوت و رویا شش ماه بود و هم که چهل سال و یک روز رسید روز و شنبه و دوازدهم ربیع الاول و غار جبرئیل بروی ظاهر گشت و بشارت بر سالت داد و گفت بخوان فرمود من خواندن نمی دانم پس جبرئیل آنحضرت را بکنار خود گرفت و چندان بیفشرد که بی طاقت گشت پست بر پا کرد و گفت بخوان گفت من خواندن نمی دانم باز بیفشرد تا سه بار بیفشرد و بعد سوم گفت اقرأ باسم ربک الذی خلق الانسان من علق اقرأ و ربک الاکبر الذی علمک بالکلمه الانسان ما لم یعلم آنحضرت بکلام و ترسان نزد خدیجه آمد و گفت بپوشید مرا بپوشید مرا پس جامه بر آنحضرت انداختند تا آنکه ترس از وی بر طرف شد بعد تا سه سال و می قطع گشت و آنحضرت عکلین می ماند و جبرئیل تسلی می داد تا که دومی متابع شد و آنحضرت خلق را بشرف اسلام و اتباع احکام و دعوت کردن

گرفت و قوم مخصوص او برخواستند و در سال هفتم از هجرت را با بنو هاشم و بمطلب  
 و دیگر مسلمانان در شعب ابوطالب محاصره کردند چون به چهل و نه سال رسید از محاصره برآمد و  
 بعد از برآمدن به هجرت ماه و سبت و یک روز غم او ابوطالب وفات یافت و در سوم روز  
 از موت ابوطالب خدیجه درگذشت و این سال را عام الحزن گویند چون به پنجاه و یک سال  
 و نه ماه رسید هفتم رمضان یا ربیع الاول در مکه حق سبحانه و تعالی او را بمرتبه معراج مخصوص  
 ساخت آنحضرت را از میان زمرم و مقام ابراهیم بسوی بیت المقدس برود و سنه مبارک  
 را شرح کردند و قب مبارک برآورده باب زمرم شستند و بایمان و حکمت پر کرده بکانش  
 بازگذاشتند و بر بلاق سوار کرده بسوات سبع برود و آنجا بناز پنجاه گانه بر آنحضرت و است و  
 فرض گشت چون به پنجاه و سه سال رسید بحکم الهی از مکه بسوی مدینه روز و شب هفتم ربیع الاول  
 هجرت فرمود و هم روز و شب دخیل مدینه شد و ده سال در مدینه منوره اقامت کرد و در این مدت  
 است پنج مرتبه با کافران غم افروود از آنجمله در هفت غزوه که بدو واحد و خندق بنی قریظه و بنی مصطلق  
 و خیبر و تبوک باشد با نفس نفیس خود مقلد گرد و سوا سی بن غزوات پنجاه دفعه نوبها بطرف کانزین روانه کرد  
 که آنرا هجرت و سرایا گویند و یک مرتبه در سال دهم از هجرت بکه تشریف برد و مناسک حج بر آورد  
 و وفات شریف روز و شبیه وقت چاشت دوم یازدهم شهر ربیع الاول بوده و شب شنبه یا  
 چهارشنبه مدفون گردید تاریخ وفات بر قول دوازدهم ربیع الاول متفق علیاً اهل سنت امامیه آ  
 کلینی در کافی گفته قبض علیه السلام کثقی عشره لایله مضمت من ربیع الاول یوم الاربعین  
 و هو ان ثلث و ستین سنه انتی یازدهم گفته و لا ینتصر فی لویه اخوی مدت معراج حضرت  
 که شروع آن بصباح بوده و از ده یا چهارده روز گفته اند و اسمیر المومنین علی و عباس و فضل و قثم و  
 اسماء بن زید و شقران که بدو ملازمی آنحضرت بودند و نعل دادند و اس بن خولی نیز در انجا حاضر بود  
 بحسب طبری در خلاصه السیر گفته کثقی رسول الله صلی علیه و آله و سلم فی ثلثه اثنا عشر  
 بیضی سحر لیه لیس بیانه یعنی لا عمامه بل لعائف من غیر خیاطه انتی و قبول شمر بیت

ازین و نزد مالک و شافعی و احمد و حنبل نسبت که سه اتفاق بی تمیص و عامه باشد کنانی المواجه بالذنب  
و بر جنازه شریف مسلمانان یک یک علمای دینی امام و جماعت نماز گزار دهند و در قبر آنحضرت علیه  
و عباس و فضل و قثم و شتران در آمدند و شریف بر او بیت ابوح شمس و سه سال بوده و بمسجد  
بست و یک زن را در رکاب آورده اند و آنجا سفید زن را طلاق داده و پنج زن در حضور وی  
صلی الله علیه و آله و سلم فوت گردیدند و زن بعد وفات آنحضرت باقی ماندند و ده و عاشره حقه  
و ام حبیب و ام سلمه و زینب بنت جحش و جویریة و صفیه و میون و چهار سریزه نگاه داشتند اول باقیه قطیبه  
بنت شمعون که مقوقس والی مصر و اسکندریه برسم برید با آنحضرت فرستاده بود و در عهد عمر بن خطاب  
رضی الله عنه در سال شانزدهم هجری وفات یافته و در بقیع غرقه مدفون گشته دوم ریحانه بنت  
زید بن عمرو قیل بنت شمعون سوم کنیزکی جمیل که از بسایای آنحضرت بود چهارم کنیزکی که زینب بنت  
جحش با آنحضرت داده بود و او صحیح آنست که اولاد آنحضرت سه پسر و چهار دختر بوده پسران قاسم و  
عبد الله و ابراهیم و عقب عبد الله طیب و طاهرست و دختران زینب و رقیه و ام کلثوم و فاطمه بودند  
و اسلام را دریافتند ایمان آوردند و هجرت کردند و اولاد آنحضرت جمله از خدیجه کبری بود و ابراهیم  
از راریه قطیبه متولد شده محمد بن اسحاق گفته پسران آنحضرت همه در ایام شیرخوارگی وفات یافتند  
مفسران گفته اند که بعد از وفات پسران آنحضرت مشرکان مکه شادی نمودند که ما پسران دایم  
ذکر ما بایشان باقی خواهد ماند و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را پسران مردند و نام او محمد و ابو شعیب  
این آیه فرستاد المال والبنون زینة الحیوة الدنیا والبایات الصلوة خیر عندنا  
ثوابا و خیرا ملاماد بایات صاحبات دختران باصلاح باشند بالصالحین و سلم علی

محمد و آله نقد رحمنه و جماله

بعل الزبرار و ابوالآتمه الاقبیه بن زبده الشجره العلیا التي صلواتنا بت فرماتنی السلام

سلام و مشرق الانوار المهندس فی الغیب اللاهوتیه السلام فی



الفیاض الجبروتی تقصیر الهی علی المملوکیة و آلی الولاية الناسوتیه انتمیخج الواقع  
 و شخص الاطلاق المنطع فی مرایا الانفس و الا فاق سلا نبیاء و المرسلین سید  
 الشهداء و الصدیقین صرة الامانة الالهیة مادة العلوم الغیر المتناهیة  
 الظاهر بالبرهان الباطن بالقدر و الشان بسملة کتاب الوجود فافتحه مصحف  
 الشهید حیدر اجماع الابداع الکداری معارک الاختراع السراجلی امام المشارق  
 و المغرب اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه و کرم  
 وجهه انجناب اول الله دی و اهل بیت رسالت کینت وی ابوالحسن و ابوتراب  
 نقشب مرعفی بوده هیچ نام او را از ابوتراب خوشتر نیامدے قوله وی در کلامی درون خانه کبره در  
 جمعه سیزدهم رجب بود بعدی سال از عالم الفیل یادش قاطعه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف  
 بود و او اول هاشمیه است که هاشمی نیامید و خود را بنیور اسلام زینت بخشید و از کلمه بدینیه هجرت کرد  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جنازه او نهاد گزار دو ازمیص مبارک خود کفن پوشانید و در قبر  
 وی در آمده اضطرار فرمود و گفت اضطرحت فی قبرها لا تخفف عنها من ضغطة القبر  
 و البسها لتلبس من ثیاب الجنة این حدیث را سیر آزاد و همچنین بی تخریج آورده فلیظفر فی سنده  
 و کجی عامری در ریاض مستطاب نوشته که علی مرعفی هشت ساله بود که ایمان آورد و یاد و ساله یا  
 چهارده ساله یا شانزده ساله و صواب آنست که از توقیت اسلام انجناب اعراض باید کرد زیرا که  
 ضمیر پیش آلوده ذمک شرک گاهه نگزیده و بی را بخدائی نرسیده و در زمان قطقریش آنحضرت  
 او را زیر سایه عنایت خود گرفت و در کنار خویش پرورش داد تا آنکه وی صلی الله علیه و آله و سلم معشوق  
 شد و علی بشفرت ایمان و تصدیق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از سائر صحابه سبقت برد و در  
 سیر بیوطی و بخت الماغل در و فتنه الاجاب و دیگر کتب معتبره مرقوم است که باتفاق اهل علم و ادب یک  
 ایمان آورد و بعد از کبری است بعد علی بیکه و زور بر او بی در آخر جهان روز سلمان شد و خود وی گفته  
 صلیت مع النبی قبل الناس سبعة ابعده زید بن حارثه عقیق خدیجه ابعده ابو بکر صدیق صلی الله

ایمان آوردند و فضائل علمی و عملی و شجاعتی و حبیبی آنجناب زیاده از آنست که در احاطه شمار  
 و اثره انحصار گنجايش تواند نمود. احمد بن حنبل فرموده از هیچ یک صحابه کلام آنقدر فضائل با  
 زبید که از اسیر المؤمنین علی بن ابی طالب رسیده و سعید بن سبب گفته غیر وی کسی نبود که  
 سلونی گوید و آن عباس گفته آیا ست بسیار در قرآن در حق وی نازل شده با جمله آنجناب  
 در وی آنچه شمس و ششین برسد خلافت نشست و با ساطع باغیه طایفه محارب که در آن  
 جنگ جل که با ام المؤمنین عائشه صدیقہ رضی الله عنہا در نصف جمادی الآخره سنه ست و ششین  
 در بصره واقع شد باعث آن طلحه و زبیر بودند آن گروه را تا کشتن خوانند زیرا که از سعیت بر شستند  
 و تا کشت عمدت کنند. اگر بگردیم در حرب صفین که با معاویه رضی الله عنه و اتباع وی وقوع یافت  
 و ایشان را قاسطین گویند و قاسط آنکه جو رند و از جاده عدل انحراف نمایند و این جنگ از  
 غره ذی الحجه سنه ششین تا مدت یک صد و ده روز تداوی گشته و درین مدت هفتاد و  
 دو بار محاربه واقع شد و صفین موضعی است قریب فرات سوم حریت نهر و آن که با فرقه خوارج در  
 منتصف جمادی الآخره سنه ثمان و ششین دست بهم داد و آن جماعه را مارقین نامند و عدیث آمده  
 بخروج قیصر من امتی بمارقین من الدین مروق السهم من الومیة یقتلهم علی بن ابی  
 طالب اسود الطبرانی و حق دین هر دو بثلثه با علی بود و مخالفان بر خطا بودند. و بهر حال  
 اهل ایمان ناجی هستند زیرا که بنای این جنگ بر حرص دنیا بودند بر مخالفت دین جز ابل و زوی که  
 کلاب نازند که در دهم شهر رمضان شب جمعه سنه ثمان و ششین بنی هاشم شش در مسجد کوفه ششیر سه بر  
 فرق مبارک زد و دست و کیم ششیر زد که شب شبیه بریاض رضوان خرامید و سنین و عجم بنی هاشم  
 شسل دادند و محمد بن احنفیه آب سیر بخت کفن آنجناب برد و تورا کفن نبوی بودند نصیب دست و  
 نه و تار سیمین سلفا و چهارم بود و در حقیقت در فون ساختند اما موضع قبر متعین نیست عمروی بقول  
 راجح شخصت سال بوده و مدت خلافت چهار سال و نه ماه و در عهده الطالب فی نسب ابی طالب  
 گفته که اولاد او کسب اکثر روایات سی و شش نفر بود و سیزده پسر و بیجده دختر و حقیقت از پنج پسر باقی مانده

حسن و حسین و محمد بن خفیه و عباس الطفت و عمر اطرت -

## سیدة العالمین اُمّ الّات الطاهرین کجوهرة القدریت فی تعین الازنیة صوفیة

الکلیة هی علی العوالم بعملیة مطلع الانوار العلویة عین الاسرار الفاطمیة  
ثمرة شجرة البیقین المعروف بالقدیر الملبین المعلوم بالفضل المجهول قرّة عین  
النبی و بضعة الرسول فاطمة البتول رضی الله عنہا کفیت اوام محمد ست و القاب او  
سبار که طاهره و زکیه و راضیه و حمیه و بتول و حقّ آنست که بهر لقب و وصف که او را یاد کنند  
بجای خود باشد احادیث فضائل و مناقب او در دواوین اسلام از کتب سنت و بیضیوست  
و لادت وی در سال سی و پنجم از واقعه فیل پیش از نبوت و بقولی در سال چهل و یکم واقع شد  
و بقول صحیح خود ترین دختران رسول خداست صلی الله علیه و آله و سلم علی مرتضی در شهر رمضان  
سال دوم از هجرت بعد رحلت از پدر او را خواست قاله الحافظ المغطائی و غیره و احمد بن عبد الله  
طبری در ذخائر العقبه گفته در ماه صفر بود و در اصابه گفته در او اهل محرم بود و در خمیس نوشته در حیر  
بود علی الاصح و قبل فی رمضان و بنا در ماه ذیحجه اتفاق افتاد ابو عمر گفته بعد و قطعه بدر بود در  
شوال سه شایسته اتفاقاً بعضی گفته اند که بعد چهار و نیم ماه از بنای آنحضرت صلی الله علیه و آله  
سلم بناشته بود و بنا بعد از هفت نیم ماه از تزویج بود در آن وقت فاطمه یا زوده ساله و پنج ماهه  
یا شش نیم ماهه یا هجده ساله بود آنچه در تاریخ ولادت و تزویج مذکور کرده اند می خواهد که حدیث پنج  
بست ساله باشد با چهارده ساله و علی بست و چهار ساله یک نیم ماهه بوده و هوای ارج علی قول ابن  
احسن و بهیقي خطیب زاین سکا از انس روایت کرده که کفیت نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله  
و سلم نهشته بودم که آنرا و بی در بشرد مبارک طاهره بنیون و بی بخلی گشت فرمود ای انس مسیح  
و انی که جبرئیل برای من نزد رب عرش چه پیغام آورد گفت خدا و رسول نیاید نزد اند فرمود  
ان الله امرنی ان ارح فاطمة بعلی یتیم فزید بن حاتم خدمت رفته بابت رسول که خدا شده

حافظ رضی الدین اسماعیل قزوینی حاکمی بروایت الش آورده که مهر فاطمه زهرا چارصد شتال فضا  
 بود و امام احمد بروایت علی آورده که چهار فاطمه گویی و بالینه از چرم که میانه وی از پوست خشت  
 خرمایر بود و در شک آریا و شکلی و در سبوی کلان بود و آنحضرت بعد از تزویج در حق ایشان دعا  
 کرد و گفت اللهم بارک فیهما وعلیهما وولهما فی نسلهما ودر بیخ جمع الله شملکما و  
 اسعد جدکما وبارک علیکما و اخرج منکما کثیرا طیباً و در روایتی اللهم انی  
 اعید لهما بک و ذریتهما من الشیطان الرجیم و عن ابن عباس ان النبی صلی الله  
 علیه و آله وسلم قال ان الله جعل ذریة کل نبی فی صلبه و جعل ذریة فی صلب  
 علی بن ابی طالب اخرجه الخطیب و رواه الطبرانی عن جابر رضی الله عنه و صحبت  
 رسیده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود فاطمة بضعة منی من اذها فقد اذنی من  
 اغضبها فقد اغضبنی و در روایتی آره کان یغضب لغضب فاطمة و یرضی لرضاها و  
 عائشة صدیقہ فرموده ما رایت احد کان انصبه سمناً و هدیاً و لا وفی لفظ حدیث او  
 کلاماً بر سول الله صلی الله علیه و آله وسلم من فاطمة کانت اذا دخلت علیه قام  
 الیهما فاخذ بیدها فقبلها و اجلسها فی مجلسه و کان اذا دخل علیها قامت فاخذت  
 بیده و قبلته و اجلسته فی مجلسها اخرجه ابوداؤد و از ثوبان موالی آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله وسلم روایت که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چون بنفر رفتی آخر کسی را که و دایع کردی  
 فاطمه زهرا بودی و چون در حجت فرمودی اول کسی را که از اهل بیت ملاقات کردی وی بود  
 ازگاه و کجراه از و ان خود تشریف نمی برد و قصه تزویج علی با فاطمه بر وجه بیضا و ضبط در موابس لدنیه  
 و شرح وی از زرقانی مذکور است تفصیل بجز از اینجا توان دریافت و قد اختلف فی تفضیل  
 فاطمة علی عائشة قال صاحب بحجة المحافل مذهب المحققین ان خدیجة افضل  
 من عائشة و فاطمة افضل من الجميع سید عبد الباقیل نقیانی گفته است روایتی که  
 عائشة در فضل بهتر از زینب سید البشر است و مصرعی در جواب خواننده مذکور شد و دیگر روایتی که

گویم فضائل عائشه هم بسیارست اما فاطمه را خصوصیت دیگرست و فضیلت عائشه اگر بر بندگان  
باشد و زمره از دوزخ سطرات خواهد بودند و زجاط بنات طاهرات میر آرد و این مسئله را در  
سند العداوات بتقریری مشکفته نوشته هر که خواهد آنجا نظر کند در حدیث آمده یا بنیة اصا  
توضیح آنکه سیدة النساء العالمین قالت یا ایت فاین مرید قال تلك سیدة النساء  
عالمها اخرجه ابن عبد البر والطبرانی بسند علی شرط الشیخین و صحیح است که مریم  
علیها السلام نبیه بود بلکه حکایت اجماع کرده اند بر آنکه هیچ زن پیغمبر نبوده و صلی ای حال  
فاطمه زهرا افضل نساء دنیا است حتی مریم ام عیسی علیهما السلام که اختاره المقربین  
و الزرکشی و الخیضری و الجلال السیوطی فی کتابیه شرح النفاية و شرح جمع البحار  
لا دلة واضحه و اخبار صادقین و دردت فی ذلک وفات فاطمه شب شنبه سوم شهر رمضان  
و قمر شده بمی وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم به قول اصحاب پیش ماه و آنحضرت بمی فرموده  
انک اول اهل بیتی لم یحی فابی فاتی الله و اصبری و در روز وفات آنحضرت صلی الله علیه  
و آله و سلم تا آخر ایام حیات خود گماشته تخمید قمر شریفش ببت و شبت سال بوده و بموجب وصیت  
او علی رضی الله عنه و اسانت عیس غسل داند و جنین آب می بردند و می ریختند و در بیع وقت  
شب مرقون گشت و نماز بروی علی و بقولی عباس گزارد و علی و عباس و فضل در قبر و سه  
در آمدند و جناب مرتضی در مرثیه او این دو بیت انشاد کرد شعری لکل اجتماع من  
خیلین فرقة و کل الذی دون الفراق قلیل و ان افتقادی  
فاطمه بعد اجماع به دلیل علی ان لا ید و خلیل و از زهرا علیها السلام  
دو پسر و دختر متولد شده حسن و حسین و زینب و ام کلثوم و در سبیل الهی  
محسن بسین شده و معظم هم افزوده و وی و زینب و در صغیرن وفات یافتند آزاد گفته  
نزد امامیه محسن ثابت نیست گویند علی ساقط شده بود و اثنی تسلسل فاطمه زهرا نیست مگر  
ا حنین رضی الله عنهم اجمعین -

## امامان فقیهین سلاله احد ثقلین روح جسد الامام شمس فلک الشریعہ مضمون کتاب

الابداع محل تعجیبه الاختراع ستر الله فی الوجوه انسان عین الشهود مطلع فی الایمان کاشف ستر العرفان الحجة الفاطمة والندوة اللامعة بتجوة طوب القدسیة البلاد الطلیب القدر وسیة انزل الغیب وابد الشهادة السال الاهی فی سدة العبادۃ متضع سر الرسول حاوی کلیات الاصول حافظ الدین وعبیة العلم معدن الفضائل وباب السلم ابو عبد الله الحسین رضی الله عنه وی ابو الکلام قطب بید وشمید باشد ولادت با سعادت وی در ربیع الطیبه اتفاق افتاد روز شنبه پنجم شعبان سنه اربع از هجرت مرتحل وی شش ماهه بوده و بیچ فرزندش ماهیه بود و نیامه مگر این امام کریم بن الکریم و یحیی بن زکریا علیهما السلام و میان ولادت امام حسن و علق فاطمه با امام حسین پنجاه روز بود و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم او را حسین نام کرده و ربکا مکمل الذیبت گفته و لما ولد اخذ له النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی حجره و اذن فی اذنه الیمنی و اقام فی اذنه الیسری و فعل به کما فعل بابن عبد الحسن و قد راوی عنه صلی الله علیه و آله وسلم قال حسین منی وانا من حسین احب الله من احب الحسین انتهى انجمنه از سینہ تا پای شابهت تمام باخیر الانام داشته چنانچه امام حسن علیه السلام از سینہ تا بفرق و انجمنه را جمالی بود که اگر در تاریکی می نشست از بیاض حسین و لعان رخساره نور آگین آنجناب راه میرفتند. مناقب و آثار آنجناب خارج از دایره حساب است. شهادت وی علیه السلام در محرم روز جمعه سنه احدی و نین بوده و در شریف پنجاه و نشت سال پنج ماه در سال زبیریه گفته و سه رضی الله عنه چهار یا پنج زن داشت یکی شجره بانور و مایلی دختر ابی ربه بن عروه بن مسعود ثقفی و مادر لیلی میونه دختر ابی سفیان بن حرب بود سوم رباب دختر امر القیس از بنه هدی چسار ام امحق دختر طلحه بن عبد السمیه بن جهم قضا عا شته ابن خثاب گفته ام حضرت را شش لیس بود و

سه دختر علی اکبر که باید بزرگوار شنید شد و علی از بابا لقب بزین العابدین و علی اصغر و محمد و محمد بن محمد  
و این هر دو باید رشادت یافتند و حجتی که در حیات پدر در گذشت و تزیین و سکینه و فاطمه و  
حافظ عبد العزیز بخاندی گفته اولاد آنجناب شش بودند چهار فرزند و وراثت علی اکبر باید بر  
رفت و علی اصغر زین العابدین و جعفر و عبد الله و سکینه و فاطمه و حشیش نفید امامیه هم اولاد و  
همین شش تن گفته و نحو آن در رساله زیدیه است و گفته علی اصغر از بطن لیلی و عبد الله از بطن  
رباب و جعفر از بطن قضا و بود و فاطمه از بطن شهر بان و زنی حسن بن امام حسن رفت و عبد الله  
محض حسن شکت و ابراهیم زائید و سکینه از بطن ام آحق بود و قیل از بطن رباب و مرقن ام آحق  
و شق است و نسا بن حصر کرده اند عقب او را زین العابدین ابن خلکان گفته و لیس الحسن  
عقب الا من ولد زین العابدین انتی و نزد بعض عقب از فاطمه هم مانده و الله اعلم و حاج  
محمد با رسا و فصل الخطاب نوشته که روز طفت باقی نماند از اولاد و سه مکر زین العابدین پس  
حق تعالی از صلب وی آنقدر که خواست از اهل بیت بیرون آورد و در شرق و در غرب  
منتشر گردانید چنانچه هیچ ناحیه و هیچ شهری از وجودشان خالی نیست و نباشد و از زیر پر و انظار  
یک تن نگذاشت که خانه آبادان کن و آتش افروز داند تعالی راست ترین گویندگان است  
یحبیب خود که فرمود ان شاء الله هو الا بتراشی ابن الاثیر جزیری در کتاب النهایه و حدیث  
علی رضی الله عنه و الله یومعنا و یتوکلون ما بقی من بنی هاشم ناکم ضرر متی آورده الضمیر  
بالحق و ان النار و هذا ایقال عند النبا لغت الحلاک لان الکبیر والصغیر یفحان  
النار و از اینجا معنی عبارت فصل الخطاب لایبقی من یزید و اخلافه دیار بل ناکم نار واضح  
گردید و تیشه عداوتی که دشمنان برای اهل بیت رسالت میا ساخته بودند سر بخت غیرت آهی پیا  
آهناد و لایحقی المکر السیئ الا باهله و عاص بن وائل برفوت طاہر سپر رسول خدا صلی الله  
علیه و آله و سلم آنحضرت را بتر گفته بود و عرب هر گز پسر نباشد ابتر گویند حق تعالی بر اے تسلیه  
فرمود و علی و آله و سلم سوره کوثر فرمود آورد و مراد بگویند که بروزن فعل از کثرت بر اے

مبالغه ای خیر بسیار و فرزند ان بسیار اند و فرمودن تو هم بریده و منقطع از غیر و بی سلسله بی ذریت  
 و ترا ذریت بسیار و حسن صیت تا يوم القرار باقی خواهد ماند و حق تعالی در قرآن کریم شهادت  
 بتطهیر این ذریت داده و آیه تطهیر فرموده اگر چه اهل بیت کنی که عبادت از ادواج سطر است  
 هم در ان داخل باشند زیرا که دخول ایشان بضرر مقصود نیست و سیوطی احادیث فضائل آل رسول  
 را در احیاء الیث بفضائل اهل بیت فراهم نموده و آنحضرت گفته سبب و نسب صدر من منقطع نشود  
 روز قیامت و فرموده لكل بنی اب عصبه ینتمن الیهما الاولاد فاطمة فانا و اولیهم و  
 عصبتهم و هم عشیرتی خلقنا من طینی الحدیث اخبر به ابن عساکر عن حلی و نزو  
 طبرانی از ابن عمر آمد و فرموده ما کل بنی انشی فان عصبتهم لا یمم ما خلا ولد فاطمة فانی  
 انا عصبتهم و انا ابوهم و بعض طرق این حدیث تقوی بعض است و صاحب تلخیص گفته  
 من خصائصه صلی الله علیه و اله و سلم ان اولاد بنات یسبون الیه و اولاد بنات  
 غیر لا یسبون الی جد هم فی الکفایة و غیرها و در صواعق محرقة نوشته که بارون رشید از  
 موسی کاظم پرسیده شما خود از ذریت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم چه قسم می گوئید حال آنکه ابی  
 علی بن ابی طالب بهتیه موسی این آیت کریمه بخواند و من ذریت داود و سلیمان و ایوب  
 و یوسف و موسی و هارون و کنانک بنجری المحسنین و زکریا و یحیی و عیسی الیاس  
 کل من الصالحین و فرمود عیسی را چه نبود انتمی قال الرازی فی تفسیره تحت هذه الآیة  
 الآیة تدل علی ان الحسن و الحسین من ذریة رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم  
 لان الله تعالی جعل عیسی من ذریة ابراهیم مع انه لا ینتسب الی ابراهیم الا بالامر  
 فذلک لك الحسن و الحسین من ذریة رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم لان انتساب الیه  
 صلی الله علیه و اله و سلم الامر فوجب کی یصما من ذریته و یقال ان ابا جعفر الباقر  
 استدلل بهذه الآیة سند الحجاج بن یوسف و مروا بآیه سلیمان اهل بیت اند و گفتند  
 زیرا که بر ندانیم ابناء نا و ابناء کهر و نساء نا و نساء کهر و انفسنا و انفسکم گفته لا دلیل



اقمی من هذا علی فضل اصحاب الکساء وهم علی وفاطمة والحسنان انتمی در  
 شجره طیبه گفست: فبعل الصم المراد ون من الایة وان اولاد فاطمة وذریتهم یسمون  
 ابناءه وینتسبون نسبة صحیحة نافعة فی الدنیا والاخرة ویؤیده ما فی صحیح البخاری  
 فی الحسن السبطان ابنی هذا سعید ودر حدیث آمده الحسن والحسین سیدل اشیا  
 اهل الجنة ودر شرح گفست: واولاد هما سادات المسلمین ولا ینبغی لاحد ف  
 زماننا ان یقول لغير اولاد هما یا سیدل البلد لان فیه قذفاعیم که گویم لقب یادت  
 برای خنین و ذریت ایشان ماخوذا از احادیث مذکوره و دیگر اخبار صحیحه است طبرانی در کبیر از  
 انس آورده که گفت آنحضرت! اورایا انس! حدیثی سید العرب یعنی علیا علیه السلام شعی  
 گفته که رسول خدا علی ترا سید المسلمین خوانده و فاطمه را سیده نساء اهل بیت گفته و در روایت ابن النعمان  
 آمده الانضیین ان تکون فی سیدة النساء الملقی منین اخ جده فی کثر العمال باجملة سیادت  
 اهل بیت رسالت و عظم نفع انتساب بسوی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مخصوص اخبار و  
 آثار صحیحه است و درین باب کتب ضخیمه تألیف یافته منها جواهر العقیدین للسید علی السهودی و احادیث  
 دیگر که در حدیث اهل بیت خبیثت خدا و اتقا و طاعت و قرب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم  
 روز قیامت بتقوی و ارگشته منافی این روایات نیست زیرا که این خطاب بر رعایت  
 مقام تحویف و حش بر عمل و حرص بر انکه ایشان اول مردم در تقوی و طهارت و عطا باشند واقع  
 شده و در ان اشارت ست بسوی ادخال نوعی از طماننت بر ایشان و در هدایت السائل الی  
 ادو السائل کلامی متعلق باین باب در پیرایه سوال و جواب ذکر کرده ایم فراموشیه نشما حدیثین  
 و در باب اهل بیت را در کتاب حج اگر اسه فی آنما القیامه نوشته ایم فلیعول علیه و بالله التوفیق

امام السلبین و آدم الائمة الطهرین التوحید بالتمه العلیا المتوسد بالشهو و الرضا مزو ارف

الوجی و سرالوجی و الموحی و شخص العرب فان عین الاعیان احادیثه الجمع الوجی



بوده اند و نامهاست اروی و سمانه و ام البنین و شقرا و النویب و مادر امام محمد تقی  
 ام ولد بود نام و سه خیزران ست و قیل و قیل ریحانه و قیل کانت من اهل ماریة قطیفة  
 و در کنز الاخبار گفته یقال لها اسکینة المنیة و قیل المریة و مادر امام علی نقی ام ولد  
 بوده سمانه مغربیة نام و مادر حسن عسکری ام ولد بوده نام وی سوسن ست و قیل غیر ذلک و  
 علی نقی او را حدیثه نام کرده بود و مادر محمد مهدی صاحب الزمان شعیبا ام ولد بود و صقیل نام و  
 قیل سوسن و قیل زحسب و قیل غیر ذلک و هرگاه این امهات اولاد از دار الکفر به بند اسلام  
 در آمدند و ظهر خاندان رسالت و امامت شد و الله اعلم حیث یجعل رسالت پس تزکیه امام همام  
 زین العابدین علیه السلام از نیکه مادر آنجناب دختر محوسل باشد یعنی چه با آنکه آن دختر از  
 نژاد نو شیروان بود که حکومت اکثر گیت داشت و خیلی عالی حسب بود و در بعض احادیث آمده  
 علیکم یا سلاری فانهن مبارکات الاولاد حاکم اخوجه الطبرانی فی الاوسط عن ابی  
 الدرداء و در روایت عقیل آمده فانهن النجب الاولاد امام احمد و ابویعلی از عبد الله بن  
 عمر آورده اند که انکحوا امهات الاولاد فانی اباهن یعلم الاعمیر و یوما القیامة سیوطی در  
 کتاب الدراری فی ابنا السری آورده که هشام بن عبد الملک مروانی زید بن علی را گفت  
 بمن رسیده که تو را دوه خلافت داری حال آنکه شایسته خلافت نیستی زیرا که مادر تو جاریه است  
 زید گفت اسمعیل بن ابراهیم بن سید بود و احم برادر وی ابن احره اما حق تعالی از صلب  
 اسمعیل خیر البشر صلی الله علیه و آله زاده و زید صلب احمش گرفته و خنازیر بیرون آورده  
 است یعنی بعضی اولاد او بصورت انسانه و خوک منب شده بودند حاصل مقصود آنکه اعتبار نسب  
 بآیا راست نه با حیات و در صحبت شرف حلت تصرف شرعی معتبرست نه سیادت نسب و ان  
 و سالت در رفع و تصرف غیر مباح باشد نه در نکاح و تصرف مباح و حق بخت آنست که همه  
 بنده آدم اند و آدم از خاک و فضیلت نزد خدا و قربت بمصطفی و اولاست ذات در تقوی و  
 طهارت ست و عربیت و نجسیت نسب و سلب و صهر را در این فیه هیچ دخل نیست و بمنان بر این

سوا بسوا الا ما خص به آل الرسول صلى الله عليه وآله وسلم من الاحكام العظمى  
 التى يبدأها فى هذه اية السائل ولنعم ما قيل بيت اعتبار شرف آدميان احسب  
 به تحقيق نسب آدم وحواء فى ست نه آرى نكح طيب وطاهر ست وسانح وسا فا از بر كات  
 طارست محروم بلكه عامر قشمر با نود و سه كه كز بلا نبود پیش ازان وفات كرده نقش در طران كوه  
 سمران ست و با جمله جلال صفات و عظام سمات زين العابدين ازان بر ترست كه زبان قلم  
 و عنوان رقم احصايت توان كرو آمايه گویند شهادت و سه بزهر بوده باشاره وليد بن عبد الملك بن  
 مروان و نحوه فى سبائك الذهب و تاريخ الخلفاء و اين حادثه روز شنبه و دوازدهم محرم و برواستي  
 بنيز هم محرم شمس و تسعين و قيل اربع و تسعين اتفاق افتاده رحمة الله تعالى رحمة واسعة بين  
 بكا گفته عمرى يوم الطف بست و سه سال بود و واقعه كفته تولد على بن جعفر و شمس ثلثت و  
 ثلثين بوده پس عمر او در طف بست و شمس سال باشد و فاقش در سنه اربع و تسعين بموت نجاشي  
 و هفت سال بوده و در بقیع در قبر كيه عيش امام حسن عليه السلام مدفون گردیده سپرده شد و  
 بعده در همان قبر امام محمد باقر پسر امام جعفر صادق مدفون گشتند فلله دراهمن قبر سا اكرمه و  
 اشرفه و اعلى قدره عند الله تعالى ابن ملكان گفته هواحد الاثمة الاثني عشر و من  
 سادات المتابعين قال الزهرى ما رأيت قبر شيئا افضل منه و امره سلافة بنت  
 يزيد جرد اخو ملوك فارس و هى عمته ام يزيد بن الوليد الاموى المسمى في القاص  
 و حكى ابن قتيبة فى كتاب المعارف ان امرين العابدين تزوجها بعد ابيه بريد بن  
 ابيده و اعتنق جارية له و تزوجها فكتب اليه عبد الملك بن مروان يعين به بذا و كـ  
 اليه زين العابدين لقد كان لكم فى رسول الله اسوة حسنة و قد اثبتت سره  
 صلى الله عليه وآله وسلم صفية بنت جهمي بن الخطيب و تزوجها و اعتنق زيد بن جهمي  
 و زوجه بنت عمته زينب بنت جهمي و فضائله و مناقبه اكثر من ان نحصي انتهى و انما  
 معقدين زين العابدين شمس بود در امام محمد باقر عليه السلام بام و ايشان از بطن و شمس بنت امام بن

بودند و عمر اشرف و زید شهید و ماورایین هر دو و خضر مختار بن عبیدة ثقفی ست و حمین اصغر و ماوریش  
 ام ولد بود و علی اصغر ماوروی نیز ام ولد بود و در سال زیدیه گفته وی ضعیف مدینه یا زده پسر  
 داشت از هشت پسر عقب نامده حسین و عبد الرحمن و محمد اصغر و قاسم و عیسی و سلیمان و عبد الله اصغر  
 و داؤد و اینها لا ولد در گذشتند و نسب سادات و اهل بلگرامی و بارهه و بعض جاها سے دیگر  
 هندوستان و نسب سادات رسولدار که نیز در اهل الاصل اند بزید شهید می پیوند و نسب سادات  
 بخاری قنوج و آنچه و ملتان و بعض سادات حوالی عظیم آباد و احمد آباد و گجرات و خوج و شکار پور  
 بام زین العابدین می رسد و قمر سطور نیز از سادات بخاری قنوجی ست مناقب و فضائل  
 زین العابدین و اخلاف ایشان که اسلاط این بنده اند از اندازان ست که در حوصله امتیفا و  
 دائرة استقصا انجد در اینجا زیر ترجمه هر واحد از ابای خود جزه سے از کل و بوی اگر ثبت می نماید  
 و بر ترتیب اصلا ب ذکر هر یکی از انکه می رسد و سادات اجداد علی بن فوسید و لعل ذلك لا یخفى  
 عن فائده تامه لا خلافا و لمن شاء الله سبحانه و تعالی من المؤمنین المسلمین

## الامام الهام باقر العلوم شخص العلم و المعلوم ناطقة الوجود نسخة الموجد و من غرام

اجام المعارف المنكشف بكل کاشف الحیاة الساریة فی المجاری القیام البسیط  
 علی الداری حقیقة الحقائق الظهوریة دقیقة الدقائق النوریة الفلکات الجاری  
 فی الیوم الغامرة المحیط علمه بالزبر النائرة النبأ العظیم و الصراط المستقیم المستند  
 لكل ولی محمد باقر بن زین العابدین علی علیهما السلام مکنی بابی جعفر ابن فلکان  
 گفته و کان عالماً سیداً کبیراً و انما قیل له الباقی لانه یبقر فی العلم ای توسع و یبقر  
 المقسوع و فیه یقول الشاعر شعر یا باقر العلم لاهل التقی و و خیر من لبی علم  
 الا کجبل ۛ مولود در مدینه روز سه شنبه ثالث صفر سنه سبع و خمین بوده عمر او روز قتل جد وی  
 حسین علیه السلام سه سال بوده ۛ پیش ام عبد الله بنت حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب است

در بابك الذي بكنيته وكان معتدل القامة اسم اللون ولم يظهر من اولاد الحسين  
 من علم الدين والسنة وعلم السيد وفنون الادب ما ظهر منه انتهى  
 توفي في شهر ربيع الاول سنة ثلاث عشرة ومائة وقيل في الثالث والعشرين  
 من صفر سنة اربع عشرة وقيل سبع عشرة وقيل ثمان عشرة بالحجيرة ونقل  
 الى المدينة ودفن بالبقيع في القبر الذي فيه ابوه وعمه ابيه الحسن بن علي  
 في القبة التي فيها قبر العباس كذا في وفيات الاعيان وله من العمر ثمانية و  
 خمسون سنة قيل مات بالسم في زمن ابراهيم بن الوليد بنحيسرود ودفن في  
 جعفر صادق وعبد الله وادراين هرودام فرد است وابراهيم وادرش تقي كنه بام زيد وخر  
 عبد الله بن عمر بن خطاب رضي الله عنهما بود وعبد الله وادرش ام حكيم وخر سندن  
 مغيرة است وادريش ام ولد بود وخر جعفر صادق باقى مانده از ديگران مگر عبد الله كيك  
 پسر حمزة نام داشت وحمزة را يك دختر بود فاطمة نام كه مادر عمر بن يحيى بن حسين بن زيشيد باشد  
 محمد باقر در سفر ذكر بلا چار سال عمر داشت و مناقبه كثره لا يسعها مثل هذا الموضع

### الامام ابن الامام اسناد العالم وسند الوجود وفتح المروج وتتمى الصعود البحر المواج

الانلى السراج الالهج الابدى ناقد خزان المعارف والعلوم تحتد العقول و  
 نهاية الفهم مع عالم تعليم الاسماء دليل طرق السماء للكون الجامع الحقيقى  
 العروة الوثقى التدقيقى برزخ الدراخ وجامع الاضداد النور الالهى والهداية  
 والارشاد جعفر الصادق بن محمد الباقر بن على عليهم السلام نقل عنه من  
 العلوم ما لا ينقل عن غيره وكان اماما فى الحديث والسنة وكان من سادات  
 اهل البيت ولقب بالصادق لصدقه فى مقائلته ابن خلكان كفته فضله اشهر  
 من ان يذكر وله كلام فى صنعة الكيمياء والرجز والعمال وكان تلميذه ابو عثمان

جابر بن حیان الصوفی الطرطوسی قد الف کتاباً یشتغل علی الف ورقة یضمن  
 رسائل جعفر الصادق و هی خمس مائة رسالة و كانت ولادته سنة  
 ثمانین للهجرة و هی سنة سبیل الحجاز و قیل بل ولد یوم الثلاثاء قبل  
 طلوع الشمس ثمانین شهر رمضان سنة ثلث و ثمانین و قوفی فی شوال سنة  
 ثمان و اربعین و مائة بالمدينة و دفن بالبقيع فی قبر فیه ابوه للمحمد الباقر  
 و جده علی زین العابدین و عمر جده الحسن بن علی رضی الله عنهم اجمعین  
 فله دراه من قبر ما اکرمه و اشرفه و امه افرودة بنت القاسم بن محمد بن  
 ابی بکر الصدیق رضی الله عنهم و حکى کتاب المصالح و المطاردان  
 جعفر سأل اباً حنیفة رضی الله عنها فقال ما تقول فی محو کسر رباعیة ظی  
 فعال یا ابن رسول الله ما احلم ما فیه فقال له انت تتداهى و لا تعلم ان الظی  
 لا یکن له رباعیة و هو ثنی ابدل کویم ابو ضیفه نمان بن ثابت کوفی امام ایضا فنفی شاگرد  
 جعفر بود و شافعی شاگرد امام محمد شیبانی ست و احمد بن حنبل شاگرد شافعی و امام محمد شاگرد مالک بن  
 انس صاحب موطاست پس گویا هر چهار امام در سب اهل سنت و جماعت و علوم شرعیه مستفید از  
 اهل بیت رسالت اند و آری بخاطر طعن شیعه و امامیه که اهل سنت را منحرف از اهل بیت گریند  
 گمانی ظاهراً شده و لذا محمد در سبائک لایم المعرف گفته و کان رضی الله عنه یقول لا یم المعرف  
 الا بثلاث تعجیله و سائر ذل و تصغیره و ساقبه کثیرة شهیدة قوفی وله من العمی  
 ثمانية و ستون سنة و قیل انه مات ستم مائة فی زمن المنصور انتهى در رسالة  
 زینیه گفته مادر او و اسم او قمر عبد الرحمن بن ابی بکر بود و مادر قاسم غزالی خواهر شریفه و جعفر صادق را  
 دوزن بروکی فاطمه و قمر حسین اثرم بن امام حسن از بطین و می اسمعیل متولد شد و عبید بن خرد از  
 اولاد هین اسمعیل گریند و لیکن جمعی از حفاظ حدیث و مورخین درین سب طعن کرده اند و بعضی  
 تصحیح نموده در سبائک گفته هذ الذنب قد طعن فیه طاعنون من النسابة و قد حجه

جماعة من اجلة العلماء والله اعلم بما هو الحق وكان لهم ملك ببلاد المغرب  
ثم مصر والشام وافر يقية وغيرها انتهى گویم قوم بوم نه گجرات و اید ایشان که منسوب  
اسمیلیه و از مذابقایای این طائفه هستند لیکن امروز ملک پرست ایشان نیست در رساله دیریه  
گفته اولاد جعفر صاوق سیزده پسر و چهار دختر بود و عبد الله حسن و محمد اکبر و محمد اصغر و عباس و عبید الله و حسن  
و عیسی و از پنج پسر عقب نماند موسی کاظم و اسمعیل و محمد و یحیی و لعقب بهامون و احمق و موتن و علی  
عزیز و عزیز نام قریه ایست در حوالی مدینه که علی انجاساکن بود و عمر دراز یافت حسن عسکری را  
در یافت انتهى و با کلمه مناقب جعفر بسیارست و کتاب جعفر و جاسه منسوب باوست حال این  
کتاب در تالیف ابن خلدون شرح مذکورست و ما هم در لفظه العجلان نوشته ایم

### الهام بن الهام شجرة الطور وآية النور آل المستورین الامامة آمین الشرف والكرامة

تقری مصباح الاسرار و جلاء زجاجة الاشباح اکسیر فلزات العرفاء معیار  
نقد الکرماء مرکز الانمة العلویة محو الافلاك المصطفویة ابوالافنة الکرام  
موسی کاظم علیه السلام بن جعفر الصادق رضی الله عنه و ربانک الاله گشته  
هوا لامام الکبیر القدر الکثیر الخیر یقوم لیل و یصوم نهاره کثیته ابوالحسن  
و کان اسم اللون و كانت له کرامات ظاهرة لا یسع مثل هذا الموضع ذکرها  
رشیب خلیفه عباسی او را گفت که شما خود را چه قسم اقرب بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می گوئید  
گفت اگر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خطبه بخانه شما کند احاجت نمائید یا نه رشیب گفت بجا  
باین خطبه بنسبت فخر بر عرب و عجم کنم موسی گفت آنحضرت خطبه بخانه ما کند و نه ما دختران خود را  
بوی تو انیم و اذیرا که وی پدر ماست و نیز بر جرم شما داخل نشود و بر ترم مای تواند درآمد پس  
اقرب هستیم بوی صلی الله علیه و آله و سلم از شما سنته این خلکان در وفیات الاعیان نوشت  
قال الخطیب فی تاریخ بغداد و کان موسی یدعی المعبود الصالح من عباده و



اجتمعوا ورؤى انه دخل مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فمسجد  
 سجدة في اول الليل وسمع وهو يقول في سجود عظمت الذنوب عندي فليحسن  
 العفو من عندك يا اهل التقوى ويا اهل المغفرة فجعل يردد ها حتى اصبح  
 وكان سخي كريما وكان يبلغه عن الرجل انه يثني عليه فيبعث اليه بصره فيها  
 الف دينار وكان يصير الصورتان مائة دينار واربع مائة دينار وما تقي  
 دينار ثم يقسمها بالمدينة وكان يسكن المدينة فاقد ما يلهي بغلا فحبسه  
 فقرأ في النوم على بن ابي طالب وهو يقول يا محمد فهل حسيتم ان توليتم ان  
 تقصدوا في الارض وتقطعوا ارحامكم قال الربيع فارسل الى ليلا فراعني  
 ذلك فجئته فاذا هو يقرأ هذه الآية وكان احسن الناس صوتا وقال علي  
 بن موسى بن جعفر فجئته به فعانقه واجلسه الى جانبه وقال يا ابا الحسن اني  
 رايت امير المؤمنين علي بن ابي طالب في النوم يقرأ على كذا افق منفي ان  
 تحج عليا وعلى احد من اولادي فقال والله لا فعلت ذلك ولا هو من شأني  
 قال صدقت اعطته ثلثة الاف دينار وارده الى اهله الى المدينة قال الربيع فاحكمت  
 سره ليلا فمما اصبح الا وهو في الطريق خيف العواقب واقام بالمدينة الى  
 يوم هارون الرشيد فقام هارون من عمرة شهر رمضان سنة تسع وسبعين  
 ومائة فحمل موسى معه الى بغداد وحجبه بها الى ان توفي في محبسه وذكر  
 ايضا ان هارون الرشيد سمع فاق قبر النبي صلى الله عليه وسلم زائرا وحوله  
 اقرش وانزله القبا اكل ومعه موسى بن جعفر فقال السلام عليك يا رسول الله  
 يا ابن عمي ففتح اراعيل من حياءه فقال موسى السلام عليك يا بنت فتغير وجهه  
 هارون الرشيد وقال هذا هو الفخري يا ابا الحسن حقا انتهى كلام الخطيب كانت  
 ولادته يوم الثلاثاء قبل طلوع النجم سنة تسع وعشرين ومائة وقال الخطيب

سنة ثمان وعشرين بالمدينة توفي في الخامس بقين من رجب سنة ثلث وثمانين  
ومائة وقيل سنة ست وثمانين ببغداد وقيل انه توفي مسموما وقال الخطيب  
توفي في المجلس ود في مقابر الشنينة خارج القبة وقبره هنا مشهور  
بزار وعليه مشهد عظيم فيه قناديل الذهب والفضة وانواع الآلات و  
الفرش ما لا يحصى وهو في الجانب الغربي وكان الموكل به مدة جلوسه السند  
بن شاهك جد كشاجم الشاعر المشهور انتهى كلام ابن خلكان در بابك المذهب گفت  
ولد بالابو سنة ثمانية وعشرين ومائة وامه حميدة البربرية ودر رسالة زبدة  
نوشته لبست پنج پسر و بیجه دختر داشت محمد و جعفر و اکبر و داود و محمد و سلیمان و یحیی و فضل و طاهر و  
عبد الرحمن و قاسم و اذ ایشان عقب نماند ماگر چه قومی در بنجا را و ماوراء النهر خود را منسوب بقاسم  
می کنند و ابراهیم اکبر و حسین و زید و از باون نزد بعض عقب مانده و نزد بعض نه و از یازده پسر علی رضا  
و ابراهیم اکبر و ابراهیم اصغر و عباس و اسمعیل و محمد و عبید الله و حسن و جعفر و آق و حمزه و عقبانده و الله

## النور الالهوتي والانسان الجبروتي والاصل الملكوتي والعالم الناسوتي مصداق

العلم المطلق وشاهد العين المحقق روح الارواح وحياة الاشباح هندسة الحجاب  
الموجد السيار في منشآت الوجود كيف النفوس القدسية وتغنى تلك الاطوار  
الانسية ازل الابديات وابد الانليات الكثر الغيبي والكتاب الاربي  
قرآن المجملات الاحدية قرآن المفصلات الوحلانية امام الوردى شمس الضحى  
بدر الدجى ابو الحسن حل رضا بن موسى لكاظم عليه السلام كانت اخلاقه عليه  
وصفاته سنية ولد بالمدينة يوم الجمعة في بعض شهر ر سنة ثلث وخمسين  
ومائة وقيل بل ولد سابع شوال وقيل ثامن و قيل سادسه سنة احدى و  
خمسين ومائة وكان شديد السمرة ولقبه الراضى والصابر والزكى كراماته كثيرة

ومناقبه شهيرة وتوفي في اخري من صفر سنة اثنتين ومائتين وقيل بل  
توفي خامس ذي الحجة وقيل ثالث عشر ذي القعدة سنة ثلث ومائتين  
بمدينة طوس وصلى عليه المأمون ودفنه ملاصق قبر ابيه الرشيد وكان  
سبب موته انه اكل عنباً فاكثر منه وقيل بل كان مسموماً فاعتل منه ومات رحمه الله تعالى  
وفيه يقول ابو فؤاد نظم قيل لي انت احسن الناس طرا في فنون من  
الكلام النبيه ذلك من جيد القريض مديح في ثمر الدر في يدي مجتنيه  
فعلا تركت مدح ابن موسى والحصال التي تجمع فيه قلت لا يستطيع  
مدح امام كان جدير بخادمه الا بيه وكان سبب قولي له هذه الابيات  
ان بعض اصحابه قال له ما رايت اوتقم منك ما تركت خيرا ولا طردا ولا معنى  
الا قلت فيه شيئا وهذا على بن موسى الرضا في عصره لم تقل فيه شيئا فقال  
والله ما تركت ذلك الا اعظاما له وليس قد رمتني ان يقول في مثله ثم انشد  
بعد ساعة هذه الابيات وفيه يقول ايضا وله ذكر في شدو والعقد في  
سنة احدى او اثنتين ومائتين ثم نظم مطهر ن نقبات جيو بهم في حجر الصلوة  
عليهم يفاذكروا ومن لم يكن علويا حين تنسبه فيقاله في قديم الدهر مقتدر  
الله لما بدا خلقا فائقه بصفاءكم واصطفاكم ايها البشر فانتم الملائكة الاعلى  
وعندكم في علم الكتاب ومجاوات به السور وكان المأمون قد زوجه ابنته  
اجبيب في سنة اثنتين ومائتين وجعله ولي عهده وضرب اسمه على الدنيا  
والدهرهم وكان السبب في ذلك انه اسمي حضرا ولا العباس الرجال منهم والنساء  
وهي بمدينة مرو وكان عدد هم ثلثة وثلثين القامابين الكبار والصغار  
استدعى عليا المازكري فأنزله احسن منزلة وجمع خواص الاولياء واخبرهم  
انه نظروا في اولاد العباس واوولاد علي بن ابي طالب رضي الله عنهم فلم يجد في وقته

احداً افضل ولا احق بالامر من على الوضأ فبايعه وامر بانزاله السواد من الملباس  
 والاعلام ونحو الخبز الى من بالعراق من اولاد العباس فعملوا ان في ذلك خروج  
 الامر عنهم فخلعوا المامون وبايعوا ابراهيم بن المهدي وهو عم المامون وذلك  
 يوم الخميس لخمس خلون من المحرم سنة اثنتين وقيل سنة ثلث وما ثنين  
 والشرح في ذلك يطول والقصة مشهورة وقد اختصر ابن خلكان في ترجمة ابراهيم  
 بن المهدي من وفيات الاعيان وقال المامون يوم ما لعلي بن موسى الرضا ما يقول  
 بنو بياك في جندنا العباس بن عبد المطلب فقال ما يقولون في رجل فرض الله  
 طاعة نبيه على خلقه وفرض طاعته على نبيه فامر له بالف الف درهم و  
 كان قد خرج اخوه زيد بن موسى بالبصرة على المامون وقتك باهلهما فارسل  
 اليه المامون اخاه علياً يريد عن ذلك فجاءه وقال له ويلك يا زيد فعلت  
 بالمسلمين بالبصرة ما فعلت ونزعمراتك ابن فاطمة بنت رسول الله صلى الله  
 عليه وآله وسلم والله لا شئ للناس عليك رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
 يا زيد ينبغي لمن اخذ برسال الله صلى الله عليه وآله وسلم ان يعطى به فبلغ  
 كلامه المامون فبكى وقال هكذا ينبغي ان يكون اهل بيت رسول الله صلى الله  
 عليه وآله وسلم قال ابن خلكان واخر هذا الكلام واخذ من كلام علي زين العابدين  
 فقد قيل انه كان اذا سافر كتم نفسه فقيل له في ذلك فقال انا اكره ان اخذ  
 برسال الله صلى الله عليه وآله وسلم الا اعطى به انتهى ورسا له زبير بن عتيق  
 بطوس قرية من قرى خراسان وله من العمر خمسة وخمسون سنة انتهى ودراسة زبير بن عتيق  
 ام البنين لم ولد بود وقيل كتمه وقيل سكره وقيل سمانه وقيل طابره بنج بسرويك خمر داشت محمد تقي وحسن بن بابي محمد  
 وعليه كدر خراسان بنفون شد جمين وموسى انقلب وبرز محمد تقي از ديكرا واولاد او باقي ماند قال الشيخ المفيد <sup>لشعة</sup>

باب المفتوح وكتاب الشرح ما تيسر من الماهيات مطلق المقيدات

سرسريات الوجود ظل الله المجدود المنتطح في مرات العرفان المنتطح من  
 وخارف الأكران غواص بحر القدر تخطيط الفضل والكرم شامل سر لارسل  
 محمد بن الأرواح والعقول غاية الظهور والإيجاد أبو جعفر محمد الجواد بن  
 علي الرضا بن موسى الكاظم عليهم السلام ابن خلكان گفته قدم الى بغداد واذا  
 على المعتصم ومعه امرأته اما الفضل بنت المأمون فتت في بها وسميت امرأته الى قصير  
 عنها المعتصم فجعلت مع الحور وكان يروي مسنداً عن أبيه الى علي بن أبي طالب  
 رضي الله عنه انه قال بعثني رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الى اليمن فيقال  
 لي وهو بي صيني يا علي ما خاب من استخار ولا ندم من استشار يا علي حلياك  
 بالدرجة فان الأرض تطوى بالليل ما لا تطوى بالنهار يا علي اغد يا سم الله  
 فان الله بآرك لا متى في بكورها وكان يقول من استفاد اخاف الله فقد استفاد  
 بيتاً في الجنة وقال جعفر بن محمد بن يزيد كنت ببغداد فقال لي محمد بن مند بن  
 مهران وهل لك ان ادخلك على محمد بن علي الرضا فقلت نعم فادخلني عليه  
 فسلمنا وجلسنا فقال حديث رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان فاطمة  
 احصت فرجها فحرم الله ذريتها على النار قال ذلك خاص بالحسن والحسين  
 رضي الله عنهما وله حكايات واخبار كثيرة وكانت ولادته يوم الثلاثاء خامس  
 شهر رمضان وقيل منتصف سنة خمس وتسعين ومائة ووقى في يوم الثلاثاء  
 لخمس خلون من ذي الحجة سنة عشرين ومائتين وقيل تسع عشرة ومائتين  
 ببغداد وقد في عهد جده موسى بن جعفر رضي الله عنهم اجمعين في مقابر قرش  
 وصلى عليه الرائي بن المعتصم انتهى كلامه در سبائك گفته اميرام ولد وكنيته ابو  
 جعفر ولقبه الجواد وزوجه المأمون ابنته اما الفضل وسيرة الى المدينة  
 المنورة ووقى ببغداد كان المعتصم استفاد مع زوجته اما الفضل انتهى

و در رساله زبیری گفته محمد بن علی رضا لقب به تقی مادرش خیر بان و قیل یکیده نویسیه بود از قبیله باریه  
 قبطیه مستقیم عباسی او را بزرگداشت و در بغداد بر وضعه جد خود موسی کاظم و فون گردید و وزن  
 داشت یکی ام الفضل دختر مامون دوم دختره از اولاد عمار بن یاسر و سه پسر و دو دختر داشت  
 علی نقی و موسی مرق و یحیی عقیل و از همین دو پسر علی موسی باقی مانده و سلسله نسب سادات  
 رضویه منتهی می شود به موسی مرق است

## الداعی الی الحق امین الله علی الخلق لسان الصدق و باب السلم صل

المعارف و منبت العلمین الایجاد و الابداع اتموخرج اصول الاختراع هجته  
 الکنین و هجته الدارین مفتاح خزائن الوجود حافظ مکامن الشهود طیار  
 فضاء الصدق و الصفا أبو الحسن علی الهادی بن محمد الحجاد بن علی الرضا  
 علیهم السلام و کان قد سعی به الی المتوکل و قیل ان فی منزله سلاحا و کتبا و غیرها  
 من شیئته و او همی و انه یطلب الامر لنفسه فوجه الیه بعده من الانوار الی  
 لیلا ففهموا علیه منزله علی غفلة فجدوه و حده فی بیت مغلق و علیه مدرعة  
 من شعر و علی راسه ملحقه من صوف و هو مستقبل القبلة بیتا نمر بآیات من القرآن  
 فی الوحل و الوعید لیس بینہ و بین الارض بساط الا الرمل و الحصا فکخذ علی  
 الصلوة التی وجد علیها و حمل الی المتوکل فی جوف اللیل فمثل بین یدیه  
 و المتوکل یتعلل الشراب و فی یده کاس فلما رآه اعظمه و اجدده الی جانبہ و  
 لم یکن فی منزله شیء مما قیل عنده و لا حجة ینعل علیه بها فناولہ المتوکل الکس  
 الذی فی یده فقال یا امیر المؤمنین ما کامر لکحی و دمی قط فاعفنی منه فترعاه  
 و قال انشد فی شعرا استحسنه فقال انی لعلیل الروایة للشعر قال لا بد ان یبشد فی  
 نسیا فتلا هذه الایة کم ترکوا من جنات و عیین و زروع و دمه مکریم و نعمه

كانوا فيها فأكهين كذلك واورثناها قوما آخرين ثم انشده نظم يساق اهل  
 قتل الاجال تحرسهم في غلب الرجال فما اغلقتهم لقلل بواسن نزلوا بعد عرس  
 معاً قلوبهم فاودعوا حقراً يا بئس ما نزلوا في ناداهم صاخب من بعد ما قبروا  
 اين الاسرة والتيجان والحلل في اين الوجوه التي كانت منعمة في من دونها  
 تضرب الاستار والكلل في فافضح القبر عنهم حين ساء لهم في تلك الوجوه عليها  
 الدود يقتتل في قد طال ما اكلوا دهرها وما شربوا في فاصبحي بعد طول الاكل  
 قد اكلوا في قال فاشفق منه من حضر على علي وطن ان بادرة تبدر اليه فبكي  
 المتوكل بكاء كثيراً حتى بليت دموعه لحيته وبكى من حضرة ثم امر برفع الشراب  
 ثم قال يا ابا الحسن اعليك دين قال نعم اربعة آلاف ديناراً فامر بدفعها  
 اليه ورده الى منزله مكرماً وكانت ولادته يوم الاحد ثالث عشر رجب و  
 قيل يوم معرفة سنة اربع وقيل ثلث عشرة ومائتين وكما كثرت السعاية في  
 حقه عند المتوكل احضره من المدينة وكان مولده بها واقرباً من رأى وهي  
 تدعى بالعسكر لان المعتصم لما بناها انتقل اليها بعسكرة فليلها العسكر ولهذا  
 قيل لا بن الحسن المذكور بالعسكري لانه منسوب اليها واقربها عشرين سنة  
 وتسعين شهراً ووقع في بها يوم الاثنين لخمس بقين من جمادى الآخرة وقيل  
 الاربع بقين منها وقيل في رابعها وقيل في ثالث رجب سنة اربع وخمسين و  
 مائتين وودف في دار امرائه انتهى ما في ابن خلكان وقد نظم السيد غلام علي  
 ازاد هذه الحكاية في دفتر الرابع من مظهر البركات اوله نظم واحد من  
 عصاة الخلفاء خصم للايمة الكرماً في واخرة نظم لاما ازاد صاحب الامراء  
 ناوياً حسن خدمة الفقراء وقال في السبائك وكان اسم اللون ومناقبه كثيرة  
 ووقع في سر من رأى وله من العواريع من سنة انتهى درر السالزريد يفته مادرش

سمانه نام داشتند در مدینه منوره روز جمعه پانزدهم ذیحجه متولد شد متولد یا مستمدا و راز بهر دو مانیده  
 بکشتد و سرمن را می معروفت بباره مدفون است تششش سپرداشت حسن عسکری هفتمی  
 مادر حسن غزاله یا حدیثیه نام دارد و حسن شش که پیش پدر بمرد و موسی و محمد و علی اما عقب از  
 جز از عسکری و زکی باقی نماند است گویم وی امام و هم است از ائمه اثنا عشر و بعد از امام  
 یازدهم نزد شیعه حسن عسکریست که در مدینه منوره و صد و سه و دو و هجری متولد شده کنیت او  
 ابو محمد است و لقب خالص باین سمت و بیاض بود و قاتش در سنه د و صد و شصت و یک  
 هجری اتفاق افتاد و در بست و شصت سالگی در گذشت و بباره مدفون گردید این خلکان گفته  
 احد الاثمة الاثنی عشر علی اعتقاد الامامية و هو والد المنتظر صاحب  
 السراج و یعرف بالعسکری و ابی له علی ایضا یعرف بهذه النسبة و كانت ولادته  
 یوم الخميس فی بعض شهر سنة احدى و ثلاثین و مائتین و قیل سادس  
 شهر ربیع الاول و قیل الاخر سنة اثنتین و ثلاثین و مائتین و تو فی یوم الجمعة  
 و قیل الاربعاء لثمان لیال خلون من شهر ربیع الاول و قیل جمادی الاول  
 سنة ستین و مائتین بسو من رأی و دفن بالجانب قبر ابيه و هذه النسبة الى  
 سو من رأی و لما بناها المعتصم و انتقل اليها بعسکره قیل لها العسکر و انما کنسب  
 الحسن اليها لان المتق كل الشخص باه علیا اليها و اقام بها عشرين سنة و تسعة  
 اشهر فله سبب هو و ولد له هذا اليها انتهى و امام دوازدهم نزد ما می سپر حسن عسکری  
 محمد مدیست عمر دوازده و وفات پیر پنج سال بود و کان مر یوم القامة حسن الوجه و  
 الثغر اقنى الالف صبیح الجمیة و ربما لک الذییر گفته و زعم الشيعة انه غاب فی السوء  
 بسو من رأی سنة مائتین و اثنتین و ستین و انه صاحب السیف القائم المنتظر  
 قبل قیام الساعة و له قبل قیامه غیبتان احدیها اطول من الاخری انتهى  
 گویم این زعم شیعه البطل باطلاست و لیلی از سیران قائم نشده و اهل سنت و جماعت



اول و بر این این طائفة را که بر وجود غیبت و انتظار او در کتب مذسب خویش ذکر کرده اند  
 هیچ صحیح و سنی صریح استیصال نموده اند و قد ذکرنا طرفاً من ذلك في كتابنا كشف  
 الالباس عما وسوس به الخناس و كتابنا مجمع الكرامه في اثبات القیامه و الله  
 اتفق علیه العلماء ان المهدي هو القائم في آخر الزمان عند قرب الساعة  
 الكبرى وهو مقدمه اشرطها العظمى وانه يملأ الارض عدلاً و قسطاً كما  
 ملئت جوراً و ظلماً و الاحاديث فيه وفي ظهوره اكثر من ان تحصى في  
 هذا الموضع و قد الف فيه جماعة من اهل العلم رسائل شتى هي معروفة عند  
 كل من يعتنى بالشأن و يعرف الوقائع و باجملة این هر دو بزرگوار که حسن عسکری و محمد بن  
 بشیر در احادیث و اجماع و محرم و مطهر و مدون و غیره بلکه انشعاب نسل بعد از علی باوی که ملقب بعلی نقی  
 بن محمد تقی است از جعفر زکی شده و باین حساب مجموع ائمه اهل بیت که در اسلاف این  
 دو مقام آورده اند اینده امام کرام اند و الحمد لله الذی اخرجنی من اصلاّب هؤلاء  
 الائمة و ارحمهم و ارحم تلك الاممات صفوة الامة و جعل اصلاّبهم و ارحمهم  
 مسلمات مومنات قائنات نبیات و ابکار و ابغی ذریه رسول الله اکبر  
 فی نسلم الیوم القیامه علانیه و جهاراً اللهم كما حدثت اسلافنا و اخلاقنا  
 نحن اولادنا و اخلاقنا انک علی ما تشاء قدیر و بالاجابة جد بر

زین المفاخر و البهائم الزاخریه السادة و فخر القادة جعفر زکی بن علی نقی بن محمد

رحمهم الله تعالی رحمة واسعة

هر دو نفر بکتاب سبب شریعت شریف الدین شهاب کفنه جعفر در نسب کافیه نیست بلکه بواسطه طعن که  
 در حقیقت امامت محمد مدنی بن حسن عسکری کرده و امامیه را که اب مشهور کرده اند حال آنکه در  
 زین طعن صدیق است زیرا که بعد دین محمد روح بدلیل ثابت نشده پس جعفر و زین طعن

صادق و مخالف او کا نسب باشد در رسالہ زیر گفتم اولاد او سه گونہ است یکی از عبد اللہ و علیہ السلام  
 و عبد العزیز و ابیہیم حسن و محسن و محمد و احمد و موسیٰ و نسایین را در عقب ایشان اختلاف است  
 دوم عباس و عیسیٰ و احمد و اسحاق و ایشان با اتفاق نسایین معقب نیستند سوم علی اشقر کہ  
 سید نقبای بغداد بود و اسمعیل کہ نیز در بغداد بود و دیکھے کہ از حجاز بدر اسلام آمد و طاهر و  
 بارون و ادیس و عقب جعفر از ہمین شش پسر باقی ماندہ چنانکہ در عمدۃ الطالب ذکر کردہ است

### سید السادات علی اشقر بن جعفر ولی

ایشان را سه پسر بود عبد اللہ و جعفر و اسمعیل و در عقب جعفر اختلاف است و عقب علی مختار بود

### سید عبد اللہ بن علی اشقر

اور ایک پسر بود سید محمد نام تمام نسل او از وی است و خاندان او در بغداد مشہور با کابر بودہ  
 و نقابت مشہد کاظمین نقاب ہمین سید محمد داشت

### سید محمد بن سید عبد اللہ درج

اور پنج پسر بود ابو القاسم و دیکھے و علی و عیسیٰ و محمود و عقب وی از ایشان باقی ماندہ و در  
 مقابر قریش بغداد مدفون اند

### سید احمد بن سید محمد مذکور

اور ایک پسر بود کہ از وی عقب ماندہ سید محمد نام ازل سیکہ از بغداد برخاستہ سکونت بلدہ  
 بخارا گوید سید محمد دست بعیدہ چار پشت او در بخارا اقامت نمودند و اللہ اعلم

### سید محمد بن سید احمد

اور ایک پسر بود کہ از وی عقب ماندہ سید جعفر بخارے

### سید جعفر بن سید محمد

اور ایک پسر بود سید علی موبد بخاری و او را نسل از سید جلال اعظم گلبرخ باقی ماند

### سید علی موبد بن سید جعفر

پسرش سید جلال اعظم بخاری نام دارد اول کسیکه از بخارا برآمده سکونت ملتان و اچ اختیار کرد سید جلال است -

### سید جلال اعظم بن سید علی موبد

نخستین از بخارا برآمده در ملتان بخانقاه شیخ الاسلام بهاؤالدین زکریا اقامت گزید و کان ذلک فی سنده ست مائتة و دلمین و خمس و بعد چندی از خدمت شیخ مخلص گشته بخت اقامت در بهکرا انداخت و باز بهر خاتون دختر سید بدرالدین بن سید صدرالدین خطیب بهکرا عقد نکاح بست بده از بهکرا برخاسته در اچ ساکن شد مقبره او در بخاست نام اصلی او حسین است و کنیت ابو عبد الله و لقب سید جلال اعظم گل سرخ و مولد بخارا عقب او چهار پسر اند علی و جعفر مادرین هر دو دختر بادشاه بخارا بود علی همراه پدر در ملک سندانده و جعفر بخارا برگشت اولاد او بخاست و سید محمد غوث مادرش بی بی زهره مذکوره است و سید احمد کبیر مادرش بی بی فاطمه دختر دیگر سید بدرالدین مذکور بود و عقب علی از یک پسر سید بهاؤالدین حلیم است و ایشان ببادات بهائی مشهور اند -

### سید احمد کبیر بن سید جلال اعظم گل سرخ

و این جهان سید احمد کبیر اند که عوام و جمله مسلمانان هند گاو نذر برای ایشان فرج می کنند و این ذبیحی شرعاً حرام است نظام در تفسیر نیشاپوری گفته قال العلماء لو ان مسلماً ذبح ذبیحة و قصد بها التقرب الی غیر الله صادر مرتد و ذبیحة ذبیحة مرتد انتی سید احمد کبیر را دو پسر بود یکی سید جلال الدین محمد و جهانیان جهان گشت از بطن بی بی فاطمه دختر سید محمد معروف بسید و بن سید بدرالدین بهکری دوم سید صدرالدین محمد راجه قتال اولاد سید راجه در بهر دست -

### سید ابو عبد الله جلال الدین قطب عالم

معروف بخند و جهانیان جهان گشت بن سید احمد کبیر رحمة الله تعالی و الا تشرب برات

در سنه هفت صد و هفت هجری بوده و در تاریخ فرشته نوشته پریش در هفت سالگی امد از شوش  
 جمال نجدی که از مریدان شیخ بهاؤ الدین زرکریا بوده بدست بوس او مشرف ساخت شیخ  
 جمال گفت تو آن پسرے که خاندان خود را تا قیامت منور دارے سید جلال الدین عالمی شجر بود  
 در علوم عقلی و نقلی شقت بسیار کشیده و مقید بان نبوده که مرید یک کس شود و بجای دیگر رجوع  
 ننماید گفت جمیع مشایخ و فضلاء را باید دید و از هر کدام نصیب و فیض باید ربود و از پدر و خرقه  
 خلافت یافت و بجانب مکہ و مدینه و مصر و شام و بیت المقدس و روم و عراقین و خراسان و  
 بلخ و بخارا سفر فرمود و چندین حج کرد از آنجمله شش حج اکبر نمود و در مدینه منوره سلطان العلماء  
 استاد الحدیث شیخ عقیف الدین شافعی بنی را دریافت و مدت دو سال بنجد دست وی مانده  
 نسخہ عوارف و غیبه پیش او گذرانید گویند عقیف الدین خرقه از شیخ رشید الدین ابوالقاسم محمد بن  
 پوشیده بود و وی از شیخ ابی شامه شهاب الدین عمر سرور دی یافته و همچنین در انشای مضر صحبت  
 شیخ حمید الدین محمود حسینی سمرقند سے رسیده از وی خرقه و فیض ربود و وی از شیخ محمد بن براهم  
 نساجی و وی از شیخ نظام الدین ابوالعطار بنجاری گرفته بود و گویند سید جلال الدین در انشا  
 سیر و سلوک سے صدر و چند اہل کمال را دریافت و از ہر گن فیض کلی نصیبش گشت الی قولہ  
 کمالات و حالات وی ہر کتاب قطبی بشرح و بسط تمام مرقوم شدہ الی قولہ مجدداً بزیارت  
 سرور کائنات سرفراز گشت گفت السلام علیک یا جدی آواز شنید و سلیک السلام  
 با ولدی و پس از ان سفر برگشتہ چون با چہ رسید ز رفقا و ہفت سالگی مریض شد و روز بروز  
 ضعیف می شد تا روز عید قربان بعد از ادای دو گناہ ازین جہان بجان جاودانی انتقال  
 نمود و در بہان بلکہ مدفون گشت انتہی مختصاً و محفوظ ایشان نوشتہ کہ نعمتہای باطنیہ و  
 اجازت خرقہ از سبب مشایخ یافتہ اند بخلا آنہا کیے سید احمد کبیر والد ایشان ہستند دیگر سید  
 بہا الدین عم ایشان و شیخ رکن الدین ابوالفتح و سید اوحا الدین و شیخ قوام الدین و شیخ  
 نصیر الدین چراغ دماوی و شیخ عبدالہ یافعی کی و شیخ عبدالہ مطرے و شیخ ابوالحسن کارونی

و شیخ نجم الدین اسماعیلی و شیخ نجم الدین کبری الی غیر ذلک من العلماء و الشیخ و بر بگذریم  
 دنیا و کثرت اساتذہ و شیوخ معروف شدند بمجدوم جهانیاں جهان گشت احوال تفصیل  
 ایشان در کتب سیر صوفیہ مطبوعہ و در صحائف تواریخ مذکور مثل اخبار الاخیار و تاریخ طبرستان  
 و جز آن و فخرت ایشان ستغنی است از ذکر فضائل و مناقب عوام بلکه خواص اہل ہند  
 می گویند کہ آثار شریف نبوی و سنگ نقش پای مصطفوی کہ در دلی است آوردہ ایشان است  
 لکن روایتی از سنت صحیحہ نزد محدثین بدان ثابت نشدہ کہ در خود اعتماد و اعتبار باشد و در  
 حدیثی نیامدہ کہ نقش پای مبارک بر سنگ چسبیدہ باشد اما صوفیہ کہ قومی خوش عقیدہ صاف دل  
 نیک گمان بہر کس و نا کس اند در اثبات این قسم خیر با بجا اند و اہل علم و قات سید  
 جلال الدین دہم و نجیب منہ ہفصد و ہستاد و پنج گردیدہ منکوحات ایشان سہ زن بودند و  
 اولاد سہ پسر اول سید ناصر الدین محمود مادرش دختر سید محمد غوث بود دوم سید عبدالہ مادرش  
 دختر سادات دہلی بود سوم سید محمد اکبر مادرش دختر سلطان روم بود سید عبدالہ مادرش  
 اولاد سید محمد اکبر و سید روم ماندہ و اولاد سید ناصر الدین در ہند و سندست و اگرچہ ولادت ایشان  
 در چہ محل متان بودہ اما مشہور بہ بخاری ہستند نسبت باصل وطن خود و این نسبت بسیار خوبست  
 زیرا کہ محمد بن اسماعیل بخاری صاحب جامع صحیح کہ اسیر المومنین بود در علم حدیث از انجا برخاستہ  
 اگرچہ وی بخاری الاصل و ایشان عربی المحدث ہستند شعہ

فی الجملة نسبتی بہو کافی بود مرا بلبل ہین کہ قافیہ گل شود لبست

قائد کتب انساب در بیان نسب مجدوم جهانیاں جهان گشت گونہ مختلف  
 واقع شدہ در تذکرۃ السادات بعد از جعفر زکے ملقب بہ کذاب سہ پد ذکر کردہ یعنی  
 جعفر بن محمود بن احمد بن عبدالہ بن علی اشقر و در منبع الانساب چارہ پد ذکر کردہ یعنی  
 جعفر بن محمد بن محمود بن احمد بن عبدالہ و در انوار العارفين دو پد ذکر نمودہ یعنی  
 جعفر بن محمود بن احمد بن عبدالہ و در رسالہ زبیریہ چاتی دو پد رگفتہ یعنی جعفر بن

محمود بن احمد بن عبد الله و در جاهای دیگر چار پدر نوشته جعفر بن محمد بن محمود بن احمد بن محمود بن عبد الله و در خزانه جلالی هست پدر گفته یعنی جعفر بن محمد بن محمود بن احمد بن عبد الله و این بدان مانده که در نسب نبوی بعد از عدنان اختلاف است و درین رساله فرع نامی مطابق به مایات رساله زبیری که نزد سادات بخاری است و این جد منقول شده آمده نوشته شده و لکن این اختلاف اگر نسخ صحیحی بهر سندی دفع می تواند شد و در تاریخ فرشته بزرگ سید جلال بخاری جد محمود بن جانیان گفته و سید علی بن جعفر بن محمد بن احمد بن محمود بن عبد الله بن علی اشقر بن جعفر بن علی بادی است و این حساب چهار پدر می شود و این مطابق رساله زبیری است و الله اعلم بربهم و حاله حضرت محمود در کتاب تقصیر نیز بعد ازین ثبت نموده شد فارح البسه

### سید ناصر الدین محمود بن سید

جلال الدین بخاری مخدوم جانیان جهان گشت سوزن در جلال نکاح و آرزو و حکم اسخج منکم الکشف الطیب که در دعای نبوی بحج فاطمه علیها السلام و اوست اولاد کثیر از انمار روزی روزگار ایشان شد بست و سه فرزند بهر سید زبیری پسر دسه دختر از انجد پنج پسر قطب مشهور شدند کیسه شیخ حاکم بکیر و م سید علم الدین و م سید شهاب الدین چهارم سید اسمعیل ثم سید فضل الله و نام بعض فرزندان این سید سید برهان الدین سید علوالله الدین عرف بندگی شیخ الاسلام قبری در بلده قنوج مستمل محله اچکیه است مادرش سعادت خاتون دختر سادات دهلوی بود و سید شرف الدین و سید نظام الدین و وی اولده و مادرش دختر بقال بود و پادشاه دهلوی چند سیه بایشان انکو شک خاص بخشید و پادشاهی بهر اولاد شده و اینها مشهور سادات کوشکی هستند و اولاد برهان الدین در گجرات هست و اول دختر بیکل بحق که کوزینه ارجکرات و معارض بر فاصله سه کرده از احمد آباد واقع شده و بهر پناه اولاد و سکونت و در تحریر بطور چون در سنه هجری و در احمد آباد گجرات گردید زیارت مزارات این

بزرگواران سعادت اند و گزشت و اولاد ایشان را در یافت مساجد و خانقاه و غیره قباب قبور  
هنوز برقرارست و اولاد سید شرف الدین در نواح اچه که قریه از سرزمین ملتان ست سکونت  
دارد و بخت و خیران سید محمود بی بی بی تلج الملک بود دیگر سعادت بی بی هر دو بدفیات و رعقد  
نکاح سید معز الدین بن سید علاء الدین رسولدار در آمدند و در ایشان بی بی تنگنی دختر سلطان  
حسین نگاه بود و اولاد سید حامد کبیر در سهند باقی ماند

### سید حامد کبیر بن سید ناصر الدین محمود

بجای پدر سجاد نشین شد و پسر و یک دختر داشت سید بهاء الدین و وی لا ولد یزد و سید  
رکن الدین ابوالفتح و بی بی مریم مادرش بی بی خوند دختر سید شمس الدین بن سید محمد غوث بود

### سید رکن الدین ابوالفتح بن سید حامد

سند نشین چارالش سیادت و بیخت بود و هنگامه افاده و استغاضه گرم داشت چهار پسر و سه  
دختر با و کار خود گذاشت سید جلال ثالث و سید محمود که اولادش در اچه عمل ملتان ست سید  
ابوالقاسم مادرش بی بی سمنی دختر باده شاه شمس بود و سید محمد رفیع بکیمیا فطر مادرش مراد خان  
و دختر ملک داؤد خان بن میر علی نگاه بود و بود و بود مادرش بی بی سمیونه از سادات دہلی ست  
و بی بی تلج الملک که در جلاله نکاح سید عماد الدین بن سید حاجی بن سید حسین بن سید  
علاء الدین رسولدار در آمد مادرش بی بی دوی دختر سید دولت بن سید شمس الدین بن سید  
محمد غوث بود و بی بی جنت خاتون رحمہ اللہ تعالی و اما جن جمیعا

### سید جلال ثالث بن سید رکن الدین ابوالفتح

وی سجاد نشین پدر بزرگوار بود اول کسیکه از اچه عمل ملتان برخاسته نزول بدہلی کرد و است  
و وجه نقل مکان مخالفت باہی باخوان بود و بملول شاه لودہ بادشاہ بدہلی بیعت ارادت  
بسید جلال ثالث داشت ایشان را از ملتان بدہلی آورد و در کانونج رادرتیوان اقطاع  
ایشان بخشید باین رگد حضرت ایشان از دہلی قدوم بقانونج جاگیر خود آوردند و از انانی

این بلده سکن اخلاف ایشان گردید سید جلال چهار پسر داشت یک سید علی و دوم سید  
 راجو سوم سید شیب چهارم سید جعفر و لادید جعفر در سکه پور رضات نصر پور صوبه کشمیر  
 دار و آواد لقبیه در قنوج و محلات او و از شریفین سید جلال در قنوج است و برادریست بزرگ  
 به و بر قبر ایشان گنبدی رفیع و قبّه منیع ساخته اند که هنوز باقی است کتبیه بنویسند اینست نظم

این سده بدیع که از چرخ برتر است	وین طاق بی نظیر که باز سب و زیور است
گشته بنا بعد همایون حسین شاه	کافاق از جمال کمالش منور است
تعمیر کرد شاه هری خان فتح جنگ	کاندر زمان جهان همه او را ستود
هشتاد و یک و هشت صد از سیرت نبی	تا پنج شصت گشت ز ماه پیوست

عوام این قبر را روضه مخدوم جهانیاں جهان گشت می خوانند و این غلط است زیرا که  
 مزار سید جلال ثالث است نه مزار سید جلال الدین بخارے و این بهرے خان بانی روضه  
 مذکور صوبه قنوج بود از طرف سلطان حسین بن شاه ابراهیم شرقی بهد شاه جوپور  
 در وقت اوسطت هندوستان منقسم بود بر شرق و غرب بعد از بنان سکندر لوی سلطنت  
 جوپور شامل سلطنت دلی گردید و در وقت یک شدان الارض لله بوسه ها می یشاء بعد از  
 دراز این قبر و با خطاط آورد سید عباس علی قنوجی شیعی ندیم بهب تعمیر و سه پرداخت و تاریخ  
 این بنای ثانی چنین گفت نظم

این روضه المرو منور	ثالث لقب و جلال حیدر	تعمیر شد هری چو بنمود
هشتاد و یک و هشت صد بود	کز لوله زمین شکسته	تعمیر کرد که شکسته بسته
عباس علی یک از اولاد	خلف صدق است و آل جا	سند و صد و نه و یک نمرات
از عجب رسول نامدار است	نرخه زاندر چهار صد سال کامل	این بلده سکن بولین
سادات بخارست و هر چند تمهر و تاریخ	که نیغ نیست و تا واقعه از علم شعر گشته	باشد کن
مفید نه تعمیر و زمان سید موصوف است و هو المراد فی هذا الموصاد		



### سید راجو شهید بن سید جلال ثالث

وی بجای پیر سجاد نشین سرکار قنوج بود و یازده پسر داشت سید جلال رابع و سید تاج الدین که لا ولد گذشت و سید علاء الدین مادرش ام ولد بود و سید مفتاح و سید کھوان و اولاد این هر دو در حاجی پور و مینا پور ضلع عظیم آباد پنه سکونت اختیار کردند و سید احمد و سید برهان در گجرات رفته رحل اقامت انداختند نسل ایشان همانجاست و سید محمد و سید علی و رطوفیت برزند و سید درویش و سید بولاتی مفقود ان خبر گردیدند.

### سید جلال رابع بن سید راجو شهید

بعد پیر سجاد و نشین گردید و تبرکات محمد بن جهانیاں را که در قنوج بود و متولی بلاستحقان گشت برادرش سید علاء الدین مخصوصت برخاسته آن اشیا را از ولستان و خود را سجاد و نشین خانان سادات گردانید سید جلال رابع از کمال علوهت آثار پرست رازک داد و بهیچ پرستی گرایید و تو تکی گور مردان را پرستید و بگرد کار مردان گرد رسته و از محله شیخانه که سکن قدیم بود و برخاسته بمحلہ شیخ پوره قوطی گشت تا حال اخلاف ایشان در همین محله سکونت پذیر ماندند سید رزمه احمد نمائی را چهار سیر بود و سید تاج الدین و سید مبارک و سید کمال الدین و سید جمال الدین و دو دختر یک فاطمه بی بی بود و چند موربی بی و سید برمالاک قدیمی خود که از پیر بزرگوار بجهت رسیده بود و تصرف و شت و ستغنی بود و اطلب و جود معاش

### سید تاج الدین بن سید جلال الدین رابع

ایشان این چهار فرزند بودند سید کبیر و سید فیض الله و سید راجو و سید حامد و حامد لا ولد بود

### سید کبیر بن سید تاج الدین

عقب ایشان از چهار پسر باقی ماند سید علی اصغر و رحمت اچمی سید اسمعیل سید علی اکبر سید عبد الله

### سید علی اصغر بن سید کبیر

پیار فرزند داشت سید سلطان سید کرم علی سید محمد علی سید لطف علی

### سید لطف علی بن سید اجمی

ایشان را سه پسر بودند سید عزیزالله سید غلام علی سید بهکارتی و دی لاولد بمبر و غلام علی  
رایک دختر بود که در نکاح سید سیف الدین بن سید عبدالوهاب بخاری رفت

### سید عزیزالله بن سید لطف علی

او را دو پسر و یک دختر بود و سید لطف الله و سید بهایت علی و او یابی بی و عقد او با سید برکت الله  
بن سید کمال بن سید پیر بخاری صورت بست مادرش بی بی سکه دختر سید جعفر بن سید بری  
بن سید الله دی بخاری احمد پوری است و مادر سید بهایت علی از زنان حیدر آباد دکن بود و  
دی لاولد بهانجا بگذشت و مخاطب بود به سید بهایت علی خان دلیر جنگ و سید لطف الله هم در  
حیدر آباد دکن و در اقامت گوین بودند تا آنکه بهانجا انتقال فرمود

### سید لطف الله بن سید عزیزالله

ایشان را یک پسر و یک دختر بود و سید اولاد علی خان و بی بی بشارت که در جانا نکاح سید شری علی  
بن سید کریم علی بن سید علی اصغر عرف سید اچھے رفت مادرش بی بی فرخ دختر سید یار علی  
بلور است بلور قصبه السیت و ده که در سیه قنوج چند س از سادات در انجا متوطن اند و مذہب  
شیعه دارند غالباً رواج تشیع در سادات بخاری قنوج از زمان سید علی اصغر بن سید کبیر آمده  
سید لطف الله هم متشیع بود و در مادرش هدایت علی نیز -

### سید اولاد علی خان انور جنگ بھادور

بن سید لطف الله جد محرم سطور است و بسادات صحیح و شرافت آبا ئیسه و امارت عالی مشہ  
و رجید ر آباد دکن در سرکار نواب شمس الامرا بھادر مرحوم داماد نواب نظام علی خان بھادر  
صوبہ دکن اقتدار تمام بهم رسانید و خطاب انور جنگ بھادر ممتاز شد قلند گھن پورہ در جاگیر  
داشت درین قبزان میر اسد علی صاحب سلاطین تعالی از حیدر آباد دکن کاتب حروف  
داشتند که انور جنگ بھادور کیے از امرای سرکار نظام الملک والی حیدر آباد دکن بود و از قبای

امیر کبیر نواب ابو الفتح خان شمس الامراء بهادر مرحوم و تعلقه پنج لک روپیه جمعیت هزار سوار  
 و پیاده داشتند موضع من پهلے وسل کیٹھرو دیل کٹھرو وغیرہ جاگیر خاص ایشان بود سید  
 عزیز الدخان جد امجد انور جنگ بهادر رانسل سید جلال بخاری برادر عم زاد امیر کبیر مذکور اند  
 امیر کبیر از اقارب نظام الملک آصف جاہ بہادر و سرآمد امرای دولت آصفیہ است کہ بستم  
 شوال ۱۲۷۵ ہجری بمورود سال انتقال نمود فرزند ان شان بجاسے پدر خود قابض بمقتضی  
 ملک و اقطاع خود ہستند انتی کلامہ گویم جدا مجد این بندہ مذہب شیعی داشت دو بار از حیدر آباد  
 بفرج آمد در بر نوبت فرزند می ستود گردید یک پسرو یک دختر گذاشت سید اولاد حسن بخار  
 قنوجی و بی بی منون کہ نکاح او با سید پناہ علی بن سید امام بخش بن سید ابوزید علی شد و یک  
 پسرد و دختر نامید سید حسین علی مرحوم دختر ان بسادات موبان و علی پور چورہ کہ متصل کالجی  
 منسوب شد مذہب سید اولاد حسن با دختر سید پیر علی بن سید قطب الدین بخاری قرار یافتہ بود  
 اما بوجہ تشیع پڑا نکرد و دختر بنت محمد عوض ساکن بالنس بریلے را و عقد خود را و در این پیر  
 و دختر بہرہ و بی بی وزیرین و دختر سید الطاف علی عرفی میمان بہکرے صفے پورے بود  
 مذہب شیعہ داشت تباہ از اللہ عن سنیاتھم و سنیاتھن فائدہ درین نزدیکی میفرمایند  
 صاحب ۱۲۷۵ ہجری بمیرا علی صاحب حیدر آبادی نوشتہ اند کہ انچہ از احوال انور جنگ بہادر  
 استفسار فرمودہ اید صورتش انیست کہ انتقال نواب صاحب موصوف و عمدہ سکندرجاہ شدہ بندہ  
 در انوقت نوجوان بود و ہجده ہیجده سال عمر داشت نواب صاحب در دارہ سیر مومن و ولایت قدس سرہ  
 مدفون شدہ اند ابو الخیر خان تیغ جنگ اول از سرکار نواب نظام علی خان بہادر مع جملہ جمعیت  
 متجاوز می یافتند و قتیکہ شامی ابو الفتح نواب شمس الامراء مرحوم خلف تیغ جنگ بہادر با خواہر نواب  
 نظام علی خان شدہ بنت امجد الملک و محض بنواد ملک پچاہ و در لاک روپے عیایت شدہ و بن  
 نواب شمس الامراء تکیہ آبادست ایشان از وجہ اول بہوجی صاحبہ از اقربای ان وطن بودہ انقذہ  
 محض است کہ انور جنگ بہادر از خواہر ان بی بی صاحبہ ہستند شمس الامراء بعد از حصول ملک

چند اشخاص را از نواب نظام علی خان بهادر خطاب و بانی ند منجه آن سیکه میر  
اولا علی خان اند ایشان را نیز خطاب نواب انور جنگ بهادر حاصل شده و هم  
علاقه پنج لک روپیه مرحمت گردید و بآیکه از قرابت داران بهوجی صاحب که تخذ اشند  
و در شمار رشته داران آمدند و چند مواضع در جاگیر یافتند و با والد بنده و قبدگاه  
آنجناب که ماهیه نمکوار یک سدر کاریم دوست اربو دند مجلسی شان برابر مجلسی  
شمس الامراء بهادر بود و ملحق مسجد مثل خان کو تو ال شهر بعد انتقال انور جنگ بهادر  
خانه و حله سامان شان ضبط شد در اینجا لاولد مردن مگر در وطن اصلی خود که شهر قنوج است  
از برادری خود اهل و عیال داشته اند لکن کس از اینجا در اینجا نیامد در کان انور جنگ  
بهادر تائیکت فیلجانه مانند سپس مندم گردیده در باغ و حله خانه رشید الدین خسان  
منقوشه شال گشت دریافت حال مواضع جاگیر انور جنگ بهادر از دفتر کمنه امیر کبیر مکن ست  
این دفتر در علاقه نواب بشیرالدوله بهادر است از اینجا این حال بالتفصیل دریافت  
باید فرمود آنچه معلوم اینجا نب بود نوشته آمد فقط

### سید اولاد حسن بن نواب سید اولاد علی خان انور جنگ بهادر مرحوم

والد ماجد محرم رطور عفا الله عنه مهر سپهر ولایت کبری گو کب در ی اوج باریت عظمی عالم اهل سنت  
و جماعت علامه ذوی بلاغت و براءت سلاطین اهل بیت مبارز کیت و نیت الشاهد لامر اب  
الشهود و الحجۃ علی ذوی البیضاء معوف حدود الحقائق الربانیة و متوج اجناس  
العالم النورانیة عفا غاف الکرم القائل عرف مرقاة الصمم و حاء الامامة  
محبط الامانة رأس الموحدين و سید المتبعين خادم الکتاب العزیز و السید المطهر  
و متحد و مرفیائل السادة المکرمة المحرمة قطب رحی الوجود و مرکز دائرة الشهود  
تجالی النبیة و منشأ الکمال جمال الجمع و مجمع احوال الخیادی المراتة المصطفویة

والمحقق بالاسرار الموضوئة الاسم الاعظم الالهی الخاوی للنشأۃ الفیل المتناهی  
ولادت باسوادتاد در شیک هزار و دوصد هجری بوده و آغاز طالع کتاب فنون لغت  
فارسیه در وطن و نواح و سه نمودند و او اهل کتب و تفسیر اجماعه و در سبب اکتساب خیر خلف  
شیخ عبد الباسط قنوجی قدس السدسره که از احاطه علم و فضلا و مشایخ این بلد قدیمه بودند حاصل فرمودند  
و مؤلفات استاد خود را در جهان زمان طلب علم برای خود بدست خویش انتقال نمودند چون عمر  
شوراء مجازا فی عزیز شوق کسب علوم در بعض بلاد مشرقیه مثل کنس و غیره رسیده تلمذ ببولوس  
محمد نور و مرزا حسن علی محدث و دیگر اهل علم و فضل کردند و در فضائل رسی از بهانی و معانی  
شانی عالی بهرسانیدند ناگاه ذوق تحصیل علوم کتاب و سنت دین دل گرفت در سنه ۱۲۰۰ هجری  
بدارالعلم دلی شتافتند و بخدمت شاه رفیع الدین بن شاه ولی السد محدث و هروی زانوی استفاده  
تکرار کتب حدیث و تفسیر اسلسل گردانیدند و اکثر مؤلفات استاد بدست خویش نوشتند که  
هنوز در کتاب خانه موجود است و سند و اجازت بعض کتب سنت و دعوات و وظائف ثورات  
از عمده القسین و خاتم الخدین شاه عبدالعزیز دهلوی فرار گرفته و بیجا نهال استعداد حضرت ایشان  
بترتیب این بزرگواران سرافراز کشید و قوت علییه و عملیه اثنیه و غانی عجیبی روزی گردید  
در سبب تشیع در نظر حق بین باطل و انمود و مشرب اهل سنت و جماعت جلوه صواب کرد و در رد  
بدعات این طاعنه رسائل نوشتند و عمال بسیار از جنس امام بازره جات و نصهای تعزیه و  
چنان با خاک برابر ساختند و در بدل آن لایمران مساجد و مدارس پدید آمدند و درین میان سید  
احمد برنیوی که بهجا بسته با جامعه از علما و صلحا سفر غرور کردند جناب ایشان نیز بهریت جهاد  
بر دست سید صاحب بصوصف نموده در چند غرور و شرک سیر و سفر ماندند و حق جهاد در  
داد خدا مؤوی ساخته با اجازت و خلافت بطن آمدند و جمعی کثیر را از اهل اسلام و سکنه بلاد  
مختلفه نواح قنوج با عانت غازیان و امداد حاجیان تنفوس مجاهدان بیدار نفس و اهل  
برداشتند سید احمد صاحب از مقام پنجاب ریوست زلی پانزدهم و کج سنه ۱۲۰۲ هجری مکتوب

ایشان نوشتند لفظ دی نیست سیادت آب مناقب کتاب نقابت انساب سلسله  
 تعالی آنچه از مصروفیت خود و تلخیص احکام رب العالمین ترقیم نموده بودند موجب فرحت  
 بسیار گردید چنانکه الله خیر المجانی و بر هر یک از مومنین مخلصین خصوصاً علای اعلام و شیخ  
 ذوی الاحترام لازمست که احکام حضرت جواد را بر بندگان و سلسله شایع و ذائع گردانند  
 و بر راه ستقیم که موجب حصول رضای رب کریمست مستعد و مضبوط سازند و اینجانب از  
 دعوت اهل سوات و غیره و غیره اضلاع این طرف فارغ شده برای پیش نمودن مقدمات  
 از ازاله کفر و فساد و پستیاری رسیده است انشاء الله تعالی عنقریب ابواب نصرت فتح بر جای این  
 مفتوح خواهد شد انتهی مختصا لیکن از آنجا که در کتب تقدیر شیت امر جواد مقدر نشده بود بعد  
 رسیدن عساکر جواد در پنجتارا آن جمعیت پریشان شد سید احمد موصوف بایاران و جماعه  
 مجاهدان در آن معرکه جرحه شهادت چشیدند و علما و صلحای آن جنود ملائکه خود شل جبرئیل  
 مولانا محمد اسماعیل بن شاه عبدالصنی بن شاه ولی الله محدث دهلوی و غیره در آب تنج افانسه  
 ناهنجار و کفار نگوشتار غوطه زده سر از چنجه کوش و سلسیل بر آوردند و تفرقه عظیم در جماعه سلبین  
 راه یافت و هر یک بنا بر شهادت بانی مہمانی این هایت بجای خود پاشگست و شست  
 جناب ایشان نیز قدم اقامت بطن بلوچ افشردند و تعلیم اصحاب و تلمذین اجانب  
 گردید و حق تعالی قبول خاص و عام بخشید و در تفرقه مردم بسے موقر و کرم و مجد و معظم گردانید و در  
 سوا عظمت و نصلح ایشان برکت نمایان ارزانی داشت تا آنکه طالبان بسیار از فروغ چهره  
 ایامی چراغ دل افروختند و آلا و آفته ضلالت را تا آنجا که دسترس شد پاک بختند  
 و الله یختص بر رحمته من یشاء و چنانکه اقوال و افعال ایشان مؤثر آری چنان بکده زیاده  
 تالیفات دنییه کار کرد و عالمی بطلعه آن از ضیق ضلالت بفضاس هایت رسید ذلک  
 فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذوالفضل العظیم در مزاج تفاوت امتزاج تشیع  
 و اتباع سنت سنیه و تقید بانرا و اجازت بیه بنایت قصوے بود و هرگز روا دادانی عدول

از جاده شریعت حقیق خود و یگانان نبودند و همه اراده هست بلند نمست بعدیل قسطا ملت  
 می گماشتند از عادات و مراسم اهل عجم و طرائق اشراک و بیع ایشان بخاطر شرع یع  
 استنکات تمام بود و در ارشاد عباد و اصلاح فساد و احکام احکام دین و تأیید شیخ  
 بسین ایتام تمام و مع ذلک حق تعالی در دلهای عامه و خاصه از طرف ایشان سیب عظیم  
 بخشیده بود و علمای سوء و در برابر ایشان تاب مقاومت و مکالمت بر روح حق نمی آوردند تا  
 بعامة چه رسد امر را هم از ایشان ترس بخاطر بود و جز انقیاد و رگشویا راه کار نداشتند  
 حق تعالی شامل زیبا حسن صورت را با طهارت سیرت و سریت برای ایشان جمع نموده بود و جات  
 ظاهری با صدق اطنی فراهم داشتند که آفات و غوارق عادت هم بسیار از ایشان بوجود  
 آمده از آنجمله آنکه یک بار پادشاه آتش فرو فرست و اثرش از نار پیدا نیامد و دیگر بستانی را  
 برای مصلی پسندیدند بعد چندی بهما نجا عیدگاه مسلمانان شد و دیگر مسجد جامع قنوج که از عمر  
 و از ویران افتاده بود و بدست تصرف هندو نامیه بود برای وی دعا کردند بعد وفات ایشان  
 جمعه در آن تمام گردید بنای این مسجد بعد سلطان ابراهیم شرفی در سنه هفت صد بوده و  
 ترسیم تعمیرش در اسناد هجری بعد طفولیت ما گردیده امروز نماز جمعه همین جا گزارده می شود و بعد  
 تخمینا ده هزار کس از عامه هند و اهل اسلام از نصیحت و اندرز ایشان مستدی شده باشند  
 الماک پدر و متروکه او را که در وطن و حیدرآباد و کن بود یک قلم ترک کردند و چون آنکه کتب پیشین  
 و حکم فی السماء و زقلمه و مائق عدون تمام عمر بکول گزرا نیند و نوکری امیری نکردند حکام  
 وقت خدمت افتاد صدرا الصدوری می دادند قبول نمودند منظم شاه ماراده و بدست نهند  
 رازق مارزق بی منت و هدیه و همچنین از مردان معتقدان خیرے از نذر و نیازستانند  
 معند خیلی نفیس مزاج خوش طعام پاکیزه لباس عالی مکان رفیع ایشان بودند و این حال  
 بدان ماند که شاه عبدالعزیز دهلوی در لبستان المحدثین بنیل ذکر امام مالک بن انس نوشته اند  
 که امام مالک بسیار خوش لباس بود و جامهای عدن که شهری ست درین و نیاب منجا بقا

تفسیر و بیش قیمت می باشند می پوشید و جامه های مصر و خراسان قم اول استعمال می کردند  
غالباً لباس ایشان سفید بود و اکثر اوقات عطر جیدی مالید می فرمود و دست ندایم که  
را که حق تعالی او را نعمت و ثروت داده باشد و ایشان بر و ظاهر تشو و زریا که کتان نعمت  
نوعی از کفران نعمت است آنست که بچنین توجه ایشان در نفاست پلوس و لطافت مطعم و  
قطیفه ثیاب و تنج ماکولات و مشروبات و طهارت منکوحات بقتضای اظهار نعمت است و  
نفاست ذاتی و طهارت فطری بسیار بود خلق راس و مقدمه و بلی کرم الله وجهه می کردند و  
عمامه و دستار و جامه غالباً سفید بر وضع غریب و طریق مسنون می داشتند و عصاره تنج و کتان  
و تفنگ و تیر و جز آن از سلاح نگاه می داشتند و ملازم بودند بر تلاوت قرآن مجید و او را  
مانور و وعظ روز جمعه و کتابت کتب دین از فقه و حدیث و تفسیر و جز آن و در صلابت  
اتباع سنت نظیر ابن عمر بودند بسیاری شریف تفسیر کرده لایخافون فی الله لومة لائم  
بود بسیار دیار و معابد کفار است که برست ایشان بنهدم شد و بسیار ساجد و عارس است که  
بمن جهت ایشان آبادان گردید یک باز محسب استبداد جمعی از دوستان عرویت حیدر آباد  
کردند اما در کاپی رسید به معلوم شد که در مالود و دکن قضا افتاده ناچار از این بقیه بچ آمدند و  
ازین جهت خشک سالی عبرت گرفتند و فرمودند و نیلین طر لوت می ماند غفران طلال  
زیاده حرام مظهرین و یار که شایسته به که بخشند به نصیبت است که ما را همین بخشند و یار که  
یاران مصر شد که خدمت از حکام وقت که مفت بیاحت می دهند بگیرد بجای ایشان بیت فرخنده  
که کرد ما که از کوی یار برخیزد به نشسته ایم که ما بعبار برخیزد به آخر پیمان شد که تا آخر حیات  
چه آستانه حق سر و تراض پیش اصدی فرو نیاوردند در اینجا به تقوی و دینداری ایشان را  
پیشانی نمید که کجا رفیع و عالی است و بهین وجه جله خویش و اقارب خود را که شیع مذمب بودند  
ترک کلی نمودند و قطع قرابت کردند قال الله تعالی لا یجد ق مایع منق باهه و الین و الاخر  
یجاد و ن من حاد الله و رسول الله و لو کافوا باهه هم و ابناهم هم و اخوانهم و عتیرت



الآیه و همان سرشته بجزه تعالی الی الیم و راجعات ایشان جاری و ساری و طاریست و دیگر  
 قربت و قرابت با امامیه و اهل بیع میان نیامد آقا میر محمد الدوله نائب و ده حکیم و اجد علی خان  
 سوبانی هر چند خواهان شدند که دختران مارا بگیه پدر رضا دادند و عقد شرعی بچهاره مفتی محمد عوض بریکو  
 شیخ عثمانی که از علمای کاملین و مشائخ و اصیلین و عرفا سه عاملین بود بیا آوردند و این مفتی اول  
 کسی هستند که با برطانیه لویای جهاد برانند چو کیداری برافراشتند و از اجزیه گرفتن از مسلمانان  
 دانستند اگر چه در انجام کاری پیش زلفت و با بخله ذات قدسه صفات ایشان مصداق کین  
 کریمه بود و انتینا کاف الدنیا حسنة و انه فی الاخوة لمن الصلحین جوهر هم و ذکای ایشان  
 بس حالی افتاده بود و در خواست علوم بعسرت هر چه تاستری رسیدند و عوایصات مسائلی  
 با سالی حل می کردند در دست ایشان طی کتابت بود و در عزت تحریرید بیضی می نمودند و  
 با آنکه قلم خط رکیک و یار یک بود سوادش بسیار خوب و بهتر از خط حلی و خواندن می آید امروز  
 مجلدات بسیار قلمی ایشان موجود است مثل تفسیر فتح العزیز و تحفه اثنا عشریه و نور الانوار و  
 مجالس الابرار و طریقه محمدیه و جزآن از رسائل بسیار در قنوج بزمانه ایشان حافظ قرآن  
 نبود در رمضان بعضی ساعت فرقان در تراویح سفره کانپور یا فرخ آباد و انواع  
 آنجاسی کردند نام و در تباشر و عاے ایشان حفاظ بسیار درین بلده بهر سیده اند  
 در سنه هجده کشتی بهم فتوی صاحب مجالس الابرار و علمای بخارا بودند و می فرمودند ان الله الموفق  
 التي تطلع على الافئدة اگر چه درین باب نزد این بنده حق بقاعده اصول فقہ عدم حرمت  
 اوست کسی پرسید که قبول نماز کدام ملاست بهم هست فرمودند آری حق تعالی می فرماید ان  
 الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنکر پس هر که نمازی گزارد و نماز او را از فحشاء و منکر بازمی دارد  
 نماز حجتی مقبول همان کس است والا نمازش مردود باشد با جمله مزاجی با تکمین و طبعی با وقار و زبانی  
 شیرین و خلقی بس عظیم باشند و در ظرافت طبع و حضور جواب و جودت و درین شش می لرزیدند  
 عبد الله شاه تاجری فی نزول بنارس که مردی آزاد منش و نیکو بود و زوایشان آمد در مهمانی او با و

گوشت با و مرغ خوردند از صبح آن دردی در شکم عارض شد هر چند مساجد رفت سود نداشت  
مقدمه سرسام شد و علاج مخالف آمد منظم از قضا سرنگین صفر افزود و پیرغن بادشنگی  
می نمود و یک اسبوح و رین حالت پرطالت بسر رفت اما ناهنجار گشته استاده می گزاردند  
گاه برای نوافل و راتب شایسته باشند پیش از احتضار بحضار محفل ارشاد کردند که آنچه  
برای تبلیغ احکام دین واجب بود بشما بی افراط و تفریط رسانیدیم و زنده خود فایز کردیم و تا  
توانستیم عمر خود درین کار اقباله الحسنه السید المختار ببریم اکنون پیش خالق کائنات می رویم  
و شرمند می رویم زیرا که هیچ کاری در خود قبولش از دست ما نیاورد تکیه بر فضل اوست که  
سزاوار عدل نیستیم بعد این حرف بیوشی غالب شد بعد ساعتی که اغا و تعلیلی دست بهم داد  
کاغذ و قریطاس طلبیدند گزارا و ده نوشتن و وصیته یا نصیحه داشته باشند حضار این طلب را اهل به  
حالت احتضار کرده خاموش ماندند می خواستند که سخن گویند زبان از تلخی و گرفتگی در دهان می گردید  
تا آنکه بایا از وقت نماز پرسیدند هر گاه چاشت بود گفتند در صلوة نظر نمی آید درنگی هست  
باز چند مرتبه همین حرف پرسیدند آخر گفتند می دانیم که وقت نیاید و ما برویم و همچنان شد که فرمودند  
و قریب وقت نماز پدری اهل الرلیک اجابت گفته بجز ارقدس و رحمت الهی خرامیدند و سخن  
روحانیان را فرود گفتند خضر الله لنا و له نظم سکران زخم آسمان برآمده اند به راستی چون خدایک  
از کمان برآمده اند و این واقعه روز پنجشنبه یک هزار و صد و پنجاه و سه رو داده انا الله  
و انا الیه راجعون تاریخ انتقال شریف از کلمات حدیث شریف این جمله یافت اند  
ما انت یحیی و میتر که جزکت ب خانه چیزی از اسباب دنیا و متاع این سنجی سر از گداهشتند  
و زیاده از هفت روز رحمت مرگ نهم کشیدند نظم توره از کثرت اسباب بر خود تنگ می داک  
سکر و حان چوبوی گل فرو بستند مملکت مزار فاضل الانوار و محله شیخ پوره من محلات قنچ متصل  
دو تخانه در بلخ واقع است گور خام ساده فاخ از مربع معموله هند که تمام عجم و عرب مثل قبه در ضمه  
و تخصیص مرقد و احداث احاطه و خطره و یکنگی منصفه و پوشش ردا و غیره بوده است نظم

بغیر سبز و نیوشد کے مزار مراد کہ قبر پوش غریبان ہمیں گیارہ بس است ، بعد اوقات شریف  
 بلکہ قنوج خصوصاً قریب ماحول جمو مانی چراغ گردید و اہل بلد و مجمع اعزہ و حبیہ دو روز تک  
 ہر صدمہ بزرگ رو داؤ نظم زمین ماتم عظیم بود بر سیط خاک ، گیسوی شام باز و  
 گریبان صبح چاک ، با کلمہ نمائے قیامت صا کات ایشان کہ موجب ذکر جمیل و شنای جلیل  
 و حیات دائمی می تواند شد تا بجائے دین است متعلق علوم تفسیر و حدیث و آنچه بدان می ماند نہ ہوا  
 مؤلفہ معقولیان و افکار و نہ مقلدہ یونانیان و دیگر تالیف عزیزہ در درو شرک و عیبت مبین  
 مطول و مختصر در زبان عربی و فارسی و ریختہ و آسامی آنہا نیست الاختصاص بیان اکھد  
 و الاختصاص در لغت عرب تقویہ الیقین برد المشرکین در لغت فرس نور الوفا سن مرآۃ الصفا  
 و رفقہ راہ جنت شرح چہل حدیث نبوی و نظم فارسی بروزن مثنوی معنوی رسالہ و مثنوی بکلام نوید  
 فتویٰ فی التقریر رسالہ در بیان مابل بہ لغیر اندر در دیباچہ یا علی ترجمہ اردوی جلالتین  
 العقول المستبین فی حقوق الخلق اجمعین رسالہ در بیان آداب و عظم و مذکر رسالہ در بیان  
 بیعت و انواع و وظائف آن ہدایت المؤمنین در و تقریر راہ سنت منظوم ریختہ رسالہ در منع  
 افر و فتن چراغان بر قبور و جز آن و بعضی ازین رسائل ناتمام ماندہ و بعضی حصص بعضی تہلب  
 او دار مفقود گردیدہ و غرض کہ فضائل و مناقب جناب ایشان بنا بر شہرت تامہ و قبول عامہ  
 مستغنی از بیان است بخجی از ترجمہ شریف در کتاب اتحاف النبلا ہم ذکر کردہ ایم ان سند  
 شراب جمعہ علامہ نبیل بولانا محمد اسماعیل شید و مولوی عبدالحی مرحوم و مولوی خرم علی الجوری حاضر  
 ایشان بودند و با ہم طریقہ محبت سلوک و معنی بود و از ہنگام بخاک آسودند گویا گاہے  
 و رین جان فانی قدم نگذاشتہ اند نظم افسوس و لا کہ نگساران رختہ بدینین بدنا  
 بکھذا ان رفتند نہ چن بوی گل آمد نہ بر باد سوار بہ و خاک چو قطر باے باران فرسند  
 آدمیم بلکہ عقبہ بناسبا ایشان دو پسر و دو دختر بود احمد حسن و ابن بندہ سہمی بصدیق حسن  
 و فاطمہ و مریم و محمدی اوس الاولاد بود و ترجمہ او کہ ہمین برادرین است در اتحاف النبلا ذکر کیا



شوال سنه مسطور هنگام برگشتگی فوج انگلیسیه برپا گشت این فتنه خیلی سرفراشت و هیچ دور  
 نزدیک را بی زحمت نگذاشت و کان ماکان یفعل الله ما یشاء و هیچکس ما بدید از کانپور  
 باراده انرا با بقون برگشت و بعد فرو شدن حدت آتش این غدر دهم ذیقعد ۱۲۸۴ هجری  
 برآه کانپور و فتح پور برزاد پور آمد و از آنجا حسب الطلب سرکاره موصوفه سوم غم ۱۲۸۴ هجری محل  
 براجل پور در صین فصل برشکال بصوب بهوپال برست و سبت و چهارم صفر سال مذکور نزیل  
 بهوپال گردید و از آنجا چون بود و حکم برشتن از بنده بطرفی دیگر همانند آنکه این بار کلام تنویر  
 انصاف دشمن سعایت کرده بهر حال این ارتحال را فال خیر آمل از آنکه سست و تو عیش از جانب  
 جان آفرین رزق بخش انگاشته فی الحال بادل دروا رسید و جان زحمت طر کشیده نوزدهم  
 ربیع الاول سال مذکور برآمد و نطق مغربوی ثونک برست ۱۲۸۴ هجری چه خوش بردی دل تنگ  
 مادی و اگر دین خدا دراز کند عمر زخم کاری ما بنیاد دهم ربیع الآخر ۱۲۸۴ هجری نزیل ثونک شد  
 وزیر الدوله امیرالملک محمد وزیر خان بهادر رئیس آن الکه خواسته به نخواست لبالب معرفت خاندان  
 ملازم گرفت هشت ماه دران خارتان پرچشت در حیس عیس اقامت و حیل بگذشت  
 درین اثنا که عزم مرجعت بوطن بود و تحریکی از سیه بهوپال بطلبین بنده رسید بکلمه الحق احمد  
 بستم فیکه ۱۲۸۴ هجری از ثونک برآمده دهم فرم ۱۲۸۴ هجری وارد بهوپال شد و در اثنا بی سفر  
 سر و رخ را ملاحظه کرد و از غوغا صفر سنه صدر باز تعلق باین ریاست درست شد از آن زمان  
 تا این وقت که ۱۲۸۴ هجری است نزیل بهوپال و قرین هرگونه اقبال است و ۱۲۸۴ هجری زانیکه  
 این بنده در سنه بود بهاد حبیب قریب صبح صادق محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را بخواب  
 دید که در صحن خانه او بر فرش سریر جالس اند و زیر سر پایی صاف تجاری ست و در بروی آنجواب  
 توده انار شیرین چیده و پس پشت ساری مدور شبیه حکامات بوده و سید گفت که آنحضرت  
 انشته اند و فتم و تسلیم کردم جواب سلام یافتیم بگوشه سر بر جا گرفتیم از جابره خاسه سخنی فرمود  
 که خوب بساعت نیاید بگذرد جواب آن حرف عنی کردم و خطم من و این رتبه از کجا لیکن

مور پرورده سليمان است و دو دانه اثار از ان قورده بمن دادند و دو گزمت درين ميان مولا  
 بمن رو نمود از گوشه جاي آواز حزين بگوش خور و چي شنوم که کسي ابيات بر وزن شتوي  
 مي خواند اين مصرع بيا و مانند مصرع فتنه کم اندر دريني شود و درين وقت صورت  
 مريه طيبه هم بنظر آمد که چپايش تنگ و ديوار بايش خام از گل خوشت ديوم و انار کنگه بر  
 لبه مشاهده نمودم و کوشک و برزن خاموش افتاده در بهين حالت آوازي ديگر از طرف  
 ديگر برخاست چنانکه کسي غزل مي خوانده باشد از ان هم يك مصرع بيا و مانند مصرع انبشتيم  
 ضعف بدليت و بعد بيداري ازين خواب بگريستولي شد و در دل برودت با فتم و بر  
 نبيان مصارع سموه حسرت خوردم و سحر کشته و صلح بخواب مي ديوم بنزبي مراتب  
 خوابي که پز بيداري است و تاويل خواب چنين بخاطر پيد که دو دانه انار عبارت از حصول  
 حج که در يارت مدينه باشد و مصراع اول تلويح بر اقامت مدينه و مصراع ثاني تصحيح کلمه مني است  
 که در تاء يه فيض ليح عذر تهيتي و عدم تهيد زاده و راحله با اين همه شوق دروني حاصل شده است  
 اين معني بخيال آمد و بر زبان قال اين بيت حسب حال بگذشت و از گدايان توام  
 شاه بفرما دي که چه چرم خان حرم در حرمت جاگيرم و انچه مد تعالي که بعد رني در حله جبر  
 تبديل اين مقام بکام مدينه بعبادت و نيح و زيارت نبويست و گرويد و امده در بويال قبل  
 نکلت در خواب ديوم که در مسجد نماز مغرب گزارده بگريستان که لمحي است براي فاخته بر  
 اموات رفته ام ناگاه تاریکي شب نمايان شد بر قبری رسيدم قبر بزرگي و بزرگي جوان عم  
 برخاسته نشست در خاطر گزشت که ايشان والد ماجد من اندر فرمودند اي برادر کاره  
 کنی که در آخرت بکرايد از اين حرف ترسيدم و فتم که آن کلام کاست که ناگهان بيا شد  
 چون در حال خود بجاگريدم دريا فتم که بعض مردم جوان حزان غير متع پيش من مي آيند شايد  
 اين صحبت بگناهي کشد ترک و بتي کردم و عقد نکاح بستم چنين درايام صفر سن بارها خواب  
 مي ديوم که مني پرم و در جهازي نشسته ام تبديل چنين رفت که سفر با پيش آيد بخواه آن سفر حج بود

دهم دریای شور و عمارت مکه در منام مشاهده کردم چون بحرین شریفین صیدیم هر دو  
 بلد حرم را بر همان صفت مرئی خود بلا تفاوت یافتیم دیگر در خواب اکثر اوقات چنان شاهد  
 می افتاد که راه می روم و در هم و دنیا رصده صره افتاده است آنرا چیده بحسب نوعی قسم  
 انجام این منام آن شد که ترخیط بقدری قدریر بوجه حلال حاصل شد و از مسکنت بدولت  
 رسیدیم و از فقر بفتا آردیم و بسیار سنات است که چون فلان صبح در میاری تاویل آن ملاحظه  
 افتاد با بکله والد ماجد مرحوم را با این ننگ پرسیان جمله اولاد خود محبت خاص بود و ادعیه بسیار  
 برای این خاکسار میکردند و علم و دولت مرا با صحت دین و حسن اسلام از ته دل بجنباب کبریا ارجا  
 می فرمودند مگر همه آرزوی شان با جابت رسید که حق تعالی این همه چیز را از علم کتاب سنوت  
 بهره وانی و از دولت و حکومت حصه کافی بخشید و جز آنکه فیض کاشانه خود که جزوی پناه  
 و مانع دیگر نیست بر در دیگری نبرد و از خوشامد و اظهار حاجت پیش انبای زمان حاجات  
 داشت و بقای نفس و آزادگی مزاج برگزیده و صبر و قناعت از تحمل و عفو و رضا بقضا شنیده ام  
 گردانید و تحمل با احسان واحدی جز خود نگردانید **س** بی نیازی میی دار و در کربان تقاضا  
 ما بجز از دست رو خود چیزی بخشیده ایم به و بکله حاصر آن تخصیص تدوین احکام ملت سنیه  
 و خدمت قرآن کریم و مخصوص آئینه مزیت نمایان و عورت فراوان ارزانی داشت و از جنت  
 و بقیع حق صلی زمان و طامات و شطیحات مشائخ دوران و تعصب زمره فقهای مقلدین  
 و ظاهریست بجهت جمله محدثین بر کنار گردانید و روش و اتبع کتاب عزیز و سنت مطهره و تتبع  
 اقوال سلف است و ایام ملت و فحوض در آیات و احادیث و تصحیح اعتقاد و موافق صراط قرآن  
 و حدیث ساخت پس بس گوئید که ناخوش دارد و پاشادان شود کار و بار دنیا و آخرت با خدا  
 نه با مردم و مگر واصل اصول اجتناب از انواع اشراک و بدع و تحلی تبوید و صواح اعمال است  
 لا غیر تا لا توفیق این معنی رفیق سازند گوئی که نامه نگار درین باره کاغذ خود را استوده و  
 در دیوان مجسمم از در اگر ریسته حاکم آهوی ذاک بلکه هر چه گفته و نوشته تقدیرت نبعت خان

بهترین حقوق را از حق است و اما بنعمه دلباخته شد و در نه من کجا و این تبه کجا و نعم آفیل  
 شغل کسب خلش خود را باشد اما به گناه من عجزی خراشد اما به ناسیج نیم در دوم هستی  
 هر خطه تصویرتی تراشد ملا به نیتای باری تعالی پیش از آنست که از مجموع من ممکن حادث  
 سر انجام بپایان تعدی و انعمه الله لا تخصها اولی نعمت او آنست که نسل سید المرسلین  
 گویند دوم آنکه اصلاح انکه بدی و ارحام اعمات با صدق و صفایرون آورده و سوم آنکه  
 دو بر قرن عربت ظاهری از علم و دولت بخشید تا آنکه دختران سلاطین و درین خاندان بکرات  
 و طرات از محمد امام زین العابدین تا این زمان بنکاح آمدند چنانکه از سابق ظاهرست چهارم  
 آنکه علم دین و مذاهب اهل سنت و جماعت بخشیدیم آنکه در علوم و رزق بر بسیاری از خلق تفصیل  
 داد و ششم آنکه اولاد صالح و روزی گردانید الی غیر ذلک مما لایحاط به و لا یحصی شغل  
 هر چاکه از بیداری و بستی سخن بروید از آسان بلند تر از خاک کشته ایم به نعم ماه جادی الاولی سنه  
 دوازده صد و سیصد و هفت و هشت هجری برادر مرحوم در بر و ده ملک کبریات و رستخیز بچار محبت  
 آگهی انتقال فرمود **س** زبان دان محبت بود دام دیگر نمیدانم به همین دانم که  
 گوش از دوست پینامی شنید اینجا به حوزین از پای ره پیاپی گشتگی دیدم به سرتوبه  
 بر بالین آسایش رسید اینجا به غرض که بعد نزول این بلده در **س** هجری بستی نیم شعبان بعد  
 انتقال برادر ککان مرحوم عقد نکاح باز کیه یکم دختر کابان را امام محمد جمال الدین خان بهاء و جواد  
 نائب ریاست که نسب ایشان به ابو بکر صدیق رضی الله عنه می رسد اتفاق افتاد و مهر  
 فاطمی مقدس درین طبله تزین حجج الهی و موالی و وادان به مالی این شهر حاضر بود و در سنت  
 صحیحی امی مکرده هم میان نه آمد تا بر مردم برعت چه رسد و خود و الا جلال من متولی نکاح شدند  
 اکنون از طبل آن عقیقه حاجه حرم محترم و زارنده در نه منوره و دو پیر و یک دختر موجود و اند نور احسن  
 طیب و علی حسن ظاهر و صفیه و خواهر او که حفصه باشد در ایام رضا عمت در گذشت داغ مرگ او  
 بر دل دیگر گشت **س** طفل من از جهان بر روی بستی ریل به زود دم دیده جاره خود



نیل به بر خاک افتاد و طفل شکم آری به حق است که آبخنس مع آبخنس میل به ولادت طیب روز  
 چهارشنبه است و یکم شب هجری وقت صبح صادق ولادت ظاهر چهارم بیج الاخر روز  
 در شب و وقت نیم شب هجری ولادت صفیه است و بیستم بیج الاول شب هجری وقت  
 نصف لیل ولادت حضرت مریحون خواهر اوست و چهارم و یکم شب هجری روز جمعه بعد نماز جمعه  
 شد و است شبست روز زنده مانده و یکم شب هجری روز چهارشنبه وقت عصر رحمت حق است  
 و هفتم نور اکمن است و پنجم شوال شب هجری و هفتم علی سن ششم ذیقعد سده صدر روز جمعه  
 بعد عصر اتفاق افتاد و میان قولد صفیه و علی حسن حللی ماقط شد و بسم الله الرحمن الرحیم و هم ذی کعبه  
 شب هجری روز جمعه وقت اشراق بر موقی محل نواب سکندر بیگ صاحب سره سپهسالار حضور  
 اعیان و اربکان ریاست و بسم الله علی حسن بر محل نواب شاه جهان بیگ صاحبه و الیه ریاست  
 بحضور اکابر علمای بلاد و شب هجری صورت است مولوی علی عباس ادهب چریا کوئی و تاریخ  
 ولادت صفیه این آیات گفته اند **اعطی الاله صدیقی الصافی الخلد به بنتا**  
**مکرمه فاقت علی الولد به ان مت تا یثیها ت البنت صافیة به فهاک ما**  
**شئت من حرف ومن عدد به واضوبه فی تسعة قد فارت عشرا به و اثنتین مع**  
**عشر فی ما بلغت زدی به و اطرح الی ما استطعت ضعف اربعة به و خذ من الباق**  
**شطر منه و اعتدل به واضوبه مال مال الکعب فی عشر به تطفر بها رمت من**  
**ناریها اتجد به و تاریخ تطهیر طاهر خفیه علی حسن است ترجمه این بنده شمرنده که تعلق به ترسیله**  
**علم فضل دارد در خطبه کرامت اسمح است و تحائف انبیا و زبان باقی او مؤلفات به ترتیب**  
**رویه به بیان کرد است من نه حای تفصیل است این قدر که گفته شد برای آن بود که فرزندان**  
**سعادت گزین فضیلت آگین همان باشند در به نذیه برده و روشن آباد ماثاته کنند الولد**  
**الحرفیندی بابا آله انور و امور ناجا و تقیبه احدی ننایند و بدانند که دولت دنیا نطفه ازل**  
**و ضیف ازل است اعتماد در انشاید و در بنای خنک آنکه در هر حال حامد خلوصا کبریا مانده تا هر چه**

مقدرست بدست این حمد و شکر دست آید اعلیٰ الاءاد و شکر اقلیل الثمن  
 عباد فی الشکر و من ماخیرهم این کریمه را بیاورایشان می دهیم تا بشکر منعم حقیقی مستوجب  
 مزید نعم شوند و نسبت طینتی و دینی خود را بسید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم که باعث هزاران  
 برکات و مانع از صد با منکرات است در هیچ حال از عسر و یسر و فرح و ترح فراوانش  
 نماند که عربیت اصل و سیادت نژاد فخر است و محافظت این نسب و سبب مقدم بر همه  
 اسویر و یا صحت ایمان و حسن عقیده بر وفق کتاب و سنت فرو افتاد است تنالی خیلی نافع آید  
 در نه همه خواب و خیال باشد پس بس بلکه سبب رضا عفت عذاب و عقاب گرد و بی عمل  
 مزد بودن جفا و بی پایان چشم و فاداشتن عین خطا و نعم اقل نظم بازی خور روزگار  
 بودم همه عمر از بخت امیدوار بودم همه عمر بی مایه بگذر سود بودم همه جا بی بده در انتظار  
 بودم همه عمر و مادر مرغان که خدایش بخت الفردوس جاوده در بویال چار بودم محرم  
 یوم انجیس شده آنجانی شد نظم رزیت با هر کنت احیی بوجها و استغفر  
 البلوی راستگشفت الغم و هی الا مر یا ذالذس جمعیت فقد هان و من یبک لها  
 له تدمر قط فلا یذمر و در دهان سال فاطمه و مریم هر دو خواهر اولی کی کلان ترا همه و دیگر  
 خردتر از من بود اولی بخت و هفتم برج الاول و ثانیه یکم شوال وفات یافتند و مرا تنها درین  
 تیره خاکدان فانی گذاشتند غرض الله تعالی لنا و لجمعهم و لجن الکون یکم و یک خواهر که از  
 من خردتر است پس بس شعر افسوس کنی رفیق ماند و نه ندیم و یک یک رفتند زین گلستان  
 چو نسیم بکون چه کنم اگر نه نالم بیدل و مقار بود ولی که گرد و دیم و آدم بر کلمه جویم  
 ز سفر عربتیت الهی تقاضای آن کرد که بر حال پیشین نمانم و بختی سیر عالم آب گل کنم و از  
 دول و اموال حساب ستانم و با جیال و اقیال مغبان روم پس ظهور این تقدیر باین تیر شد  
 که بی تحریک احدی در دل رسیده عالیه بویال نواب شایه جان بگیم صبر که کند رانرا آفت انزیا  
 یعنی رئیس دلاور غظم طبقه اعلای ستاره هند و اعیه عقد نکاح و در خاطر سعادت منظر

جریای آن شد که با کس این معامله رو کند در خور و ریاست باشد صورت و سیره که ناگهان  
 این خال ستواری که میر و پیر ریاست بود میاد ایشان آمد و با اتفاق رهبری اعیان و  
 واکا برد و دست نصیم این عزم کردید اول از امیرالافتالی بی نیابت دوم ریاست صوکر  
 بعده به پذیرائی گوزنت انگلیشه در مشهد اعجری عقد صحیح شرعی موافق سنت بدون وقوع روم  
 برعت که معمول زمانه باشد بوجود آمد و خلعت گران بهابا افراس و اقبال و ماسه و مراتب  
 و شک سلاهی و دیگر مراتب ماثوره ریاست حاصل شد و اطلاع هتقدار و پنجاه و پیه سال خطاب  
 نواب والاجاه امیرالملك بهادر مقرر گردید و کابین بست و پنجاه و پیه دواوه شد و نظم  
 و روش دیدم که ملائک در بخانه زدند و گل آدم بر سر شتند و به پچانه زدند و آسمان بارانست  
 نتوانست کشید و قرعه فال بنام من دیوانه زدند و چون این عقد سعید و وقوع آمد زمره  
 انزال علم و اجاب تنبیه های نظم و شعر گردانیدند از انجمله قصیده به ربیع مولوی فیض الحسن فیض  
 سنا زبوری سلمه الله تعالی است که دلطف ربانی و حسن معانی بر شعری عربی چید و درون  
 بازار او بای زمان می شکند و می نهد و قضیه

ما ذا اؤمل بعد عیش ناعم	ذهبت به و مضی کیف صارم
بکها بسمع ما تقول به العدى	فتی و تبجر کل صب هائم
منت فنت جلالها و لو انها	منت علی مثل بصل دائم
قتل تشفینی و نشبه بالقی	لکت فتی من فیه من هاشم
من سر قوم شیبهم و شباههم	نغر و ذ و کر مبنات مکارم
و انی صد یقصر بوجه مسفر	و مضی عد و هم با نف راغم
ورث الکابر کا برا عن کا بر	کرر الکرام فی آله من کارم
و لها معارج لا معارج فی قها	و لها حی کسری و شیمه حاتم
یعنی لها شم الا نف و غرهم	ان یوقبوا فیها مراقب خادم

شمس اذا طلعت بوجه مشرق  
 شمس وما شمس فضل من مصر  
 لله عیناً من رآها حجرة  
 من مثلها رغمت النوف عواذلی  
 فهي التي فاقت اما جدقهما  
 لله درهما وبارک فیهما  
 بلغ العلی من کان اهلاً للعلی  
 اشکوا الی الله الزمان وجدله  
 ما زال یحوی بی کما یحوی الی صبا  
 حتی رمائی حیث اصبح اهله  
 یرونی بفضاظة وشراسة  
 والله اعلم ما ترکت خلاطهم  
 ولغظهم وجفاً لهم وشفاقهم  
 کیف الخلاط وهمهم وانا انا  
 یا یهف صدری کظاکظا مهلکا  
 لا اعدش ولا اعلش ومن یعلش  
 لا هو رصغرفا رخ کحروفه  
 لا یبلیت به فصل من دافع  
 هرگاه این ابیات بلاغت سمات بلاغیه درامد بر مولوی صاحب موصوف در باره ملازمت  
 ریاست با هواری مناسب نوشته شد لیکن قبم رنج باین دیار نفرمودند و با وجود احوال  
 لاهور هنوز نزیل آنجا بوده اند ملا صدق تعالی که بقرب این عقد سعید بی مکاره

برق اذا برزت بشعراً سم  
 برق وما برق فهل من شأثم  
 من قاطن او ظاعن او قادم  
 من مثله عیت عیون الی غمی  
 وهو الذی باکمی عما نداه شمر  
 بالآلات عفر الظباء بحاسم  
 وبفیت فیما کنت اسوءها ثم  
 فی کسر اجنحتی ومنتق قادی  
 بحشیشه والظلم شیمه ظالم  
 من بین مغتاب واخلوا ثم  
 ولبس ما زعموا واما للزاعم  
 الا لامر لم یکن بملا ثم  
 ونفا قهم وکل شرقا ثم  
 شتان بین بها ثم وانا سم  
 حتی تبین انی کالنا سم  
 عیشی یعلش عبش الکلیب الی جم  
 شر البلاد و فیه شر بها ثم  
 شرمیت به فصل من عاصم

و بنا کیر درین میده بدر رفت و بسے سامان تقوی و طهارت و در دیار و شهر بار میا گشت  
 چنانکه ناظرین غیر مناظرین این معنی را نیکتری شناسند و مردم بلاد و دور دست بذریع اخبار  
 اخباری دریا بند و تابه ایشان وصلت شده تدریس مصلح عباد و انس و فساد و بربست او  
 سپرده اند هر چند وی رضایان بابر انید و از شدل دوری خود ازین ابتلای ضروری میجوید ختم الله  
 له بالحسنی و اذا فقه صلاح و رضوانه الا سنی ایشان در زمره شوالج متصف باوصاف کشنده اند از آنکه  
 آنکه در وقت فاسی و عربی مهارت متوسط دارند عبارت متعزلی کریم را بی تکلف ترجمه می کنند  
 دیگر آنکه سالها سال پیش ازین کار و بار ریاست و اصدا را احکام بذات خود بدولت  
 کرده اند چنانکه احوال بهمی کنند دیگر آنکه در اصل طبیعت مقلد و اندر فضل حسانات و ترک منکرات  
 دیگر آنکه در صنایع زنان مثل دوختن لباس و بختن طعام و آنچه باینها مانده بیضا دارند دیگر آنکه  
 مراعات حجاب شرعی مها مکن نصب العین می مانند و بالاتر از همه آنست که خوش عقیده رافع  
 امور شرکیه و بدعییه و مروج توحید و احکام سنیه هستند و این چیزی است که زنان غریبا سے  
 اهل اسلام و از واج علمای اعلام سهران کوتاهی می کنند تا با میرات و ریاسات چه رسد  
 و آنکه مد تعالی دیگر آنکه قدر شناسان اهل کار و ارکان و ایمان ریاست اند با هر یک عالمه  
 بقدر معرفت و حیثیت اومی کنند دیگر آنکه در صلا ارحام و مراعات اقارب پیش قدم جهان  
 عنوان بلکه جلوه روان اند و اقدم طبیعیات ایشان استغنائی ذاتی از حکومت و دولست  
 قدر این همه ریاست کبری و دولت عظمی در چشم ایشان برابر خذف هم نمی نماید ما عند که  
 یقند و ما عند الله باقی آمری دنیا اگر جوهر باغد و اخذت خذف آن  
 خذف باقی بهتر ازین جوهر فانی است و لکن این صفیست بس عزیز الوجود که در نوع بنی آدم  
 حکم عتقا و کیمیا و کبریت احمد دارد و اری بزرگی بقل است نه بسال و تو نگری بدل است نه بال  
 و با جله خصال حمیده و شامل پسندیده ایشان بیش از حساست و حقائق حسن نظم و نسق عمد  
 سخاوت و صداقت ایشان که عروس دهر است در تاج الاقبال تاریخ بهو پال بلوه فرما ششم بن یکم



من به ولعهم ما قبل شعر ولو لا الشعر بالعلماء يزدري به لكنت اليوم واشعر من لبيد  
 وليكن من ذلك انك تحركه اذا جاب در بعض اوقات می شود بی اختیار یکجملهت بهی و فطرت  
 حسابست که از ازل در دهن آمده ام و با غرام و له تمام دارم حرفی موزون از زبان غامیه بچکد و ناله  
 دلکشی از تن دل سیربالائی آمد و درین نزدیکی هکی هست در سر آست که خدمت آیتی یا حدیثی او کتاب  
 عزیز و سنت مطهره از دست سرانجام گیرد و این خدمت سبب مغفرت و عفو الهی گردد چه هیچ سعاد  
 بالاتر از این نیست که بنده بکار خدا و بند باشد و از همه برکنار شعر دل آرامی که داری دل در  
 بند و در خشم از همه عالم فرود بندید نصیحت این عاجز با ولا و اجاب نیز همین است که همان  
 صرف وقت خود در کتاب علوم دنییه و شغل ملکات شرعییه و انما که در دریافت مرصعه  
 شاعر از نارضی او در احکام دین و دولت و احوال معاش و معاد و نمایند و از هر بابی است  
 عقیده و عمل و قول و فعل بر اهل بعیده بگریزند زیرا که دنیای فانی روزی چند است و آخر کار  
 با خداوند خشک آنکس که معاد را بر معاش برگزید و آخری را بر اولی اختیار کرد و الله را القائل  
 نزلناهمنا ثم ارفعنا + کن الدنیا نزل و ارفع + یظن المرء فی الدنیا خلوقا  
 خلوقا المرء فی الدنیا یحالی به دولت دنیا و خشم و خدم او اعتبار را نشاید و نعیم آخرت و  
 بقای او بزوال دنیا پدید سعادتمند کسی است که آنرا برین ترجیح دهد و این را بران نگزیند و بهوشیار  
 دنیوی که آنرا عقل معاش گویند چه مصروف شدن نشسته از جهل است و عرصه توقف در دنیا امر  
 بے اعتبار است و درستی ظاهری که آنرا غرور دولت و جوانی می خوانند پرستش گشتن شوی  
 ارباب طبع جوانی است و نفوس عالیه انسانی را از ان عاصت و کم روزی این جهان که آنرا  
 افلاس می نامند محل التفات نیست که اینجا چه قدر ماندن است و زبردستی این عالم که آنرا  
 قوت و زور می گویند جای بساهاست نیست که مال کارزدن است بهر حال هستی بی ثبات  
 این همه ممکنات که موجودات اعتباریه و کائنات فرضیه اند وجود اضافی است و بهی ثبات  
 برمی که دران مردم ناموافق جمیع باشند چون رزم است و رزمی که دران دوستان صادق

فراهم آیند گویا بزم است و کلماتی که بحسب دیگه گویی بیان آید نعمات است و نعمتی که بوی شکر  
 و دودی دهد آفات است و حیاتی که دل را بسیراند بر تازمات است و مهماتی که بایان بسوی  
 جنت راند بهتر از حیات درین محل حوادث این محال است که مدام جز ملائمت بظهور نیاید  
 زیرا کل متناسبات رو نماید که این معامله سنت الهی است که ذات او جامع جمیع اسما و صفات است  
 و نه در خود و حال انسانی است که حقیقت او منظر تجلیات و محل کون و فساد است نظم بسیار  
 بدست حق عنان خود را بداند از دوش بند بارگران خود را بداند ای خیر از حقیقت صورت خویش  
 باید فهمید چیستان خود را بداند کجا مرد با هوشت که خود او را که حقیقت الامر نماید و دیگران را هم بگوید  
 که او آدم صاحب گوشه که سخن راست استماع نماید و خود هم جاده فهم یابد بر زاده سازی که کار و  
 مردمان و انبای زمان بر آنست بر حقیقت همان گران می کند و هنر پر دازی که نشود و نای یاران  
 از آنست از صفای دلان نمی آید حیف هر از حیف که دینداری و دنیا داری هر دو متعلق بملکات  
 و شمس است پس حق بین و حق گوشت که با غرض که احوال و لمای باریک بینان همیشه خراب است و  
 نکست چرین این کا و طبعان مدام شاد و اب محققان و رانکشان حقیقت ناچار اند که بی قصد  
 بر ایشان حقائق الامور آشکار می شود چنانچه بینایان در دیدن هر چه پیش آید میجو می یابند  
 و خواهی خواسته می بینند و مقلدان در احتجاب صورت بی اختیار اند که بی تکلف پرده کوری  
 بر روی اینها محلی فتد چنانچه بینایان در ندیدن آنچه پیش آید معذوری شوند و جا و بیجا بقیاس  
 می نشینند هل یستقی الاکعفی والبصیر اختیار می که ما داریم ننگ بی اختیار می است  
 کار و باری که بار داده خود بعمل می آوریم چنانچه است نشأ هر کسین با هم دیگر شود بخودی خویش است  
 که جز دومی پیش نیست و سبدر سبکی و تمکین و مزاج بشرطی توهم اندیش است که غیر از تصور نفهمند  
 یا الله العجب از دلی لاطال که من دارم نه او عاقل معاش و معاد است و نه فعلی که مفید ظاهر  
 باطن گردد و عمل می آید خدا هم اینجا چنانچه محض بصفت ربوبیت خویش با این بسیجی زری پرورش  
 می کند غالب که آنجا هم صرف بر محبت طاعت خود باشد و از گناه بی نهایت من عفو کند نظم



یارب جانانی که جمله هست زاید به یارب جدی که کار طاعت آید به یارب علمی که با تو نزدیک  
 کند به یارب علمی که جز تو امان نماید به چون زاهد ریاضیه هم طاعت و عبادت برای نمود  
 خلق می نماید عند الصبح آن بالعکس نظر می آید پس نمازش نماز معکوس باشد و حاصل دعا  
 و دست افشوس **س** اگر حسن معاودهای و حسن معاش به بر مرضی حق بجان و دل راضی  
 باش به سودی نکته تصنع در اختیار به میبایست به پیش خود راسته را به بر چند ما از روزگاری  
 پیدا شده ایم از همان روز پنجم اجل به دیدم به ما میرسد لیکن احوال که بابت و رسم پیری است  
 و عمر فانی و حیات مستعار قدم در مرحله عشره خاس نهاده خود موت بهرم رو چار می شود  
 امیدواری از حضرت باری آنست که دوام مشاهد خود عنایت فرماید تا حاصل زندگی است  
 آید و بعد مردن نجات و مغفرت و غفور و نماید و این نفس شکسته . یا الله یا الله و جهان خمیده  
 و دل اندوه آسیده و در کونین بیاساید و نه حیوان مشتغور به بمانیت . فی ضلالتهم از انسان غافل است  
 که او را حساب و کتابی و سوال و جوابی در پیش نیست و این را چه انجا وجه انجا محجب خطا و صواب  
 و عتاب و خطابی رو بکار است که برات از عمر و آن چه بفضلی حق سبحانه و تعالی ممکن نیست  
 کلام سالی هم یک مرتبه صاحب کمالی است که درین هنگام بالضرورت قوای حیوانیه تا توان  
 می گردند و بر قدر استعداد و لطافت انسانیه توانای شوند و ازینجهان است که تنیم و توفیق پیران بر  
 جوانان لازم افتد و عقد های که بر پیران حل گشته هنوز بر جوانان در حجاب اند چه فمیل بر  
 نیتری بتغیله و قیاس چپری دیگرست در چشم دیدن دیگر و چنانکه از فمیل ن تا دیدن تفاوتی است  
 همچنان از دیدن تا رسیدن فرقی باشد حق تعالی خاتم ما با نخبه گردانده با ایمان و صدق ايقان  
 طالب گوهر ساند این فرزندان که از طرفت تانق کل در مادی سل به عنایت و ترحم و ندر  
 آید و ارم که دست سعادت و جنت و عیبت و عینت و ان ایشان فرو گیرد و حافظ خفیه ایشان  
 در دین و دنیا حیات . جادات من مهمل فرنگدار و توانست من در باره اینها بصیرت رسیدنی  
 هست و الهی بر خلق خدا و کل بر جفا و رضا بقضا بجل اجابت رب و العصر ان لا اله الا الله

اَنْفِيْ مُخْشِيٍّ اِلَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَقُوْا اَصْلَ الْاَحْقِيْ وَتَقُوْا اَصْلَ  
 بِالْحَبْرِيَّ ۝ وَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَرْحَمُ مِنْ فِى الْاَرْضِ  
 يَدُكُمْ مِنْ فِى السَّمَاءِ وَاِنْ حَدِيثُ سُلَيْمِ الْبُلَيْتِ بَارِيْدَةٌ اَسْتَ فَرَزْدَانِ كَامِلًا دُرِيًّا  
 كُوْرُوْنِيَا سَاسِشْ اِيْشَانِ لَقَدْ رَاجَحَتْ بَلَكُ زَاكِرًا بِرَانِ بِحُضْرِ قُضَلِ وَكُرْمُ نَعْمُ حَقِيْقَةً كَيْ جَدِ نَعْمَتْ اَوْ  
 كَفَرَانِ كَحْتِ سَتِ بَرُوْدَهْ اَسْتَ وَاِنْ اَبَابِ عِلْمِ وَبِقِيْنِ دُمُوَادِ هِدَايَتِ وَتَسْكُ بَكَا بِنَسْتِ  
 رَسُوْلِ اَمِيْنِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كِتَابُ نَجَاةٍ بَسِ نَفْسِ كَيْ مَثَلِ اَنْ اَبْصُرَتْ عُمُوْرُ كَثِيْرَةً كَثِيْرَةً اَوْ  
 دُرْخَانِ مَوْجُوْدِ سِتْ حَيْفَ بَاشَدُ كَيْ جَزْ عِلْمُ نَافِعِ وَعِلْ صِلَ كَيْ بِاَخْلُوْصِ نِيَّتِ وَجَاجَنَتِ اَرْمَاعِصِيْ وَ  
 بَدْعَتِ خِيَالِيْ بِخَاطِرِ نَجَاةٍ كَيْ رُوْدِ تَقْلِبِ اِدْوَارِ لَيْلِ وَنَهَارِ اِيْ هَجْمَتِ اَشْرَارُ وَفِئَاقِ وَفِئَاقِ رَشَا اَزْجَا  
 بِيْرُوْدِ عَرَبِيَّتِ اَصْلِ وَفِرْعَ وَتَا زِيْتِ لَعْنَتِ وَنَسَبِ فُجْرَ اَسْتَ كَمَا اَبِيْدِ عَرَبِ وَنَعْمُ نَزْدِيْ كَيْ مَازِ  
 پَسِ شِيْمُ دُرْخَانِ اَنْ هَمَّا اَكُنْ كَشَشِ وَكُوشَشِ نَهَايِدِ اَمْرُوْزَا كَيْ عَرَشِ شَا مَحَلِ اِيْنِ خُطَابِ وَكُتَابِ  
 نِيْسْتِ اَمَّا فَرُوْدَا كَمْ بَرَقِ شُوْبِرِ وَبِاَنْقُلِ وَبُوشِ مَوَاقِفِ كَرُوْدِيَا اِيْنِ حُرُوْفِ بِيْسِيْرُوْ اَلَا كَرَارِيْدِ شُوْبِدِ  
 حَيَاتِ مَسْتَقَرَّا كَرُوْزِيْ جَنْدِ بِيْشِ نِيْسْتِ بَاسِ وَعَافِيَّتِ وَسَلَامَتِ اَزْ اَفَاتِ نِيْرُ كُنِيْدِ وَبُوْلَتِ  
 مَعْدُوْلُوْنِ بَرَاقُوْنِ اِنْ شُوْبِدِ مَعَاوِدِ اِيْ كَدُوْ اِيْ اَنَا اَكْرَجِيْلِ حَاصِلِ شِدُوْرُ وَجَمِيْعِ مَهْلَكَاتِ رِيْجُوْعِ مَبْدَاةِ  
 رُتَبَاتِ كَرُوْدِ اَللّٰهُمَّ اَرْزُوْىْ دَلِ بِيْرُ اَسْتَ كَا اِيْشَا اَزْ هَلَاجِ عِيْدِ اَزْ عِلْمِ كِتَابِ بِيْرُ بِنَسْتِ مَطْلُوْهْ وَعَالِ  
 خِيْرِ وَصَلَحِ وَفَلَاحِ وَهِدَايَتِ وَنَجَاحِ بَرَسَانِيْ وَازْكَارِ دُنْيَا وَآلِ اَوْبَرُ كَرَانِ فَارُ وَسَعْدِيْ وَدَايِنِ وَكَلِمَا  
 كُوْنِيْنِ سَا زِيْ وَجَا كَدُوْمِ بَارِ اَبُوْ اَلِيْنِ بِيْجِيْ سِرُوْ مَوَاقِفِ رُوْيِ مَاسُوْنِ دَا شَتِ مَقْضُوْطِ الطَّائِفَةِ بِيْ نَهَايَتِ  
 وَحِمِيَّتِ بِيْغَايَتِ خُوْرُ سَاخَنِ وَبِيْجَانِ مَارُوْ اَخَافِ بَلَكُ اَبَا بِيْ خَمِيْصَا اَسَا تَرُوْ شَايِيْ نِيْنِ وَبِيْجِ مَوْرِنَاتِ  
 مَوْمِيْنِ رَا زَا قَا رِبِ وَاجَانِبِ دُرُوْ اَقْفِ اَخْرَتِ اَنْزِ مَوَاقِفِ عَقَبِيْ وَصَاوِبِ وَبَرُوْجِ مَقْضُوْطِ دَا شَتِ بَقَا مَعْدِ  
 عَفْرَانِ مَسَاوِدِ عَمُوْ وَضُوْا نِ بَرَسَانِيْ اَللّٰهُمَّ اَحْسِنْ عَاقِبَتِيْ اِيْنِ اَلَا هُوْ سَكَلِيْ لَوْ اَبُوْ اَمِيْنِ خِيْرُ الْمُنْدِيْ  
 وَعَذَابِ الْاٰخِرَةِ مَسْطَرَّ اَلْحَيِّ كَرْمِنْ كُرْبَةٍ قَدْ كَشَعْتَهَا اَبُوْ بِنُوْرِمِنْ اَلْطُّفِ الْخَفِيِّ فَتَجَلَّتْ  
 اَلْحَيِّ كَرْمِنْ اَلْحَشَرَانِ دَجَتْ اَبُوْ بِنُوْرِمِنْ اَلْعَفْرَانِ وَالْوَحْدَةِ اَللّٰهُمَّ



میر عبدالحی خان نہایت در تقریب شرف و تعلق محل عزیزه و شوی اورا خلعت و اوصافہ انقطاع معتمد  
خواہند بخشید اور اسے ولد ست اشرف جهان بیگم ولدش ۲۴ محرم شب چارشنبہ ۱۰۹۹ بودہ دیگر سید نصیری  
ووی ہنرخت یک نیم ساعت روزیوم سہ شنبہ بیچیم ربیع الاول ۱۰۹۹ ہجری بوجود آوے  
سوم سید مصطفی ووی شنبہ جمعہ نیم شب ۱۰۹۵ ربیع الاول ۱۰۹۵ ہجری متولد شدہ نام تاریخی ابونکاح مصطفی  
ویریزمست باریک اللہ فیہم

### میر علی حسن خان سلمہ اللہ تعالیٰ

ولادت او در ۱۰۹۲ ہجری رودادہ وی نیز مخاطب بمیری و خانی ست و نمایا بخطاب  
فرزند سید صفی الدولہ حامد الملک بہادر و از طرف رئیسہ معظمہ اتیاز دیگر بہ ست آورده و جبیب  
وجوہ اعزاز خلعت و تیول و جزآن مہمان برادر کلان خود ست اہل خانہ او عشرت النساء  
خواہر خرد اپنا ناخ بزرگ او باشند در سال ہواہ واحد ہر دو عقد در یک روز بصفت مذکورہ بالا  
بوقوع آمدہ و مہر پنجزار روپیہ متعین شدہ دختری دارو موسوم بزینب جہان بیگم نام تاریخی او  
یکے صفیری دیگر خیمتہ پیکر ست تنبیہ در تقاریب این ہر سہ اعراس زر بسیار و مصافحہ بشیاء  
مبذول شدہ طوی عزیزہ رارئیسہ معظمہ متکفل بودند یک لک روپیہ دران صرفت شدہ و در  
طوی ہر دو عزیز ہم انجمنی بالیت بر روی کار آوردند روز رسیدن این اعزہ در بہویال باعروسان  
خود بگی سپاہ ریاست بامست مراتب و دیگر سامان جلوس تاجا نگاہا و استقبال کرد و حق تقاضا  
و اعمار و اوقات و احوال ایشان و اینا را ایشان برکت بخشد و ما ذلک علی اللہ بعدین

### سید ابوالحسن خان

فرزند میر نور الحسن خان ست تاریخ ولادتش زیر ترجمہ پدرش گذشتہ وی ہنوز  
ولید رضیع ست و از خواہر خرد زینت جہان بیگم خرد ترا میدوارم کہ این مولود  
مسعود چرخ کاشانہ خویش و مصباح دودمان سنت کیش خود گرد و دواز عمر و علم و  
دولت بہرہ کافے رہا بدہذا اخو ما اردنا ذکرہ فی هذا المختصر والحمد للہ اولاً و آخراً

نقشه تواریخ وقایع مختلفه مندرجه کتاب هذا						
نمبر	نام	سنة ولادت	وطن	سنة وفات	مدفن	سنة تقریب
۱	ابوالقاسم محمد رسول الله صلی علیه وآله وسلم	دو قنبه دوم	مکه معظمه	روز و پنجشنبه دوم یاد و از جم برج الاول سنة هـ	مدینه طیبه	
۲	ابوتراب علی بن ابی طالب علیه السلام	در مکه در زمان خانه کعبه روز جمعه سیزدهم ربیع بعدی سال عام الفیل	"	بست و یکم شهر رمضان شب شنبه سنة	بخفا اشرف	
۳	ام محمد فاطمه زهرا بنت رسول الله صلی علیه وآله وسلم رضی الله عنها	در مکه بسال سی و پنجم از واقعه فیل یا چهل و یکم	"	شب شنبه سوم رمضان بعد شش ماه از وفات آنحضرت صلی علیه وآله وسلم بقول اصح	مدینه طیبه	تکلیف در شهر رمضان سال دوم از هجرت بعد هجرت از بدر یا و راه جعفر یا در اوائل محرم یا در رجب و یا در ماه ذیحجه بعد واقعه بدر در شوال سنة اتفاقا

نمبر	نام	سند ولادت	وطن	سند وفات	وفات	تقریب
۴	ابو عبد الله احمد بن محمد بن علی السلام	در مدینه طیبہ روز شنبہ پنجم شعبان سنة هجری ۱۰ حل شش ماه	در مدینه طیبہ	شهادت دوم محم روز جمعه سنة هجری ۱۰	کر بلا	
۵	ابو محمد امام زین العابدین علیه السلام	در مدینه یسکینه پنجم شعبان روز پنجم شنبه هجری یا ۳۲	در مدینه منوره	روز شنبه و از نیم محم یا نیمه دوم محم ۹۵ یا سنة هجری ۹۴	بیت خ قدر قبر امام حسن علیه السلام	
۶	امام باقر علیه السلام	در مدینه طیبہ روز شنبه ۳ صفر هجری	"	در عیمه شهر ربیع الاول سنة ۱۱۳ یا در ۲۳ صفر یا ۱۱۳	بیت خ قدر قبر اهل بیت	
۷	امام جعفر صادق علیه السلام	سنة هجری یا روز شنبه قبل طلوع غروب هشتم رمضان سنة هجری	"	شوال هجری در مدینه	"	
۸	امام موسی کاظم	در مدینه طیبہ	"	۲۵ رجب	بعد از در قبا	

نمبر	نام	سنة ولادت	وطن	سنة وفات	مدفن	تقریب
	علیه السلام	روزہ شنبہ قبل طلوع فجر ۲۵ یا ۲۶ ہجری	»	۸۳ یا ۸۴ در بغداد	شونیزہ بیرون قبہ	
۹	ابو الحسن امام علی رضا علیہ السلام	در مدینہ طیبہ جموعہ ۵۳ یا ۵۴ شوال یا ۵ شتم یا ۵ شتم شوال ۵۱	»	بشتر طوس رو آخرا از صفہ ۵۲ یا ۵۳ ذی الحجہ یا سیزدہم ذی القعدہ ۵۴ ہجرے	طوس متصل قبر رشید	
۱۰	ابو جعفر امام محمد جواد علیہ السلام	روزہ شنبہ پنجم رمضان یا نصف رمضان ۹۵ ہجری	»	روزہ شنبہ پنجم ذی الحجہ ۹۵ یا ۹۶ بغداد	بغداد نزد جسد خود	
۱۱	ابو الحسن امام علی ہادی علیہ السلام	در مدینہ روز یکشنبہ ۳۱ یا روز عرفہ ۳۲ چهار یا سیزدہ دو صد	مدینہ طیبہ	دو شنبہ ۲۵ جمادی الآخرہ یا ۲۴ یا ۲۵ یا ۳۱ - جب ۲۵۲	سمرقند	
۱۲	ابو محمد امام حسن عسکری علیہ السلام	در مدینہ روز پنجم شنبہ ۳۳ یا	»	روز جمعہ یا چهار شنبہ	متصل قبر پدر	

نمبر	نام	سنہ ولادت	وطن	سنہ وفات	مقبر	تقریب
		۶۔ شریع الاول یا ربیع الآخر ۲۳۵۵ یا ۲۳۵۶	•	۸۔ ربیع الاول یا جمادی الاول ۲۳۵۶		
۱۳	محمد مدنی علیہ السلام	۲۵۵	مریہ طیبہ	غیبت اور نزد شیعہ بسراب سرمن رای در ۲۶۲		
۱۳	جعفر زکے بن علی نقی بن محمد تقی					
۱۵	سید السادات علی اشقر بن جعفر زکے					
۱۶	سید عبداللہ بن علی اشقر					
۱۷	سید محمد بن سید عبداللہ				بغداد مقابر قریش	
۱۸	سید احمد بن سید محمد					
۱۹	سید محمد بن سید احمد					



نمبر	نام	سند ولادت	وطن	سند وفات	برقن	تقریب
۲۰	سید جعفر بن سید محمد					
۲۱	سید علی موبدین سید جعفر					
۲۲	سید جلال اعظم بن سید علی موبد				۲۷	
۲۳	سید احمد کبیر بن سید جلال اعظم گلبرخ					
۲۴	سید ابو عبد اللہ جلال الدین قطب عالم بن سید احمد	شب برات سنہ		درہم ذی الحجہ ۶۶۵ھ	۷	
۲۵	سید ناصر الدین نعمودین سید جلال الدین					
۲۶	سید حامد کبیر بن سید ناصر الدین محمود					
۲۷	سید رکن الدین ابو الفتح بن سید حامد کبیر					

نمبر	نام	سنه ولادت	وطن	سنه وفات	مدفن	تقریب
۲۸	سید جلال ثالث بن سید کریم الدین		قنوج	سید سید کریم الدین تجدید قریہ ۱۲۰۹	قنوج	
۲۹	سید راجہ شہید سید جلال ثالث				"	
۳۰	سید جلال رابع بن سید راجہ				"	
۳۱	سید تاج الدین بن سید جلال رابع				"	
۳۲	سید کبیر بن سید تاج الدین				"	
۳۳	سید علی اصغر بن سید کبیر				"	
۳۴	سید لطف علی بن سید علی اصغر عرفت سید اچھی				"	
۳۵	سید عزیز اللہ بن سید لطف علی				حیدر آباد	
۳۶	سید لطف اللہ بن سید عزیز اللہ				حیدر آباد	
۳۷	سید اولاد علی خان			۱۳۱۹ تقریباً	حیدر آباد	

نمبر	نام	سنه ولادت	وطن	سنه وفات	دفن	تقریب
	انور جنگ بباد بن سید لطف اللہ					
۳۷	سید اولاد حسن بن نواب سید اولاد علی خان انور جنگ موم	سنه ۱۲۵۳ ہجری قنوج	قنوج	روز پنجشنبہ ۱۲۵۳	قنوج	
۳۸	صدیق حسن بن سید اولاد حسن مرحوم	در ربیع ثانی جمادی الاولیٰ سنه ۱۲۸۸ ہجری	"			
	سفر بہوپال					۱۳ - ربیع الثانی ۱۲۷۷
	ملازمت بریت بہوپال					غزہ رمضان سنه ۱۲۷۷ ہجری
	تکلیف اول					۲۵ شعبان ۱۲۷۷
۳۹	سید نور حسن خان ابو انجیر بست ویکم حبس	روز چارشنبہ وقت صبح صادق سنه ۱۲۷۷				
۴۰	صفیہ بیگم	روز شنبہ وقت نیم شب ۲۷ - بیچ الاول ۱۲۷۷				
۴۱	سید علی حسن جان ابو انصر	سنه ۱۲۷۷ بیچ الثانی				

نمبر	نام	سنه ولادت	وطن	سنه وفات	مدفن	تقریب
	حقه سید نور الحسن خان					۲۵ - شوال ۱۲۸۳ هجری روز یکشنبه بعد عصر
	حقه سید علی حسن خان				روز دوشنبه وقت یکپاش ۲۲ محرم ۱۲۸۵ هجری شد صباح آن در جنوب دریا در لاسم حاتم با دریا فون شدند	هشتم ذیقعدہ ۱۲۸۳ روز جمعہ بعد عصر
	بسم المد سید نور الحسن خان					۱۳ ذیحجه ۱۲۸۵ روز جمعہ
	انتقال والدہ ماجدہ غفر لہا					
	انتقال خواہر کلان			۲۷ ربیع الاول ۱۲۸۵ ه		
	انتقال خواہر وسط			یکم شوال ۱۲۸۵ ہجری		
	رواگنی حج بیت اللہ					۲۷ شعبان ۱۲۸۵ ه
	ختم قرآن سید نور الحسن خان					۱۵ ربیع الاول ۱۲۸۵ ه
	تیسرے دیرئی خود					سوم شعبان ۱۲۸۶ ه
	بسم المد سید علی حسن خان					بر محل سدا - ۱۲۸۶ هجری

نمبر	نام	سنه ولادت	وطن	سنه وفات	مدفن	تقریب
	نیابت دوم					سنه ۱۲۸۶ هجری
	نکاح ثانی					سنه ۱۲۸۹ هجری
	عقد صفیه بیگم					۴ ربیع الثانی سنه ۱۲۹۵ روز دوشنبه بعد عصر و مولوی عبدالقیوم صاحب مرحوم خطبه خواندند
	اشرف جهان بیگم بنت صفیه بیگم	۲۴ محرم ۱۲۹۴ هجری				
	نکاح سید نور الحسن خان و سید حسنین					سنه ۱۲۹۹ هجری
	سید تقی ابن صفیه بیگم	شنبه ۱۸ ربیع الاول سنه ۱۲۹۹ هـ				
	زینب جهان بیگم بنت سید نور الحسن خان	۲۹ ربیع الاول سنه ۱۲۹۹ هجری				
	مصطفی ابن صفیه بیگم	۵ ربیع الاول سنه ۱۳۰۰ هـ				
	زینب جهان بیگم بنت سید علی حسنین	۱۶ ربیع الاول سنه ۱۳۰۰ هـ				
	سید ابوالحسن ابن سید نور الحسن خان	۲۳ شعبان سنه ۱۳۰۰ هـ				

## خاتم طبع نخبه فکر و قافله نفع و مولوی حکیم اسید عظیم حسین دیوبند سلمه الله تعالی

یگانه جهان آفرین را سپاسی که نعمت بر نعمت افزاید میگزاریم که جانها جز بیادش نتوان سود  
و جبینها جز بجهانش نتوان فرسود و برگزیده رحمته للعالمین را درودی که هم آمل و هم شاکر  
را در گیرنده آید میفرستیم که دانش جز بدینش ننگد اید و کاری جز بکیشش نمیکشاید اما بعد  
حق آگمان را مژده حقیقت آگاهی و باریک بینان را صلاهی روشن نگاهی که نامه نامی  
و صحیفه سامی موسوم بالضرع النامی من الاصل السامی که از حقیقت اصول فروغ  
پاکیزه گوهران دوده سیادت پرده کشاسته و نقابت ذات عترت آیات دوازده  
امنه فرخ تبار و اولاد اجداد ایشان را آمینه صورت نماست بارشاد افاضت بنیاد موهبت  
عالی حضرت والا همت فرزند ذات پسندیده صفات عدالت منش هدایت روشن  
وارث انبیاء جانشین اصفیاء خلافت اثاث افادت میراث نیکو سیرت روشن سیرت  
آرزوی مردان هنر فروش آبروی پاکان سعادت کوش بهایون خطاب خجسته القاب  
والاجاه امیر الملک جناب نواب سید محمد صدیق حسن خان بهادر زاده  
المجدد و القاهر که اندرین نامه موشگافانه از تحقیق انساب سخنداد رسیان می نهند و هر کس را  
از اسلاف خویشان که برومند شاخهای گلستان نقوی و گرانها گره های عمان مرقصه  
بوده اند نشان میدهند درین زمانه سعادت زای مسرت افزای حکمرانی مملکت آرای  
عالی هم معتدل پیرای کسری ششم بهمنهای طریقه سلطنت انی از روشن سواد صحیفه بنیاد  
بقیسی سلیمان همال نوشابه سکندر مثال کشور کشای رعیت پیاده دانش لوای دولت  
شوکت شعار دیانت و ثمار وصول آثار نصرت کردار نقابت پیونده سیادت توأم جناب  
نواب شاه جهان بیگم کرون آف انڈیا رئیس دلاور اعظم ملقبه اعلاهی ستاره  
ورئیسه جوپال ادهما امد العز و الاقبال بتعمیم علامه بزرگی اثر عالی نظر موشگاف

مضمومات مغز بالایی معلومات حائز ملکات: بید ابو الحسن سید ذوالفقار احمد  
 حماد اصدا و دیگر فضیلت پناه حقائق آگاه ایزد شناس معارف سامع صاحب  
 عبد الحق کابلی ایدیه اصدا الولی توکاتب شکر فی طراز ندرت پرداز محمد عبد الجیم  
 لکنوی سلمه اصدا القوی با داریت کاروان امانت نشان مولوی محمد بدیع الزمان  
 اعانه المنان رونق افزای طبع ثانی گردید و آگاه در روان حقیقت طلب را سزای  
 حصول آمال و آمانی

تاریخ ختم طبع اول رساله الفروع الناعمی من الاصل السامی از حافظ محمد  
 شیر شاگرد غالب دهلوی مازم ریت بهوپال سلمه الله علیه

گلوای دل این شور و کان کسیت	نمک ریز زخمت نمکدان کسیت
بزم خیمیکه مار ایدل بسته اند	بشوی چنین کم دلی خسته اند
نمک دار و آهنگ پر درد ما	برامی دل زخیم پر درد ما
خنی کوک فرما بی ساز ما	ز سه زخمه تار آواز ما
طراز عجب بسته ام ناله را	که از دل به لب برد بخاله را
عجب معنی در نوای هست	که آوا می من دلربائی هست
درون دل ما که گفت جوش	کز آن جوششی آدم در خروش
نوا بی یکتا نه کیستم	خوش آهنگ آوا کی کیستم
آئی نوا ساز من از کجاست	کز و لبر عالمی صد نواست
فلاطون بیک رخسار شاد است	فلاطون صد رخسار نام است
مگر انچه عالم از و پر صد است	ز نیر و س کلاک خداوند است
بعضی کشاید و راو ما	فلک رتبه نواب جبه جاو ما

نوازش زبستان خلقتش گل  
 اگر با چو من گاه دل خوش کند  
 سخنور چه شوخی و شنگی کند  
 مگر نخت بو پالیاں یا درست  
 بزرگست صاحب گین نیزم  
 جهان را کران تا کران گشام  
 ندیدم چو او نامور دیگر  
 چه گویم چه جادو عیان میکند  
 به میخانه فضل و دانشوری  
 می گفتگویش فزاید بهوش  
 اگر رخصت می کشیدن دهر  
 چراغ سخن تا بر افروختست  
 اگر میح عطر سخن گل کند  
 جهان وجد کرد از بیم وزیر او  
 نویدی به بیل بگوید ز باغ  
 معانی بکرش نماید جمال  
 عجب بخردی طرّف دانشوریت  
 نوشتست در علم دین صد کتاب  
 اگر از خرد نامهای آید  
 ولی بسکه شوقش فزایش کند  
 ز تفسیر قرآن چو فاع نشست

گل دلوتش ادبش ببلبل  
 نفس در خم و پیچ پرش زند  
 بنام سخن بجز دستگی کند  
 که سید درین مملکت سرورست  
 گرامی بدنیایدین نیزم  
 بهر گوشه و طرف بگذشته ام  
 نه اقبال مندی نه دانشور  
 بهر جا که معنی بیان میکند  
 خم آسمانش کند ساغر  
 بگردم هر حضرت میفروش  
 شرابش دماغ رسیدن بد  
 دلم را به پروا انگی سوختست  
 بشاخ سخن یا سمن بشکفد  
 ز سه نغمه های فز امیر او  
 به پروا لگان میرساند چراغ  
 بود بکه مشعل فز و خیال  
 کش از دانش بهر خط و فتریت  
 سر آسمان هر آفتاب  
 نویسد کتاب در آرد شصیر  
 بدیگر منظم اگر ایش کند  
 چه زیبا نسب نامه نقش بست



<p> چونیر وی ملکست گونگری  معانی بطلماست لفظ از صفات  نظیر درخشانش طلبست  خود را بکیست این معنی نکته نیز  نشانمذ ساقی گریبای کسیت  عجب طرقلی وقت تضمین است  هزار آفرین مرچین خامه را  درواز بزرگان اهل هنر  چو از سیدی هست کادم از تو  کسی را که چشمست بنای او  چه خوش مصرع سال تا هیچ هست </p>	<p> کدیو در آمد بگلشن گری  نسب میرساند آب حیات  که گر روز و البسته هر شبست  که هر لفظ او آمده نغمه خیز  که هر حرف میخانه بخودست  شکرفی بهین مضامین است  که ترین گونه بنوشت این نامه را  نسب بر خود را به خیر امیر  اسی کین نسب در عالم از دست  ز بهی بخت چشم تماشا است او  سیاق نسب نامه نقشنست  ۹۱ ۱۲ ۹۲ هـ </p>
---	---

ایضا تاریخ طبع اول از مولوی حافظ محمد نور احمد نور مرحوم و معذور

<p> ندانم که دل در تمنای کیت  گمر گر چه در قعر عسمان بود  بود گر چه یا قوت در خار سنگ  ز پرگندگی نشر اجزا شود  عیانست انوار ذات از صفات  مرا هم که در جلوه تاب بود  بان آفتابم مقابل بسین  چه غم اینکه دورم ز قریب حضور  درین قطره شوری ز دریایست  ولی قره العین نیسان بود  ز خورشید دار در رخ آب رنگ  کینی قطره گر جمیع دریا شود  صفت هست زائمه داران ذرات  مرا این نورم از آفتاب بود  بیابسلوه ماه کامل بسین  رسد فیض خورشید نزدیک دور </p>	<p> چونیر وی ملکست گونگری  معانی بطلماست لفظ از صفات  نظیر درخشانش طلبست  خود را بکیست این معنی نکته نیز  نشانمذ ساقی گریبای کسیت  عجب طرقلی وقت تضمین است  هزار آفرین مرچین خامه را  درواز بزرگان اهل هنر  چو از سیدی هست کادم از تو  کسی را که چشمست بنای او  چه خوش مصرع سال تا هیچ هست </p>
---	---

سخاوت ز اوصاف و آیت  
 بود علم و فضلش بعالم علم  
 گراز و قتر عقل را بدیش  
 فلاطون ز ندیش او حرف پو  
 ز نیش بود رستی آشکار  
 صدیق صحابه و صدیق نام  
 بصدق و صفا خاطر آینه اش  
 دلش در صفا صبح صادق بود  
 بعلم و عقل سید هدایت دین  
 شمال و صبا خاگرد پدش  
 از و آمده آب بر جوی عدل  
 بود جای اهل بصیرت گمش  
 جهان کرده خوش این عدل خوش  
 جهانی از و آمده شاد کام  
 همایون بود بخت بهوپالیان  
 خنجر بد کامل با وج جمال  
 بوقت حکم سحاب شگوف  
 بوصفش چو روشن باین نور شد  
 بهر سیادت سجل نامه اش  
 نسب نامه خود که تحریر کرد  
 بهمانی شده زنده بعد از ممات

شجاعت ز افواج اورا سیت  
 چه حاجت بتشریح لوح و قلم  
 اسطو کشد جز و خود در لیل  
 مگر آنکه برهم ز ندر غنوم  
 ز احکام او کار عدل استوار  
 بخلق حسن مشهور در انام  
 بعلم و هنر سینه گنجینه اش  
 رخ او ز خورشید فائق بود  
 از و استوارست بنیاد دین  
 بود انس و جن هر دو فرمان برش  
 از و فریبی دیده پهلوی عدل  
 کند از بر سر مه خاگردش  
 که پهلوی گرگ ست باین میش  
 خدا داردش بر سر نظام  
 که نواب ما آمده حکمران  
 زهی سندا آراسی جاه و جلال  
 بوقت خموشی محیطی ست زلف  
 قلم در نقش شعله طور شد  
 بر آیات نصرت علم خالیه اش  
 بسا نقش ارزنده تصویر کرد  
 مگر کلک او داده آب حیات

بدان گونه هر نقش زیا کشید بیک جود آمد همه در وجود پدر نامور از پسر آمده ✽ پس از صبح صادق زنده سر تو گوئی بصد خواهش خواسته خود آن سلک ادریکد آسته بسالش چنین رانده ام خامه بد فقر نوشتند اهل قلم ولیکن ملک نیز از عرش خواند	که گوئی بر سیکری جان دمید برای ز یک چشمه بسیار رود شجره مایه دار از ثمر آمده رود چون شگوفه بر آید ثمر یکه گوهرین سلک آراسته دران دو دمان شمع کاشان آسته که احسن نوشت او نسب مهر را نسب نامه زبده گشته رقم ۱۲۹۱ هـ بکر سی اقبال نقشی نشانند ۱۲۹۱ هـ
--	--

### تاریخ دیگر این سال از منشی احمد علی صاحب تخلص با حمد

محمد و تسبیح و سجده داد پس از درودی بجان احمد بنص قاطع شد دست و جیب ترا بد انم ترا بخوانم ✽ حدیث را نم من از تو هر دم چو کار افتد بجان فشان اگر جمانی کسے بیارد ترا چو بنیم دلم کشاید ✽ نفیس طبعی عزیز وضعی ز آل احمد ز نسل حمید	دگر نیز زد بجز خدائے اگر گویم ترا شانائے آل احمد مرا ولایے ترا سرایم بهر سرایے که از تو دارم بهر هوایے کنم نه صرفه بآن خدایے کنم بموئے ز تو بهایے نه از شمایے نه از صبا یے فرشته روئی نجسته رایے ملک حقیقت بشر نما یے
---	--

خدا پرستی خدا شناسی  
 چو شب جهان را لبا بن بخشی  
 بشهر اندر چو دل بسینه  
 امام سنت بصد کر است  
 بصد شہامت گر عدالت  
 ہمہ وفا و ہمہ مروت  
 سپید پوش و جامہ زیبی  
 بستمندان بسے توجہ  
 بفرق دولت کی کلا ہے  
 بحسن تدبیر رخنہ بندی  
 ہر انچہ گوید از انچہ آرد  
 ستم ظریفی و بذلہ سنجی  
 کعب سخن را نگاہ بندے  
 ز فیض باری نصیبہ یابی  
 ز فضل و دانش بے غماہ  
 بیاس مردی فلک نور و  
 بہر بہن ست نام نامے  
 امیر ملک و والما جاہے  
 بہ آستان مجلس رایت  
 ریاست تو زہ سعادرت  
 بدہر اندر تو دیر باشے

نہ خویش بینی نہ خود ستائے  
 چو صبح در دم جہاں کشائے  
 بزورق اندر چو ناخداے  
 جہاں اسیری و مقتدائے  
 بقصر کسری قدم کشائے  
 ہمہ صداقت ہمہ صفائے  
 جہاں فریب و دلربائے  
 بدر دست دان ہمہ دوائے  
 بدوش عفت کی دوائے  
 ز کار بستہ گرہ کشائے  
 بسی مناسب بسی بجائے  
 لطیفہ گوئی سخن سرائے  
 ز زلف معنی گرہ کشائے  
 عقیق و صدیق و پار سائے  
 ز خلق نیکو بن قباے  
 بزور بازو جہاں کشائے  
 یکی حکایت بہر سرائے  
 چو از تو نازد بود بجائے  
 فلک بتعظیم جہہ سائے  
 سیاست تو ستہ زدوائے  
 ز حق اجابت زمین عائے

<p>             اگر نگویم دعائے دولت              چنانکہ داری درین جهانی              سخن زیوسف رود که از تو              تو نیز احسن مقام دانی              درسی زبانی وره بدیسی              سخن بجائے تو دیر پایدی              خدای بنواخت این جواز را              که هر چه اندر دلش بیاید              سخن که کردست از نیاکان              یکان یکان را حسب حالش              خدای بستود این کسان را              عجب کسانند حال ایشان              بنام ایشان بجان تصدق              مرا که کار دیگر نماندست              ز نسل حیدر بجان محبت              از انچه گفتم بجائے گفتم              چو این صحیفه تمام خواندم              بسال تاریخ و فکر کردم              چه نسل باقی و اصل ثابت              اگر بگوئی بود بجائے           </p>	<p>             و گر چه آید ز من گدائے              دران جهان همی سی بجائے              یکی ست و الله ماجر لے              بهر چه باشی سخن سر لے              ترارساند سخن بجائے              تو خود نباشی درین سر لے              بطع خولیشش نین عطلے              فتاده یابد به پیش پائے              نگو نوشت ست ماجر لے              بیان دلچسپ و دلکش لے              بمصطفی اندر بجای جلے              کسے نداند مگر خدائے              پیای ایشان سرم فدائے              درین جهانی و آن سر لے              ز آل احمد بدل و لائے              هر انچه گویم بود بجائے              ز ابتدا لے با انتها لے              بگوش من ز چنین ندائے              اگر بگوئی بود بجائے           </p>
---	---

نام تاریخی این ساله از حافظ سید محمد سورتی مستتم وظائف ریاست پال

شجره السعادة لفروع انساب السيادة

تاریخ ختم تالیف این ساله از عبد العزیز اعجاز مصرع \*

چه نسب نامه صدیق حسن خا نصیب  
۱۲۹۰ هـ

تاریخ طبع ثانی این ساله از مولوی حکیم حافظ سید محمد حسین صاحب سندیلوی سلمه

سرد فراعلام بعلم و ادب آمد  
بر خصم شرر ریز ز برق غضب آمد  
باغی است که تنخلش همه شیرین طلب آمد  
بر خلق بفتوای قضا مستحب آمد  
طلح کرم احمدی و حلم رب آمد  
دانه بسرب آب بقا تشنه لب آمد  
گرد زوبیه بنگاه کسی نمیشد آمد  
چندان ز حسد سوخت که خود را لب آمد  
قلب سخن امروز بقیمت در لب آمد  
خورشید یکی فارس زربین سلب آمد  
آیینه گری شیوه اهل جلب آمد  
لبریز دود صدا غرنت الغیب آمد  
احیای ره و رسم کرم را سلب آمد  
از علم نئی جمله در آشت طلب آمد  
لر زنده تراز پیکر اصحاب تب آمد

جم مرتبه صدیق حسن جان بهادر  
برد دست گمراش ز نسیان کواست  
در موسم جودش هوس اهل متنا  
استقبال خنده اند که بر صبح دعا شمر  
خویش خطا بخشش اشترار قنبر و  
سائل که بدر یوزه رخ آرد بد را و  
بنشست بدورش نگهبانی کمالا  
از عاقبت کار حسودش چه توان گفت  
جنس هنر از تربیتش نرخ گران یافت  
در جمع جلوریز که تازد بر کابش  
ز و تصفیه قلب توان یاد گرفت  
در بزم وی از سیکه را حقیقت  
طبعش چو بری که ماندگار و حقیقت  
انشا ند بر اندوخته اهل چشم دست  
در یاب محبت که غنچه منور و حقیقت

صد قافله درهند ملک عرب آمد کز دفتر تحقیق همه منتخب آمد روشن دل و نام آور و فرخ قلب آمد فرخندگی علم و عمل مکتب آمد آوازه نام آوری عم و اب آمد فرخنده نسب نامه و الانساب آمد ۱۳۰۱ هـ	لبیک زن امر و زبط و حرم او پرداخت گرانمایه نسب نامہ خود بنگر همه سادات درین نامه که هر یک از حضرت این قوم بهر قرن جهانرا آن اصل برومند که فرعون بنکونی چون از پی سالش سر دانش گرفت
--	---

## طالع الاسعاد

### طهنة بعید النحل السعیه

لاعتاب معالی الملك الجلیل السید السند النبیل ذی القدر العظیم  
والشان الکرام محمود المناقب و مدوح المائذ السید محمد صدیق حسن خان  
بها در نواب مملکت بوفال العلیه حفظه رب البریه

یا لودی بالنی عیل اصطبار خادۀ من نغرها سکره شمس حسن بواها	فی هوئی من سلبت ننی قواری لا باقد اسح الحیا والعقار علقت شمس النهار
---	---

## دوسرا

بلحاظ کنبال اسرتنی هجرت ظلماً و لماراد و رمت قلبی المعنی	و بوردا الخدم من اقدس تنفی ما الذی اوجب حقی لجمتی من لظی الهجرینا سر
--	--

## دوسرا

حجبت عن مغلی طیب الرقاد	و شجوی فی کل یوم باز د باد
-------------------------	----------------------------

من عذیری والهوی العذر منه ان رمت فرارا	حکمه یا قی علی خیر المراد لا یجاری فی اختیاره
دوسرا	
مصر قلبی حین شام النہر تلک ہتکت فی جہا ستری	وفق اذی احرقته وجنتھا لا تسئل عن شرح حالی فی ہواھا
عادة قد لذی فی	جہا خلع العذار
دوسرا	
لا اری لی بالہوی مہا اعانی لعل صدیق ذال الصد	مخلصا ینجی سوی رفع النہا فی حسن الافعال محبوب الزمان
کل من اثنی علیہ	حل فی اعلامنا
دوسرا	
الملیک المجتبی موالی الرشاد بہجۃ العلیاء والفخر	والامام الاعظم السامی العباد منہ یوفال سمیت ذال العباد
بکمال وجمال	واحترام واعتبار
دوسرا	
مورد الفضل الذی طار وریح فہو عین الحمد والشکر	وحبار راجیہ احسانا وجودا وبہ قد زین اللہ الوجودا
وکسہ بطراز	من کمال ووقار
دوسرا	
واحد الاحاد ذوالشان الخطیر کوراہی راجیہ من لیسر	وہو غوث ملاذ المستجیر بندی کفنیہ مع حل العسیر



لا يباريه مبارى	فهو مولى بالمعالي
دوس	
حسنت الغيد في الجيد عقودا يجعل الاحرار معناها عبدا نظمت شهيد الدارى	قل حكت الفاظه در انضيا بالدارى حسنهارى زرى وباسلاك المعاني
دوس	
في الملاجاها وقل او احترأ شر فآيز هو وحسنا وانتظاما ن معد و نزارى	ان هذا الفرج من اصل شام زاد فيه سعد ذالدهر بختام الرسل طه ب
دوس	
الحسين المرتضى السامى علاه تنزهى الاكوان في مجالسناه عجل شمس النجاس	لابن بنت المصطفى صم انتباه نسب كالانجم الزهرا وعليه خير انوار
دوس	
وانله السعد والتوفيق سرور انجم كل بد الملك فرقد في جميع الكون سارى	قادمه رب في عز مؤبد مع انجال له غدا وسناهم بالجللى
دوس	
شاهجهاد بيگمى المحدث الاشبل وادم في ظل عليها الظليل ينماء وانر دهاى	واحفظن والية الملك الحليل وانها اطول العمر ملكها يزهو ويسمو

3000  
BYD

دوسرا	
يا مملك العصر يا ليت القصيدة فانحدرا لاعداب لا وزر ما شدا طير النجاني	جئت اهديك النجاني خير عيلة فيه واسلم بصفا عيش رغيدة في رياض الجنان
دوسرا	
دامت الاوقات تسعي بالهنا وخليل جاء بالشكر نال في مدح حلاكم	لعلنا نأديك يا سامي المكان لك يدعو بالبقا طول الزمان ارخوا ايهي قنتي ١٢٨٣ ١٨
العبد الذاعي خليل البريدي البيروتي	

١٢٨٣ ١٨	فن نمبر
	فن نمبر
	فن نمبر





